



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# خزینہ شکرینہ

جلد اول  
پہلی کتاب

از دیکھی

بیت شکرینہ

اصغر طاہر زائدہ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# گزینش تکنولوژی از دریچه ی بینش توحیدی

نویسنده:

اصغر طاهرزاده

ناشر چاپی:

لب المیزان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۹	گزینش تکنولوژی از دریچه ی بینش توحیدی
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	فهرست مطالب
۱۹	مقدمه
۲۱	مقدمه مؤلف
۲۵	جلسه اول: تکنولوژی؛ هدف یا وسیله؟
۲۵	اشاره
۲۷	سراب تفکر غیر توحیدی
۳۰	وهم چه می بافد، عقل چه می یابد
۳۵	خدایان دروغین
۳۸	اتحاد روح با مقاصد و همی
۴۲	ماوراء بهترین یا بدترین ابزار
۴۴	ریشه ی غفلت از عبودیت
۴۵	زیبایی یا تجمل؟
۴۷	زیبایی های مُرده
۴۸	خداوند و عین زیبایی
۵۰	کارشناسان به جای انبیاء
۵۴	ما برای تکنولوژی یا تکنولوژی برای ما؟
۵۶	مدرن ترین ابزار و وابستگی دائمی
۵۸	جلسه دوم: روح تکنولوژی مدرن
۵۸	اشاره
۶۰	پوچی مظاهر شرک

۶۲	بی معنایی زندگی
۶۶	تکنولوژی و هدف آفرینی
۶۹	تکنیک بی اسارت
۷۱	تکنیک بی حکمت
۷۲	تولد انسان ناراضی
۷۵	حکومت ابزارها بر روان انسان
۸۲	جلسه سوم: انسان پیشرفته، ابزار پیشرفته!
۸۲	اشاره
۸۴	توحید؛ عامل رهایی از وهم
۸۹	آفات اهداف ناپایدار
۹۳	حقیقت و مجاز
۹۵	سنت بحران شکوه قانونی
۹۸	ظرفیت طبیعت
۱۰۰	قربانی شدن دین
۱۰۴	جلسه چهارم: تکنولوژی؛ فرهنگ یا ابزار!
۱۰۴	اشاره
۱۰۶	برکات بصیرت توحیدی
۱۰۹	روح غربی و گرایش اسلامی!
۱۱۱	تفاوت نگرش توحیدی با گرایش توحیدی
۱۱۳	عبرت از گذشته
۱۱۶	انسان بی تکیه گاه
۱۱۸	تکنیک بی کنترل
۱۲۲	جلسه پنجم: اسلام سکولار و تکنولوژی
۱۲۲	اشاره
۱۲۴	به کدام آینده تعلق داریم؟
۱۲۷	مسلمانان سکولار!

- ۱۳۱ ----- فراموشی خدا و حضور غرب
- ۱۳۳ ----- مفهوم زیرین ترقی
- ۱۳۴ ----- سبب تهی شدن آفاق و انفس از خدا
- ۱۳۶ ----- راه نجات
- ۱۳۸ ----- جایگاه ادیان الهی
- ۱۴۱ ----- تقابل غرب با کدام اسلام؟
- ۱۴۴ ----- هماهنگی طبیعت با عقاید حق
- ۱۴۶ ----- جلسه ششم: غفلت غرب از حقایق کلی
- ۱۴۶ ----- اشاره
- ۱۴۸ ----- راه عبور از تاریخ ظلمانی
- ۱۵۱ ----- روح جزء نگری غربی
- ۱۵۵ ----- ارتباط طبیعت با عقیده ی توحیدی
- ۱۵۹ ----- روح غربی؛ کینه توزی با انبیاء
- ۱۶۱ ----- حضور همه جانبه ی خداوند و غفلت بشر جدید از آن
- ۱۶۴ ----- آفات غفلت از سنن الهی
- ۱۶۶ ----- روحیه ی یهودی گری و فرهنگ غرب
- ۱۶۸ ----- مسیحیت تحت تأثیر یهود
- ۱۶۹ ----- قرآن و وظیفه ی ما در برابر غرب
- ۱۷۱ ----- ارتداد فکری در جامعه ی اسلامی
- ۱۷۴ ----- تفاوت غرب با مسیحیت
- ۱۷۸ ----- جلسه هفتم: رابطه ی روشنفکری و تکنولوژی
- ۱۷۸ ----- اشاره
- ۱۸۰ ----- رمز ناکامی تمدن ها
- ۱۸۴ ----- تمدن مورد انتظار
- ۱۸۵ ----- عقل شیطانی یا عقل قدسی
- ۱۸۸ ----- دین در نظر روشنفکران غربی

- ۱۹۲ ----- ریشه ی گرایش های امروزی ما -----
- ۱۹۴ ----- آیا راه سومی هست؟ -----
- ۱۹۸ ----- با روش های غربی نمی شود با غرب مقابله کرد -----
- ۱۹۹ ----- غرب؛ کلّ واحد -----
- ۲۰۲ ----- راز ماندگاری -----
- ۲۰۸ ----- منابع -----
- ۲۱۲ ----- درباره مرکز -----



## گزینش تکنولوژی از دریچه ی بینش توحیدی

### مشخصات کتاب

سرشناسه : طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور : گزینش تکنولوژی از دریچه ی بینش توحیدی / اصغر طاهرزاده.

وضعیت ویراست : ویراست ؟

مشخصات نشر : اصفهان: لب المیزان، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۱۹۵ ص.

فروست : سلسله مباحث معرفت دینی، غرب شناسی؛ ۱.

شابک : ۲۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۱۴-۷

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [۱۹۴]-۱۹۵؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : تکنولوژی -- جنبه های مذهبی -- اسلام

رده بندی کنگره : ۵/۲۳۲/۵BP/ط۲گک ۴ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۸۵

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۸۰۰۰۴

ص: ۱

### اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

«افق در پیش چشم امت اسلامی امروز از همیشه روشتر و امید برای رسیدن به هدفهایی که اسلام برای فرد و جامعه ی مسلمان ترسیم کرده، از همیشه بیشتر است... اسلام با بیداری مسلمانان و بازیافت هویت خویش و با مطرح شدن اندیشه ی توحیدی و منطق عدالت و معنویت، دور تازه ئی از شکوفائی و عزت خویش را آغاز کرده است... من با اطمینان کامل می گویم: این هنوز آغاز کار است، و تحقق کامل وعده ی الهی یعنی پیروزی حق بر باطل و بازسازی امت قرآن و تمدن نوین اسلامی در راه است: «وَعِدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّيَّرْنَا لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۱)» (۲)

ص: ۲

۱- سوره نور آیه ۵۵.

۲- مقام معظم رهبری، ۴ ذی الحجه ۱۳، ۱۴۲۹ آذر ۱۳۸۷.

گزینش تکنولوژی

از دریچه ی بینش توحیدی

(ویرایش جدید)

اصغر طاهرزاده

۱۳۸۷

ص: ۳



مقدمه. ۹

مقدمه مؤلف... ۱۱

جلسه اول تکنولوژی؛ هدف یا وسیله؟. ۱۵

سراب تفکر غیر توحیدی.. ۱۷

وهم چه می بافد، عقل چه می یابد... ۲۰

خدایان دروغین.. ۲۴

اتحاد روح با مقاصد وهمی.. ۲۷

ماوراء بهترین یا بدترین ابزار. ۳۱

ریشه ی غفلت از عبودیت... ۳۳

زیبایی یا تجمل؟. ۳۴

زیبایی های مُرده. ۳۶

خداوند و عین زیبایی.. ۳۷

کارشناسان به جای انبیاء. ۳۹

ص: ۵

ما برای تکنولوژی یا تکنولوژی برای ما؟. ۴۳

مدرن ترین ابزار و وابستگی دائمی.. ۴۵

جلسه دوم روح تکنولوژی مدرن. ۴۷

پوچی مظاهر شرک.... ۴۹

بی معنایی زندگی.. ۵۱

تکنولوژی و هدف آفرینی.. ۵۵

تکنیک بی اسارت... ۵۸

تکنیک بی حکمت... ۶۰

تولد انسان ناراضی.. ۶۱

حکومت ابزارها بر روان انسان.. ۶۴

جلسه سوم انسان پیشرفته، ابزار پیشرفته! ۷۱

توحید؛ عامل رهایی از وهم.. ۷۳

آفات اهداف ناپایدار. ۷۸

حقیقت و مجاز. ۸۲

سنت بحران شکوه قارونی.. ۸۴

ظرفیت طبیعت... ۸۷

قربانی شدن دین.. ۸۹

جلسه چهارم تکنولوژی؛ فرهنگ یا ابزار! ۹۳

برکات بصیرت توحیدی.. ۹۵

روح غربی و گرایش اسلامی! ۹۸

تفاوت نگرش توحیدی با گرایش توحیدی.. ۱۰۰

عبرت از گذشته. ۱۰۲

انسان بی تکیه گاه. ۱۰۵

ص: ۶

تکنیک بی کنترل.. ۱۰۷

جلسه پنجم اسلام سکولار و تکنولوژی.. ۱۱۱

به کدام آینده تعلق داریم؟.. ۱۱۳

مسلمانان سکولار! ۱۱۶

فراموشی خدا و حضور غرب... ۱۲۰

مفهوم زیرین ترقی.. ۱۲۲

سبب تهی شدن آفاق و انفس از خدا ۱۲۳

راه نجات... ۱۲۵

جایگاه ادیان الهی.. ۱۲۷

تقابل غرب با کدام اسلام؟.. ۱۳۰

هماهنگی طبیعت با عقاید حق.. ۱۳۳

جلسه ششم غفلت غرب از حقایق کلی.. ۱۳۵

راه عبور از تاریخ ظلمانی.. ۱۳۷

روح جزء نگری غربی.. ۱۴۰

ارتباط طبیعت با عقیده ی توحیدی.. ۱۴۲

روح غربی؛ کینه توزی با انبیاء.. ۱۴۶

حضور همه جانبه ی خداوند و غفلت بشر جدید از آن.. ۱۴۸

آفات غفلت از سنن الهی.. ۱۵۱

روحیه ی یهودی گری و فرهنگ غرب... ۱۵۳

مسیحیت تحت تأثیر یهود.. ۱۵۵



قرآن و وظیفه ی ما در برابر غرب... ۱۵۶

ارتداد فکری در جامعه ی اسلامی.. ۱۵۸

تفاوت غرب با مسیحیت... ۱۶۱

ص: ۷

جلسه هفتم رابطه ی روشنفکری و تکنولوژی.. ۱۶۵

رمز ناکامی تمدن ها ۱۶۷

تمدن مورد انتظار. ۱۷۱

عقل شیطانی یا عقل قدسی.. ۱۷۲

دین در نظر روشنفکران غربی.. ۱۷۵

ریشه ی گرایش های امروزی ما ۱۷۹

آیا راه سومی هست؟. ۱۸۱

با روش های غربی نمی شود با غرب مقابله کرد. ۱۸۵

غرب؛ کلّ واحد.. ۱۸۶

راز ماندگاری.. ۱۸۹

ص: ۸

۱- کتابی که در پیش رو دارید بازنویسی کتاب «گزینش تکنولوژی از دریچه ی بینش توحیدی» است که استاد طاهرزاده در سال های ۷۰-۶۹ در خلال تفسیر سوره یوسف علیه السلام مطرح نمودند و پس از پیاده شدن از نوار در سال ۷۲ به صورت کتاب به چاپ رسید، که پس از اتمام نسخه های کتاب مذکور هم اکنون با ویرایش جدید و طرح نکات اضافی در اختیار عزیزان قرار می گیرد.

۲- نکته ای که در این کتاب مورد تأکید قرار گرفته و آن را از سایر مباحث استاد در رابطه با غرب و تکنولوژی متمایز می کند، نقش نگاه توحیدی در گزینش تکنولوژی نوین و توجه به این نکته است که تکنولوژی نوین در جهان امروز به عنوان معبود بشرِ مدرن مدّ نظر قرار گرفته و به همین جهت او را نسبت به حقیقت محجوب کرده است.

۳- یکی از دغدغه‌های هر انسان موحیدی این است که چگونه نگاه توحیدی را باید در زندگی کاربردی کرد و از آن بهره گرفت. در این کتاب روشن می‌شود که تا انسان متوجه افق یگانه‌ی عالم هستی نشود، عموماً بر اساس امیال نفسانی خود زندگی را شکل می‌دهد و در نتیجه نمی‌تواند ضعف‌های انتخاب‌های خود را بشناسد و از هلاکت حاصل از آن‌ها رهایی یابد.

۴- موضوع نگاه غربی به عالم و آدم که روشنفکران غرب زده را تحت تأثیر خود قرار داده و آن‌ها را از فهم نظامی که باید خداوند بر آن ولایت داشته باشد، محروم کرده، نکته‌ی مهمی است که بدان پرداخته شده تا هر کس خود را بیاید و مواظب باشد با چه نگاهی باید به سرمایه‌های معنوی و ملی خود بنگرد تا به راحتی آن‌ها را از دست ندهد.

۵- در کتاب روشن می‌شود که اگر توسعه‌ی تکنولوژی همراه با حکمت و فضیلت نباشد، جامعه را به گمراهی و ویرانی و انهدام می‌کشاند. و سرگیجه‌ای که جهان مدرن امروزه بدان گرفتار است به جهت غفلت از توحیدی است که حکمت و فضیلت را به همراه می‌آورد.

به امید آن که بتوانیم به کمک نگاه توحیدی همه‌ی انتخاب‌های خود را در راستای پیوند با حقیقت انجام دهیم، این کتاب را تقدیم عزیزان می‌نماییم.

گروه فرهنگی المیزان

ص: ۱۰

۱- اگر پذیرفته باشیم در زندگی و در انتخاب چیزی که باید انتخاب کنیم، دیدگاه توحیدی دارای نقشی اساسی است؛ باید از خود سؤال کرد در دوران مدرن که تکنولوژی و ابزارهای دنیای مدرن سراسر زندگی بشر را اشغال کرده، نقش دیدگاه توحیدی چگونه باید باشد؟ جواب دادن به این سؤال ممکن است در ابتدای امر ساده به نظر برسد ولی وقتی معتقد باشیم هر تکنیکی با فرهنگ خاصی که همراه دارد، ظاهر می شود و هر جا پا می گذارد فرهنگ خاص خود را به همراه می آورد، مجبور می شویم با تأمل بیشتر به سؤال مذکور فکر کنیم.

۲- راستی از هر تکنیکی می توان در هر فرهنگی استفاده کرد؟ اگر نمی توان پس چگونه در شرایطی که فعلاً خودمان نمی توانیم تکنولوژی موجود در جهان را بر اساس فرهنگ ملی و دینی خود بسازیم و باید گزینش کنیم، ملاک این گزینش ها چیست؟ و چه اهدافی باید مد نظر قرار

گیرد؟ حساسیت ما در استفاده از تکنولوژی‌هایی که به محیط زیست آسیب می‌رساند چه اندازه باید باشد؟ در تعامل بین انسان و تکنیک، رعایت جایگاه تعادل روح و روان انسان کجاست؟ رابطه تولید انبوه با ماشینی شدن روح و قلب انسان چگونه و به چه قیمت باید باشد؟ این‌ها سؤالاتی است که یک ملت باید از خود داشته باشد تا در گزینش تکنولوژی موجود جهان مدرن بهترین گزینش را انجام دهد. از همه مهم‌تر باید از خود پرسید دیدگاه توحیدی اسلام در این راستا چه کمکی می‌تواند به ما بکند. جواب به این سؤال و سؤال‌های دیگر چیزی است که إن شاء الله در طول بحث بدان پرداخته می‌شود.

۳- مسلم توجه به «تعالی انسان»، «عدالت» و «ولایت الهی» به ما اجازه نمی‌دهد که به راحتی روح فرهنگ غربی را به شوق به دست آوردن تکنولوژی مدرن بپذیریم. تجربه‌ی ملت‌هایی که با سیطره‌ی تکنولوژی مدرن همه‌ی ساختارهای فرهنگی خود را از دست دادند، تجربه‌ی عبرت‌آموزی است تا ما در رویارویی با دنیای مدرن سخت محتاطانه عمل کنیم و با در صحنه نگه داشتن نظام معرفتی توحید اسلامی نگذاریم سرنوشت ما سرنوشت آن کسی شود که رفت آب بیاورد، آب او را بُرد.

۴- ابتدا باید از خود پرسیم؛ آرمان‌های بلند فرهنگ تشیع را چگونه پاس داریم که نه دچار روزمرگی شویم و نه گرفتار عقب‌گرد و ارتجاع. انقلاب اسلامی آرمان‌هایی را در مقابل ما قرار داده است که برای رسیدن به آن‌ها سخت باید هوشیاری به خرج داد تا از الگویی که باید بدان رسید

غفلت نشود و از طریق قدرت تکنولوژی، جهان مدرن الگوی غربی خود را بر ما تحمیل ننماید.

۵- هویت توحیدی به ما کمک می کند تا در هر شرایطی بتوانیم خود را بازخوانی کنیم و با ملاک های دینی در عرصه ی تعامل با دنیای جدید خود را نبازیم و در اندیشه ی «نوآوری» و «شکوفایی» به صورتی دینی و توحیدی عمل کنیم و نه به صورتی غربی و سکولار، و رویکرد ما به سوی تحقق تمدن اسلامی باشد.

۶- هیچ چیز عزیزتر از حقیقت نیست و نمی توان در غوغای نظر به تکنولوژی برتر، از حقیقت دست شست و روحیه ی حقیقت جویی را به پای تکنولوژی قربانی کرد، و پرورش انسان را که باید تا اوج آسمان وسعت یابد، نباید در حد توسعه ی تکنیکی محدود نمود و از حکمت و فضیلت که صرفاً در نگرش توحیدی محقق می شود، غافل ماند.

آری اگر پشت کردن به تکنولوژی یک نحوه ارتجاع است - که هست - غفلت از حقیقت و گرفتار ظاهر گرایی شدن، نابودی همه ی زندگی است.

به امید آن که فکر کنیم، انتخاب کنیم و زندگی نماییم.

طاهرزاده

ص: ۱۳





جلسه اول: تکنولوژی؛ هدف یا وسیله؟

اشاره

ص: ۱۵



«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (۱)

آنچه شما به جای خدا می پرستید جز نام هایی چند نیستند که شما و پدرانتان آن ها را نام گذاری کرده اید و خدا دلیلی بر حقانیت آن ها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی دانند.

### سراب تفکر غیر توحیدی

حضرت یوسف علیه السلام در زندان، بینش توحیدی خود را در مقابل آن دو نفری که تقاضا کرده بودند خوابشان را تعبیر فرمایند، این طور اظهار داشتند که؛ هیچ طعامی برای شما نمی آورند مگر این که من تأویل و حقیقت آن طعام و نهایت کار را برای شما بیان می کنم؛ «ذَلِكُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي» (۲) و این ها را پروردگار من به من آموخته و هم او شاهد صدق دعوت

ص: ۱۷

---

۱- سوره یوسف، آیه ۴۰.

۲- سوره یوسف، آیه ۳۷.

من است. چون علم به تعبیر خواب و خبردادن از تأویل حادثه‌ها از علوم اکتسابی نیست. لذا حضرت می‌فرمایند؛ چون شرک را رها کردم خداوند چنین علومی را به من تعلیم فرمود. حضرت برای اولین بار فرصت را غنیمت شمرده و دعوت به توحید را شروع کردند(۱).

و نَسَبَ خُودَ رَا افِشَاءَ نَمُودَه وَ فَرَمُودَنَد: «وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ، ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ»؛(۲) و آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی نموده‌ام، برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خدا کنیم، این از عنایت خدا بر ما و بر مردم است ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند.

حضرت یوسف علیه السلامی خواهند افراد را متوجه بینشی بفرمایند که در اثر توحید نصیب موحدان می‌شود لذا در آخر آیه فوق می‌فرمایند: «ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ»؛ یعنی این بینش فضل و لطف خدا است بر ما خانواده ابراهیمی و بر همه مردم، ولی اکثر مردم از نور توحید بهره نمی‌گیرند و لذا از آن بینش و بصیرت محرومند. سپس در ادامه؛ ظلمات نگاه شرک آلود را زیر سؤال بردند که: «يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَرَأَيْتَ لِمَ تُتَفَرَّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَّاحِدُ الْقَهَّارُ»؛(۳) ای دو نفر زندانی آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر.

ص: ۱۸

---

۱- از قبل اظهار می‌کردند که معتقد به بت‌های آن‌ها نیستند، ولی موضوع را مبهم می‌گذاشتند تا فرصت مناسب پیدا شود.

۲- سوره یوسف، آیه ۳۸.

۳- سوره یوسف، آیه ۳۹.

در این آیه سخن از نگاه به حقیقتِ یگانه ای است که در سراسر هستی حاضر و حاکم است، و نظر به آن، نظر به حقیقتی است سراسر خیر و برکت، حقیقتِ یگانه ای که واحد قهار نیز هست و هیچ جایی برای ارباب ها و رب های خیالی غیر موحدان باقی نمی گذارد، در نتیجه غیر موحدان در خیالات خود خداهایشان را ساخته و می پرستند. زیرا در عرض خدای واحد قهار خدایی نمی تواند باشد. آن هایی که به غیر از خدای واحد نظر دارند عملاً به سراب نظر دوخته اند و لذا هیچ بهره ای از آن پرستش ها نصیبشان نخواهد شد و در ظلمات و بی بصیرتی به سر خواهند برد. با این مقدمه است که می فرمایند:

«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ آمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (۱)

حضرت در آیه فوق می فرماید شما اسامی بی مسمایی را می پرستید که خودتان و پدرانتان ساخته اید بدون آن که از ناحیه خداوند دلیلی بر کار شما آمده باشد که شما آن ها را شفیعانی بین خود و خدا قرار دهید، در حالی که حکم خدا این است که فقط او را پرستید، و این است دین حقیقی و پایدار و تزلزل ناپذیر که توان اداره شما و جامعه شما را دارد ولی بیشتر مردم به جهت غفلت از حقیقت یگانه هستی، از مکتب توحیدی آگاهی ندارند.

ص: ۱۹

حضرت می خواهند به خوبی روشن کنند غیر از بینش توحیدی، هیچ فکری نمی تواند مسائل جامعه را حل کند و حیات انسان را در جهتی که نیاز حقیقی او است سوق دهد. می فرماید: آن چه تکیه گاه خود قرار داده اید ساخته ذهن شما است «أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا»؛ به عنوان یک قدرت فعال واقعیت خارجی ندارند، شما آن ها را قابل اعتماد کرده اید و از آن ها امید تأثیر در سر نوشت خود را دارید.

### وَهْمٌ جَه مِي بَافِد، عَقْلٌ جَه مِي يَابِد

عده ای معبودهای خود را تحت تأثیر وَهْمِ خود می سازند و بر اساس قدرت ذهنی که خودشان در آن ها تصور می کنند آن ها را منشأ قدرت می پندارند و آن ها را می پرستند و از آن ها انتظار نجات و راه گشایی دارند. ولی عده ای از طریق عقل خود متوجه حقیقت عالم وجود که منشأ همه ی کمالات عالم است می شوند و در راستای ارتباط با او از نور کمالات او بهره مند می گردند و از او راه گشایی می طلبند. معبودهای افراد نوع اول «وَهْمِي» و معبودهای افراد نوع دوم «عَقْلِي» و حقیقی است. حضرت یوسف علیه السلام در آیه فوق متذکر این نکته شدند که فرهنگ غیر توحیدی دل در گرو چیزهایی دارد که ریشه اش در وَهْمِ افراد است و نه در عقل.

عقل متوجه حقیقتی است که در خارج از ذهن دارای وجود خارجی است در حالی که «وَهْمٌ» هرچند ظاهر عقلی دارد ولی اشاره ی آن به صورت های ساخته خیال است و آنچه واقعاً به عنوان واقعیت می پندارد

هیچ گونه واقعیتی در خارج ندارد. ما تا زمانی که نتوانسته ایم با عقل خود غیر واقعی بودن تصورات و همی را روشن کنیم ناخودآگاه به چیزهایی نظر می کنیم و دل می بندیم که به واقع آن طور که ما می پنداریم دارای کمال نیستند، آن کمالات را خودمان به آن چیزها نسبت داده ایم.

اگر از ما تعریف کنند و بگویند شما آدم مهم و با ارزشی هستید، چون قوه واهمه دوست دارد ما مهم باشیم، سریعاً - بدون آن که به عقل میدان بدهیم تا نظر بدهد- می پذیریم، و و هم ما از شنیدن تعریف و تمجید لذت می برد و در نتیجه تصدیق می کند، در حالی که اگر عقل در صحنه تفکر ما باشد قبل از آن که آن تعریف را بپذیریم با ملاک «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ»؛ که هر کس متقی تر است نزد خدا گرامی تر است، خود را ارزیابی می کنیم و متوجه هستیم در حقیقت آن چه انسان ها را ارزش می دهد تقوا و ایمان است، در این حال با تجزیه و تحلیل عقلی جایگاه خود را بر اساس ایمان و تقوا تعیین می کنیم و نه بر اساس تعریف مردم.

آنچه نمی گذارد انسان خود را درست ببیند «وهم» او است که بی جهت کمالاتی را برای خود قائل است که واقعیت خارجی ندارند، وقتی انسان بر اساس حکم و هم تصدیق کرد که چون از فلان طایفه است مهم است، با همان و هم تصدیق می کند که معبودهایی غیر از خالق هستی در سرنوشت او نقش دارند. حالا حضرت یوسف علیه السلام می فرماید: این ها اسم هایی است که شما و پدرانتان روی این بت ها گذاشته اید، شما آن ها را قابل پرستش نموده اید بدون آن که برهانی عقل پسند یا شرع پسند برای کار خود داشته باشید، یا باید عقل سالم کار شما را تصدیق کند و یا از طرف خالق هستی

کار شما تأیید شده باشد. حضرت یوسف علیه السلام بابتی از تفکر توحیدی را برای آن دو مخاطب گشودند و نگفتند این دو نفر که نمی توانند نقشی داشته باشند، چون یکی را فردا اعدام می کنند و دیگری هم که فردا دنبال کار و زندگی درباری اش می رود و می ریز عزیز مصر می شود، چرا با آن ها از توحید سخن بگویم، برعکس بلکه سخن حق را در زیر این آسمان به صدا در آوردند، زیرا سخن حق در مزرعه نظام الهی چون دانه مستعدی است که حتماً به بار می نشیند.

آری اولین چیزی که حضرت یوسف علیه السلام در تبلیغ توحید روشن نمود پوچ بودن چیزهایی است که «وهم» بدان اشاره دارد، زیرا تا وهم در زندگی انسان میدان دارد فرهنگ غلط، خود را با چهره های مختلف می نمایاند و عمر انسان ها را مشغول آن چهره ها می کند. چیزی که امروزه شما در سراسر فرهنگ مدرنیته با آن روبروئید، از مُد لباس بگير تا مدل ماشین، به طوری که بیش از آن که اهمیت لباس، به پوشش بودن و مرتب بودن آن باشد، به مُد جدید بودن آن است و در سایر امور نیز متأسفانه همین طور است.

گاهی ملاحظه کرده اید فردی لباسی را می پوشد که در شرایطی متعادل لباسی غیر طبیعی و غیر معمول است ولی وَهْم او آن را برایش زیبا جلوه داده است به طوری که پول ها و وقت ها صرف کرده تا آن را تهیه کند، چیزی را برای خود جَدّی گرفته که از نظر عقل اصلاً جَدّی نیست، و اساساً اگر عقل از میدان تصمیم گیری افراد جامعه خارج شود چه بسیار افرادی که گرفتار وَهْم خواهند شد. «برخیالی جنگشان و برخیالی



صلحشان» برای رهایی از معبودهای وَهْمی باید معبود حقیقی را وارد زندگی کرد و به همین جهت گفته می شود وقتی دین وارد زندگی شد آرام آرام تصورات وَهْمی ضعیف می شوند و اندیشه های واقعی فَعَال می گردند. زیرا در پیام دین چنین سروشی گوش ها را نوازش می دهد که در جدایی از دین «مَيَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمِيئُوهَا»؛ نمی پرستید مگر چیزهایی که خودتان نام آن ها را بزرگ داشته اید، زیرا وقتی خدا از زندگی انسان ها گم شود هر چیز لغوی جای خدا را می گیرد و زندگی انسان را زیر فرمان خود قرار می دهد.

بچه های قدیم چوب بلندی را بر می داشتند و با تصور آن که اسب آن ها است سوار می شدند و با جدیت و حرارت تمام آن را می رانند و مثل یک سردار جنگاور با بچه دیگر که او هم مثل این یکی همان کار را کرده بود، می جنگیدند. مولوی برای ترسیم زندگی های وَهْمی مردم همین مثال را می زند که:

جنگ

خلقان همچو جنگ کودکان

جمله

بی معنی و بی مغز و مهان

جمله

با شمشیر چوبین جنگشان

جمله

در لاینفعی آهنگشان

جنگ با شمشیر چوبی همان قدر برایشان جدی بود که یک جنگ حقیقی جدی است، حرکاتی به سوی مقصدی وَهْمی و غیر قابل فایده، ولی از نظر وَهْم جدی جدی.

جمله شان

گشته سواره بر نی ای

کین

بُراق ما است یا دُلْدُل(۱)

پی ای

حامل اند

و خود ز جهل افراشته

راکب

و محمول ره پنداشته

ص: ۲۳

---

۱- دُلْدُل نام اسب رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است.

حالا- خودتان را ارزیابی کنید، آیا آن هایی که با واقعی ترین واقعیات - یعنی خدا - که واقعیت و بقای همه عالم از اوست، بی رابطه هستند، با هیچ واقعیتی آن طور که هست ارتباط دارند؟ آیا مسیرهای غیر دینی همان مسیرهایی نیست که وَهْم تعیین می نماید که همه عبارت اند از سوارشدن بر نی به تصور سوارشدن بر اسب؟ مردم نی هایی که سوار شده اند عوض می کنند بدون آن که متوجه شوند یک عمر نی سواری کرده اند. راه نجات را باید در تغییر منظر جستجو کرد نه در تغییر دکور زندگی.

## خدایان دروغین

حضرت یوسف علیه السلام پس از تبیین پوچی زندگی وَهْمی که ریشه آن شرک و غفلت از خدای هستی و بازیچه شدن در فرمان های وَهْم است. در ادامه می فرمایند: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»؛ حکم و فرمان از آن خداست، اوست که فرمان می دهد و دعوت می کند به کجا باید نظر داشت و چه چیزی را باید دنبال کرد تا انسان به پوچی و بی ثمری گرفتار نشود، و مجبور نشود در هر مرحله از زندگی از راه و مقصدی منصرف گردد و راه و مقصد دیگری را بر گزیند و باز پس از چندی متوجه شود آن راه دیگر هم مقصد و مقصود او نیست و هر چه جلوتر رود با بی محتوایی بیشتری در زندگی روبه رو گردد. می فرماید: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»؛ یک کس است که تعیین می کند چگونه عمل کن و به سوی چه مقصدی رهسپار باش، و آن «الله» است و هر مکتب و فردی ادعای جهت دهی به انسان داشته باشد آن مکتب یا شخص، مدعی دغلكاری است که جای خدا نشسته و می خواهد

با نفی خدای واقعی خودش بر ما خدایی کند، حال چه به صورت بت پرستی دوران جاهلیت و چه به صورت بت پرستی مدرن.

هرچیزی که برای انسان مقصد شد - در حالی که خدا مقصد حقیقی انسان است - آن چیز جای خدا نشسته است، و امروزه با کمی دقت متوجه می شویم بشر مدرن مقصد خود را در داشتن مدرن ترین تکنولوژی جستجو می کند، درست است که در ابتدای امر می پنداریم تکنولوژی ابزاری است تا بشر به کمک آن کارهای خود را آسان تر انجام دهد ولی اگر جایگاه تکنولوژی را در روان انسانِ مدرن تجزیه و تحلیل نماییم متوجه می شویم چیزی ماوراء ابزار خواهد بود. چراکه اولاً: انسان غربی شخصیت خود را در ساختن بهترین ابزار جستجو می کند و نه ماوراء آن. ثانیاً: صرف بهترین ابزار برای او مقصد شده است به طوری که اگر با ابزارهای در دست خود بتواند به حوائج خود برسد، باز نمی تواند به آن قانع باشد، زیرا روح انسان به دنبال کمال مطلق است، حال وقتی کمال را در داشتن ابزاری کامل تر جستجو کند پس کمال مطلق را در کامل ترین ابزار جستجو می کند و اینجاست که چه بداند و چه نداند جای خدا را با ابزارهای پیچیده جابجا کرده است. هرچند به خدای خالق معتقد باشد ولی مقصد را کامل ترین ابزار می داند و دل را به آن سپرده است، کاری که باید با خدا می کرد و او را معبود خود قرار می داد و دلدادده او می شد.

وقتی خدا معبود بشر باشد و بشر دل را به خدایی که کمال مطلق است بسپارد به دنبال راهکاری است که عوامل این دلدادگی را فراهم آورد و موانع دل سپردن به خدا را بر طرف نماید. خداوند چنین نیازی را با ارسال

پیامبران جواب داده است تا بشر در پرستش معبود حقیقی سرگردان نماند. آری وقتی مقصد انسان پرستش خدا باشد پیامبران ضروری ترین نیاز بشر خواهند بود تا این مقصد محقق شود. ولی وقتی مقصد بشر کامل ترین تکنولوژی باشد به اندازه پیامبران، کارشناسانی که او را به مدرن ترین تکنولوژی برسانند مورد احترام قرار می گیرند و عملاً کارشناسان دست یابی به کامل ترین تکنولوژی جای پیامبران را در زندگی بشر می گیرند تا آن ها را در رساندن به معبودشان یاری کنند، و درست به همان اندازه که اگر کامل ترین تکنولوژی را معبود خود بگیریم گرفتار و هم شده ایم، اگر کارشناسان به جای انبیاء بنشینند جامعه را مشغول و همیات خواهند کرد و دیگر جایی برای رهنمودهای وحی الهی نخواهد ماند، هر چند ظاهر شریعت محفوظ مانده باشد.

حضرت یوسف علیه السلام پس از طرح آفات معبودهای و همی تأکید می فرمایند: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»؛ هیچ کس جز خدا را حُکمی بر بشریت نیست و حکم خدا آن است که جز او پرستیده نشود. زیرا مقصد و مقصود حقیقی هر انسانی کمال مطلق است و از طریق اُنس قلبی با کمال مطلق - یعنی پرستیدن او - قلب به مقصد خود دست می یابد. حال اگر انسان مقصد خود را کامل ترین ابزار قرار داد جان خود را به مقصد حقیقی اش نرسانده، هر چند و هم او احساس می کند به مطلوب خود دست یافته است. زیرا تکنولوژی و ابزارهای دنیای مدرن هر اندازه هم پیچیده و کامل باشد چیزی جز ابزار مادی برای آسان کردن زندگی دنیایی نیست و نمی تواند مقصد جان و قلب باشد.

وقتی افق روح و قلب انسان بهترین ابزار شد و تمام توجه او به سوی کامل ترین ابزار جمع شد، روح و روان انسان با صورت وهمیه ی آن ابزار اتحاد پیدا می کند و دائماً با آن به سر می برد در حالی که صورت وهمیه آن طور که خدا می تواند، توان تغذیه واقعی روح انسان را ندارد و لذا چنین انسانی پس از مدّتی احساس یأس و بی ثمری می کند، و از طرفی چیزی ماوراء صورت وهمیه ی آن تکنیک نمی شناسد و تمام شخصیت او متوجه چیزی شده که واقعیت ندارد. گفت:

گر

در طلب منزل جانی، جانی

گر

در طلب لقمه نانی، نانی

این

نکته به رمز گویمت تا دانی

هر

چیز که اندر پی آنی، آنی

ما بخواهیم و نخواهیم روح و روان ما با آن چیزی که مقصد خود می گیریم متحد می شود و شخصیت ما را شکل می دهد، حتی اگر مقصد ما تکه ای نان باشد، روح ما با صورت وهمیه ی آن نان متحد می شود و ماوراء صورت ظاهری ما که انسان است، شخصیت باطنی ما همانی است که با آن تکه نان متحد شده است.

ادامه شخصیت هر کس در مطلوب روحی اوست و خود را در آن و با آن می بیند. آن جایی که انسان گرایش زیادی به دوچرخه اش دارد اگر فرمان دوچرخه بشکند، چنین احساس می کند که انگار قسمتی از ستون های شخصیت او شکسته است، تمام آن شکستگی به روح او منتقل می شود. درست است که دوچرخه پدیده ای است بیرون از روح و روان انسان ولی آنچه دوچرخه را مطلوب او کرده صورت وهمیه آن است. با

تفسیری که بر اساس آن صورت از دوچرخه دارد، دوچرخه را دوست دارد و فضای شخصیت خود را به آن سپرد و آن را به عنوان مقصد خود گرفته است و در همین راستا است که هر ضربه ای که بر دوچرخه وارد شود او احساس می کند بر جان خودش وارد شده است.

حضرت مولی الموحدين عليه السلام در راستای نقش فعال صورت های وهمی ابزارهای زندگی دنیا می فرمایند:

«هنگامی که فرزند آدم در آخرین روز از روزهای دنیا و نخستین روز از آخرت قرار می گیرد، «مال»، «فرزندان» و «عمل» او در برابرش مجسم می شوند. او رو به مال خود نموده و می گوید: به خدا قسم من نسبت به تو حریص و بخیل بودم، حال سهم من از تو چیست؟ مال در پاسخ گوید: به اندازه کفن ات از من بردار. پس از آن رو به سوی فرزندانش خود کرده و گوید: به خدا سوگند من شما را دوست می داشتم و حامی شما بودم، اکنون بهره من از شما چیست؟ آنان در پاسخ او گویند: ما تو را به قبرت می رسانیم و تو را در آن پنهان و دفن می کنیم. سپس به عمل خود توجه و نظر می کند و می گوید: به خدا سوگند من نسبت به تو بی اعتنا بودم و تو بر من گران و سنگین بودی، اینک بهره و برخورداري من از تو چیست؟ عمل در پاسخ گوید: من در قبر و قیامت هم نشین تو خواهم بود تا هر دو به پیشگاه پروردگار عرضه شویم...»<sup>(۱)</sup>

این گفتگو و دیدار، گفتگوی زبانی با شکل ظاهری و پیکره مادی مال، فرزندانش و اعمال نیست، بلکه مواجهه با صورت ملکوتی و برزخی

ص: ۲۸

جنبه های وَهْمی آن هاست و انسان از طریق باطن خود با حقیقت و باطن اشیاء مورد علاقه خود که در بُعد برزخی و مثالی نفس او تجسم یافته اند صحبت می کند.

چنانچه ملاحظه می فرمائید حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نشان می دهند که چگونه صورت های وَهْمی ابزارهای دنیایی در نهایت، وقتی با حقیقت آن ها روبه رو شویم، در انتهای زندگی، بی ثمر و بی تأثیرند و نمی توانند تا انتها روح و روان ما را تغذیه کنند تا ما بتوانیم با آن ها ادامه حیات بدهیم. و این درست نقطه مقابل شرایطی است که انسان تلاش می کند خدا را به عنوان مقصد روح و روان خود انتخاب نماید- خداوند به عنوان حقیقتی پایدار و کامل- وقتی روح مقصد خود را خداوند قرار داد به همان اندازه با انوار الهی و اسماء حسناى او متحد می شود و از آن ها تغذیه می کند و در نتیجه هرگز با بی ثمری و پوچی زندگی روبه رو نخواهد شد.

خداوند عین کمال و بقاء است، عزت و حیات و علم و دیگر کمالات همه و همه به او ختم می شود و کسی که او را معبود خود قرار داد و با انگیزه نزدیکی به او اطاعت او را پیشه کرد از انوار او بهره مند می گردد. در حدیث قدسی داریم «عَبْدِي أَطْعَمَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي فَإِنِّي أَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ، فَأَنْتَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ»<sup>(۱)</sup> ای بنده من مرا اطاعت کن تا تو را مانند خود قرار دهم، همان طور که من می گویم باش، پس موجود می شود، تو نیز بگویی، بشو، پس موجود شود.

ص: ۲۹

---

۱- قصص الأنبياء (قصص قرآن)، سید نعمت الله جزایری، ترجمه ی فاطمه مشایخ، ص ۸۰۱.



طبق حدیث فوق در ازاء عبادت پروردگار، یک نحوه اتحاد بین عبد و رب پدید می آید و عبد از کمالات رب بر خوردار می شود، و این اوج کمالی است که یک انسان می تواند بدان نایل شود. حال اگر تکنولوژی یا کامل ترین ابزار جای چنین خدایی را گرفت به همان اندازه بشر نه تنها از اوج کمال خود محروم می شود بلکه از همه چیز محروم شده است. چون مقصد اصلی زندگی را فراموش کرده و مسئله اصلی زندگی او عبارت شده از تکنولوژی پیچیده، اما نه به عنوان ابزاری برای زندگی، بلکه به عنوان همه زندگی. برای چنین انسانی اخلاق و فضائل انسانی به عنوان راه های نزدیکی به خدا، بی معنی می شود، نبض روحش با تکنولوژی های متفاوت بالا و پائین می رود.

تربیت دینی عبارت است از تجهیز روح و روان و عقل و دل در راستای سیر به سوی کمال مطلق، که در این راستا باید شرایطی در زندگی فراهم باشد تا بتوان روح و روان را تجهیز و تربیت کرد، و لازمه آن شرایط، داشتن ابزارهای مناسب است.

مسلم در زندگی دینی هم، بشر نیاز به ابزار دارد تا بتواند به راحتی نیازهای مادی خود را بر آورده سازد ولی در عین نیاز به ابزار، روح تربیت دینی متذکر این نکته نیز هست که ابزارها جای مقصد اصلی قرار نگیرند.

اگر تمام توجه روح به مدرن ترین ابزار معطوف شد آنچنان ذهن و روح مشغول آن می شود که جایی برای خدا و مقصد اصلی جان و تربیت دینی نمی ماند و همه این آفات را باید در شیفتگی نسبت به مدرن ترین ابزار جستجو کرد، نه در داشتن ابزار مناسب برای زندگی.

وقتی تصور جامعه ای طوری شد که کمال مطلوب خود را کامل ترین ابزار دانست و با داشتن کامل ترین ابزار احساس کرد کامل شده است، ناخودآگاه غفلت از خدا شروع می شود، چون در چنین جامعه ای دیگر سخن از آن نیست که برای باز نماندن از خدا باید ابزارهایی پدید آورد که همه ی وقت ما مشغول زندگی دنیایی نشود، بلکه سخن آن است که برای بازماندن از کامل ترین ابزار - نه مفیدترین آن - باید وقت خود را صرف دینداری نکرد. در این حال تکنولوژی روز به روز مدرن تر می شود و همواره صورت های وَهمی جدید، ذهن ها را مشغول خود می نماید تا به زعم خود کمال خود را شدت بخشد.

اگر موضوع فوق برای عزیزان به خوبی روشن شود، نه از ترس بی خدایی از تکنولوژی مناسب فرار می کنند و نه تکنولوژی جای خدا می نشیند. درست به آن تعادلی خواهیم رسید که آرمان نظام اسلامی است.

### **ماوراء بهترین یا بدترین ابزار**

انسان وقتی هدف خود را شناخت از وسایل در آن حدّی که او را به اهدافش نزدیک کند به خوبی استفاده می کند، و دیگر موضوع بهترین یا بدترین وسیله مطرح نیست، بلکه وسیله خوب برای انسان آن وسیله ای است که او را در رسیدن به هدف یاری کند. در این جاست که اگر وسیله ای او را مشغول خودش کرد تصمیم می گیرد از آن وسیله فاصله بگیرد، دیگر به خود وسیله فکر نمی کند به هدف فکر می کند، در این صورت اگر به ما بگویند درست است که شما برای ساختن خانه با همین

نوع آجر و کاشی می توانی خانه خود را بسازی، ولی آجر و کاشی بهتری هم هست، شما می پرسید بهتر برای چه؟ اگر من می توانم با این آجر و کاشی به مقصد خود برسم دیگر بهتر به چه معنی است؟ آری اگر مقصد من و شما داشتن بهترین کاشی و آجر است، باید دائماً به دنبال بهترین باشیم. ولی اگر مقصد ما ساختن خانه مناسبی است که بتوانیم در آن زندگی کنیم، دیگر بهترین معنی ندارد، بهترین همان است که من بتوانم از آن به مقصد خودم که چیزی بالاتر از داشتن بهترین ابزار است، برسم. اما و صد اما اگر خدا گم شد، بهتر داشتن دنیا مقصد انسان می شود، اعم از بهتر داشتن خانه یا ماشین، چون خود بهتر داشتن مقصد است، اما نه خدایی که بهترین مقصد است.

خاستگاه فکری و فرهنگی تکنولوژی موجود ریشه در بهتر داشتن ابزارها دارد و گرنه بسیاری از وسایل موجود زائد است و انسان ها را تنبل و زندگی ها را پیچیده کرده است. کمپانی های بزرگ تولید کننده وسایل زندگی متوجه چنین نقطه ضعفی در بشر بریده از خدا شده اند و لذا با انواع تغییرات و هم پسند به راحتی کالاهای خود را بر روح و روان مردم تحمیل می کنند و با ایجاد نیازهای کاذب زندگی بشر را تحت سیطره انواع تکنولوژی ها قرار داده اند. راستی اگر مشکل شما با این ظرف مرتفع می شود، به من و شما چه مربوط است که مُد جدیدی از این نوع ظرف در بازار آمده است.

ملاحظه بفرمایید که در کنار جدید بودن، ناخود آگاه بهتر بودن را نیز القاء می کنند، غافل از این که بهتر بودن برای من و شما آن ظرفی است

که مشکل ما را حل کند و نیاز ما را مرتفع سازد، به من چه مربوط است که بگردم به دنبال جدیدتر از آن؟ اگر بنده در مسیر رسیدن به معبود حقیقی با این وسیله می توانم احتیاج خود را مرتفع کنم، دیگر بهترین وسیله را می خواهم چکار؟ من به دنبال رسیدن به بهترین معبود هستم نه به دنبال بهترین وسیله.

### ریشه ی غفلت از عبودیت

آنچه موجب شد تا معنویت در غرب به حجاب رود غفلت از بهترین معبود بود، خدای خالق را هیچ وقت منکر نشدند ولی عبودیت خود را منکر شدند و محوریت خدا در کلیه مناسبات به محوریت انسان تبدیل شد که عبارت است از «اومانیسم». بحث اصلاً بر سر حذف ابزارهای مناسب در زندگی نیست، در طول تاریخ همیشه بشر در راستای رسیدن به اهداف خود از ابزار مناسب استفاده کرده ولی هرگز عبودیت خود را تا این حد فراموش ننموده است به طوری که همه علاقه خود را صرف جدیدترین ابزار بنماید. راستی این بهترین ابزار چه ابزاری است؟ که هر چه ساخته می شود بشر را قانع نمی کند و در صدد ساختن نوع دیگری از آن است؟ آیا موضوع اصلی بشر امروز جستجوی بهترین ابزار است یا او بهترین معبود را در بهترین ابزار جستجو می کند؟ و این همان وهم زدگی است که بنده تلاش می کند برای عزیزان روشن شود و نیز بیان شود که این وهم زدگی زیر پوشش هر عنوانی می خواهد باشد موجب بحرانی شدن زندگی می شود، هر چند اسم آن را پیشرفت در تکنولوژی بگذاریم، گویا

پیشرفت در تکنولوژی با پیشرفت در تبعیت از نفس اماره مساوی شده است.

هرگز هیچ دین الهی دعوت به انزوا نمی کند و نمی خواهد بشر از تحرك در زندگی باز بماند ولی آنچه انبیاء بر آن تأکید داشتند گم نشدن خدا در زندگی است. زیرا اگر خدا و نظر به جنبه معبود بودن او از صحنه روح و روان بشر به حاشیه رفت، بشر هویت خود را در داشتن دنیای بیشتر جستجو می کند و امروزه یکی از چهره های مشخص داشتن دنیای بیشتر ظهور انواع تکنولوژی ها در زندگی است. به طوری که بشر امروز بیش از آن که نظر به زندگی متعالی داشته باشد به ابزارهایی نظر دارد که کمال آن ها به سوی ناکجاآباد است و با تولید انبوه آن ها می خواهد کمال خود را برای خود و دیگران بنمایاند. در حالی که با تولید انبوه تکنولوژی، مصرف انبوه پیش می آید و اگر ملت ها مصرف کننده تولیدات انبوه غرب نباشند غرب از نظر احساس هویت دچار بحران می شود - و این بحران چیزی است ماوراء بحران اقتصادی - و لذاست که برای جلوگیری از بحران هویت به هر کاری دست خواهد زد، چه به صورت تهاجم نظامی، چه به صورت تهاجم فرهنگی.

### زیبایی یا تجمل؟

«زیبایی» چیزی است که هر روحی آن را می طلبد و نسبت به آن علاقه نشان می دهد و هرگز زندگی بدون حضور زیبایی ها ادامه پیدا نمی کند. و نه تنها بشر زیبایی های معنوی را می طلبد بلکه به زیبایی های مادی نیز نیاز

دارد، حال چه این زیبایی در فرش زیر پایش باشد و چه در لباس و ظرفی که از آن استفاده می کند. زیبایی ها شوق ادامه راه را صد چندان می نماید و همواره انسان را نسبت به اهدافی که دنبال می کند در نشاط و سُروِر نگه می دارد. انحراف در استفاده از زیبایی ها وقتی پیش می آید که انسان از هدف اصلی باز بماند و خود را مشغول زیبایی های اسباب و وسایل کند. در حالی که بنا بود اسباب و وسایل زندگی زیبا باشند تا رغبت استفاده از آن ها برای ادامه زندگی به سوی اهداف عالیّه راحت تر انجام گیرد.

تفاوت زیبایی و تجمّل در نوع نگاه به زندگی است، اگر کسی در زندگی خود به هدف های عالی و معنوی فکر کرد و برای ادامه راه سعی کرد زیبایی ها را وارد زندگی کند، چنین کسی گرفتار تجمل نمی شود، چون در نگاه به زیبایی ها شوق ادامه راه در او تشدید می شود، ولی اگر کسی برای خود اهداف عالیّه ی معنوی ترسیم نکرد، تماماً مشغول زیبایی های وسایل زندگی می شود، بدون آن که به ماوراء آن ها نظر دوخته باشد، اینجاست که زیبایی ها در جلوه تجمل خودنمایی می کنند و پای فخر و خودنمایی به میان می آید.

زیبایی ها در ذات خود جلوه جسمانی روحانیتی هستند که ماوراء عالم ماده جاری و ساری است و لذا با نظر به صورت جسمانی زیبایی ها متذکر باطنِ روحانی آن ها خواهید شد. این است که هنرمندان واقعی ابتدا با عالم قدس و معنا آشنا می شوند و سپس صورت نمایش آن عالم را در آثار هنری خود منعکس می کنند، تا انسان ها با رویارویی با آثار هنری در عالم ماده، متذکر عالم معنا باشند.

آن‌هایی که به عالم قدس و معنا مرتبط اند نمی‌توانند در زندگی خود از وسیله‌ای استفاده کنند که حجاب عالم معنا شود، حتی ساده‌ترین وسایل زندگی را طوری طراحی می‌کنند که عامل سیر به عالم معنا گردد. به همین جهت ملاحظه می‌کنید آنچه امروز در موزه‌ها به عنوان آثار گرانقیمت هنری نگه‌داری می‌شود وسایل زندگی گذشتگان بوده است. این کاسه سفالین یا آن کوزه آب با این همه نقش‌های هماهنگ، کاسه و کوزه‌ای بوده که گذشتگان به عنوان وسایل زندگی از آن استفاده می‌کردند، ولی آن نوع زندگی که زمین را به آسمان متصل می‌کرد. آن‌ها سعی فراوانی به کار می‌بردند تا فضای خانه آن‌ها فضای زندگی باشد و نه خوابگاهی که نتوان در آن زندگی کرد. انواع سلیقه‌ها در رابطه با نسبت اطاق‌ها و حیاط‌خانه و پنجره‌ها همه حکایت از آن دارد که برای زندگی معنوی باید زیبایی‌ها را وارد زندگی مادی کرد.

### زیبایی‌های مُرده

وقتی زندگی معنوی در میان نباشد روح‌ها طور دیگری به زندگی می‌نگرد و روح زیبادوستی خود را با چیزهایی مرتبط می‌کند که زیبایی‌ها در آن زندگی، حیات ندارند و اشاره‌ای به سوی عالم بالاتر در آن‌ها مشاهده نمی‌شود. نمی‌توان منکر نظم و دقت معماری جدید شد و طراحی‌های پیچیده‌ای را که در سالن هتل‌های باشکوه به چشم می‌خورد نمی‌توان نادیده گرفت و شگفت زده نشد، اما با این همه هرگز این همه ظرافت و پیچیدگی ما را متذکر عالمی بالاتر از عالم ماده نمی‌کند و معنی

«تجمل» همین است. حال چه این تجمل در لباس یک خانم تجددزده خودنمایی کند و چه در دکوراسیون اطاق پذیرایی. رمز تغییر دائمی لباس ها و دکورها در دنیای جدید در همین نکته خوابیده است. این که ملاحظه می فرمایید همه ی تلاش ما آن است که آنچه را از گذشتگان مانده است حفظ کنیم، حتی یک گلدان یا کوزه گلی را، ولی به راحتی با شکوه ترین ساختمان های جدید را پس از اندکی استفاده خراب می کنیم تا با طراحی جدید آن را بنا کنیم، به این جهت است که گم شده ی خود را در ساختمان های جدید نیافتیم و فکر می کنیم در طرحی جدیدتر می توان آن را پیدا کرد.

تکنولوژی های جدید هیچ کدام بدون دقت و ظرافت مهندسی ساخته نشده و مشخص است که با انواع رنگ ها و طرح ها سعی در زیبا کردن آن ها دارند ولی چون همه ی همت طراحان آن ها ارضای نفس اماره است - نه انتقال روح به عالم قدس و معنا - چیزی نمی گذرد که مصرف کنندگان آن ها از آن ها خسته می شوند و بدون آن که غیر قابل استفاده باشند سعی در تعویض و یا رها کردن آن ها دارند.

### **خداوند و عین زیبایی**

عرض شد زیبایی یعنی کنار هم آمدن اجزاء یک پدیده به طوری که در هماهنگی کامل قرار گیرند و نسبت به هم در وحدت و یگانگی باشند، مثل صورت زیبا یا گل زیبا و یا ساختمان زیبا. در زیبایی، روح هماهنگی و یگانگی در کار است، ذات احدی که در عین دارا بودن اسماء حسنا،



عین وحدت است و به عبارت دیگر وحدت ذات و صفات در آن ذات حاکم است، عین زیبایی است. حکم عالم مجردات نیز چنین است که در مرتبه نازل تر از ذات احدی، دارای یگانگی هستند. حال هر گاه پدیده های مادی مظاهری باشند منعکس کننده یگانگی های عالم معنا و زیبایی های آن عالم را نشان دهند و متذکر حقیقت معنوی خود باشند پذیرفتنی و پایداراند. ولی اگر زیبایی های به صحنه آمده منعکس کننده ی وهم طراح آن باشند و روح طراحان هم هیچ ارتباط و اتصالی با عالم معنا و یگانگی های حقیقی آن عالم نداشته باشد، به جای زیبایی تجمل خلق می شود که به جای متذکر شدن به عالم معنا، متذکر وهم سازنده ی خود هستند، وهم ناپایدار و بی هدف.

در تجمل ادای زیبایی در میان است و افراد به چیزی بالاتر از همین شکل ها نظر ندارند، همین شکل ها و دکورها انسان را مشغول خود می کند، مثل آن غلام که رفت آب بیاورد، آب خودش را برد. بنا بود وسایل و اطراف زندگی را زیبا کنیم تا رغبت سیر به سوی هدف و عالم قدس صدچندان شود، حالا به همین زیبایی های ساختگی مشغول شده ایم. این نوع نگاه به زیبایی ها موجب ظهور تجمل می شود و به جای ایجاد نشاط دلتنگی به بار می آورد، چون مقصدی متعالی تر از همین صورت ها در آن ها دنبال نمی شود.

قرآن حقایق را با زیباترین الفاظ و آهنگین ترین جملات ارائه می دهد تا انسان را به بهترین نحو به مقصد متعالی خود منتقل کند ولی هیچ وقت ما را در حدّ زیبایی الفاظ و آهنگ جملات متوقف نمی کند. روح

امیرالمؤمنین علیه السلام با عالی ترین معانی در عالم غیب مرتبط می شود و برای ارائه آن معانی باید زیباترین جملات انتخاب شود تا آن کلمات بتواند ظرف ارائه آن معانی باشد. عرفا هم برای ارائه معانی عالی ای که با قلب خود یافته اند ظرفی بهتر از شعر نمی یابند و لذا عارفان بزرگ عموماً در قالب شعر یافته های قلبی خود را اظهار می دارند و در نتیجه این همه زیبایی خلق می شود. در تمام این زیبایی ها اعم از الفاظ قرآن یا روایات یا اشعار عرفانی، مقصود نظر به عالم قدس و معنا است، اما اگر کسی بخواهد شعر بیافد، ممکن است قافیه ها را رعایت کند ولی نه تنها انسان از شعر او به نشاط نمی آید بلکه دلتنگ هم می شود چون به چیزی بالاتر از زیبایی قافیه ها نظر نشده است، مثل ساختمان تجملی یا ماشین لوکس و مدل بالا.

فرق زیبایی گل با زیبایی یک ماشین مدل بالا در روحی است که در باطن آن دو نهفته است، باطن یکی معنویت است و باطن یکی وهم طراح آن و لذا یکی جمال دارد و دیگری گرفتار تجمل است.

### کارشناسان به جای انبیاء

اگر متوجه شویم کمال انسان به کمال هدفی است که دنبال می کند و کمال مطلق تنها هدف حقیقی انسان است، هیچ وسیله ای نمی تواند رهنما شود و خود را بر روح و روان ما حاکم کند، بلکه تنها در حدّ یک ابزار می تواند مورد استفاده ما قرار گیرد، ولی مشکل از آنجا پیدا می شود که داشتن بالاترین تکنولوژی هدف ما گردد، و در نتیجه هر کس ما را بهتر با آن تکنولوژی مرتبط کند مورد احترام ما قرار می گیرد، آن هم احترامی

در حدّ پیامبران. اگر خوشبختی به داشتن ابزار برتر شد آن کس که ما را با ابزار برتر مرتبط کرد به زعم ما در خوشبختی و نجات ما مؤثر خواهد بود و بدین شکل کارشناسان به جای انبیاء وارد زندگی می شوند و متذکر هدف زندگی می گردند، آن هم هدفی وهمی و غیر واقعی. سعادت‌مندی هر کس به کشف هدفی عالی و داشتن برنامه برای رسیدن به آن هدف است، ولی وقتی سعادت‌مندی به داشتن آخرین وسیله ی تکنولوژی شد، آن سعادت‌مندی عین بی سعادت‌ی است و این به جهت غفلتی است که از نقش و حضور انبیاء در زندگی پیدا می شود.

اگر هر کس غیر از انبیاء سخن از سعادت‌مندی انسان به میان آورد عملاً ظلمات را به نام سعادت‌مندی پیشنهاد می کند. حال چه او یک کارشناس تکنولوژی باشد، چه یک روان شناس. مگر تعیین هدف انسانی چیزی است که یک روان شناس بتواند متذکر آن شود، مگر آن موضوع در حوزه علم روان شناسی است؟ حضرت یوسف علیه السلام در راستای توجه به همین نکته است که فرمودند: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»؛ یعنی مقصد حقیقی هر کس را خداوند می شناسد و بر اساس آن دستور می دهد و راه می گشاید. چیزی که در دنیای مدرن مورد غفلت قرار گرفته و در حجاب فرهنگ تکنولوژی گم شده است و سعادت‌مندی دروغین جای سعادت‌مندی واقعی به صحنه آمده و سرگردانی بشر رقم خورده است. خداوند می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ»؛ (۱) کسانی که به

ص: ۴۰

آخرت ایمان ندارند کردارهایشان را در نظرشان زینت دادیم و آن‌ها همچنان سرگردانند.

خداوند در آیه فوق روشن می‌کند کسانی که هدف متعالی خود را موفقیت خود در قیامت و ابدیت قرار نداده اند اعمال و ساخته‌های خود را زیبا می‌پندارند و سرگرم همان‌ها می‌شوند و در سرگردانی قرار می‌گیرند، و لذا آن‌ها می‌مانند و این دنیا و ساخته‌های خود. می‌فرماید: به جهت دوری از خدا و غفلت از قیامت، سنت ما آن است که آن‌ها را مشغول اعمال‌شان می‌کنیم و آن‌ها اعمال خود را زیبا می‌پندارند و به حقایق ماوراء آن اعمال سیر نمی‌کنند و در نتیجه با پوچی زندگی خود روبه‌رو می‌شوند، و این جزای کسی است که سعادت را در چیزی غیر از آنچه خدا برای او تعیین نمود جستجو می‌کند. و این در حالی است که وقتی به آن چه سعادت می‌پنداشت رسید باز آرام نمی‌گیرد، ولی به جای تغییر مسیر، همان راه را ادامه می‌دهد و باز سعادت را در تکنولوژی مدرن تر جستجو می‌کند. مگر همه پیامبران نیامدند تا ما را به هدفی بالاتر از داشتن ابزار برتر راهنمایی کنند تا در سیر به سوی آن هدف سعادت خود را جستجو نماییم؟ و این کار در حوزه علم مهندس و روانشناس و پزشک نیست، هرگز یک پزشک از طریق علم پزشکی نمی‌تواند بگوید چه کار بکن تا آدم خوبی شوی و اگر چنین ادعایی کرد هم به علم خود خیانت کرده و هم به پیامبران توهین نموده است. این پیامبرانند که هدف حقیقی بشر را به او تذکر می‌دهند. عین حوزه کار پزشک، حوزه کار تکنولوژی و تکنیسین است، که هرگز در حوزه سعادت انسان امکان هر گونه اظهار

نظری را ندارند. یک اقتصاددان می تواند به افراد و جامعه کمک کند تا رابطه بین تولید و مصرف آن ها متعادل شود ولی هرگز به عنوان کارشناس علم اقتصاد نمی تواند طرحی برای سعادت انسان ها پیشنهاد کند.

خالق بشر امکانات ذاتی بشر را می شناسد و میدان وسعت او را می داند و نهایی را که می تواند بدان دست یابد می بیند و لذا اهداف عالی او را به او متذکر می شود. و روشن است تشخیص وسعت ذاتی بشر در حیطه بشر نیست تا علم بشری بتواند اهداف بشر را تعیین کند و برای رسیدن به آن ها برنامه ریزی نماید. هر انسانی نهایتاً آنچه را بالفعل در خود دارد می شناسد ولی از استعدادهایی که در نهاد خود دارد بی خبر است. عارفان بزرگ چون تمام وجود خود را در اختیار انبیاء قرار دادند و از طریق برنامه الهی سیر خود را ادامه دادند آرام آرام با ابعادی از خود روبه رو می شوند که در ابتدای امر تصور آن را هم نمی کردند، لذا حالا ندا سر می دهند که:

مرده بدم زنده شدم، گریه بدم خنده شدم

دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

زهره بدم ماه شدم، چرخ دو صد تاه شدم

یوسف بودم ز کنون یوسف زاینده شدم

علم بشری هر اندازه هم پیشرفت کند مگر می تواند جایگاه بشر را در هستی بشناسد و هدف های عالی او را برای او مشخص کند تا تصور کنیم اگر ابزارهای ما مترقی شد ما به اهداف خود رسیده ایم؟ حضرت یوسف علیه السلام همین نکته را متوجه بودند و لذا متذکر شدند: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»؛ فقط حکم از آن خداست و او می تواند افعی را که انسان ها باید به سوی آن رهسپار شوند بنمایاند. سپس در ادامه می فرماید: «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»؛ تنها این راه و روشِ پایدار و پا برجا است، و بدون هیچ

نقصی شامل مرور زمان نمی گردد تا کهنه شود، زیرا حقیقت اگرچه از همه کوه ها قدیمی تر است ولی از همه کوه ها نیز پایدارتر است.

## ما برای تکنولوژی یا تکنولوژی برای ما؟

جامعه ای که مشغول مدرن ترین ابزارها شد و از خدا و جهت گیری های متعالی خود غافل شد مصداق این شعر است که

هر

چه بالاتر رود احمق تر است

استخوان

او بتر خواهد شکست

چون همواره می دود و باز با سرعت بیشتر می دود ولی به سوی مرداب. وقتی هدف داشتن مدرن ترین ابزار شد، به صرف داشتن مدرن ترین وسیله دلخوش می شویم و آن را مقصد می گیریم و از مقصد باز می مانیم، در این رویکرد به جای آن که ابزار در اختیار ما باشد ما در اختیار آن قرار می گیریم. در حالی که اگر جایگاه هر ابزاری را در مقایسه با هدف توحیدی خود تعیین کنیم در آن حال تکنولوژی در اختیار ما است و ما سوار آن هستیم و نه آن سوار ما. و مفید بودن و مضر بودن تکنولوژی در رابطه با مقصد توحیدی ما خود را می نمایاند. ولی اگر به جای مقصد توحیدی، رفاه دنیایی مقصد ما شد ممکن است مضرترین وسیله را به عنوان مفیدترین ابزار و تکنیک وارد زندگی خود کنیم و از آثار منفی آن محجوب گردیم.

تربیت دینی از آن جهت کارساز است که به انسان ها تذکر می دهد از وسایل زندگی در حدی که شما را کفایت می کند استفاده کنید و حرص بهترین ابزار داشتن را از ذهن و فکر خود بیرون نمائید، زیرا بسیاری مواقع

ص: ۴۳

این بهترین‌ها، بهترین‌ و همی است و در عمل فایده‌ای بیش از آنچه ابزارهای قبلی برای ما داشتند، ندارند، به عبارت دیگر بهترین‌های عبث و بیهوده‌اند. حضرت هود علیه السلام در همین رابطه به قوم خود که گرفتار تجمل شده بودند می‌فرماید: «أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ»<sup>(۱)</sup> آیا بر هر بلندی بنایی لغو و بیهوده می‌سازید؟ در ذیل این آیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله داریم: «هرچیز که ساخته شود روز قیامت و بال صاحبش می‌باشد مگر آن مقداری که چاره‌ای از آن نیست.» در این توصیه ما را متوجه آفت حجاب ابزارها و غفلت از هدف اصلی می‌نمایند که هر چیزی در راستای نزدیکی به هدف توحیدی ما نباشد، عبث است هر چند از جهت هوس ما مفید باشد.

در رابطه با آیه فوق در خبر داریم رسول خدا صلی الله علیه و آله از محلی عبور می‌کردند در مسیر خود خانه‌ای را دیدند که در جایی بلند بنا شده - ظاهراً حالت ویلایی داشته است - پرسیدند مال کیست؟ عرض کردند مال فلانی. باز پرسیدند تا این که صاحبش آمد، همین که حضرت با او روبه رو شدند رویشان را از آن فرد برگرداندند، عرض کرد یا رسول الله آن ساختمان مال من است، حضرت رویشان را از او برگرداندند و به او محل نگذاشتند و رفتند. از نوع رفتار حضرت مشخص شد ایشان از ساختن آن بنا به آن شکل ناراحت شده‌اند، صاحب آن بنا آن را خراب کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله خوشحال شدند و دعایش کردند. این جا بود که فرمودند: «هرچیزی که ساخته شود، روز قیامت و بال صاحبش می‌باشد مگر آن مقداری که چاره‌ای از آن نیست.» ملاحظه بفرمائید رسول خدا صلی الله علیه و آله در عین این که در

ص: ۴۴

برنامه خود بنا داشتند جهان بشری را با اسلام آشنا کنند و می خواهند اسلام جهانی شود، این گونه با ابزارها برخورد می کنند که فقط در حدی که نیاز ما را برطرف کند باید به آن ها تن داد و گرنه هدف ما می شود ساختن ابزار مدرن، چیزی که فرهنگ غرب گرفتار آن شد. به اسم تجدد و ترقی سراسر زندگی آن ها تبدیل به تجمل و غفلت شده است.

### مدرن ترین ابزار و وابستگی دائمی

جهان به اصطلاح سوم با آرزوی به دست آوردن مدرن ترین ابزار همواره باید به دنبال غرب بدود و همه بود و نبود خود را قربانی چنین آرزویی نماید، چون هر چه را از غرب بگیرد، باز نوع مدرن تری را در پیش رو دارد که آرزوی داشتن آن را می کند و لذا هرگز به خود نمی آید و هرگز نمی تواند از خود شروع کند، مگر آن که در راستای اهداف مقدسی که برای خود تعیین کرده تکنولوژی را در حدی متعادل گزینش کند. وقتی برنامه ها در هماهنگی با اهداف مشخص شد، آن ابزاری برای ما مفید است که در راستای برنامه و با توجه به اهداف به کمک ما بیاید، حالا هر چه ساده تر باشد کمتر ما را اسیر خود می کند و زودتر می توانیم از خود شروع کنیم.

بقاء غرب به هر چه مدرن تر کردن تکنولوژی است و از این طریق سلطه خود را تا ابد بر جهان سوم تحمیل می کند. راه برون رفت از این سلطه تغییر رویکرد از داشتن مدرن ترین ابزار به مفیدترین ابزار است، و مفید بودن آن را هم در گرو اهداف مقدسمان باید تعیین کنیم. و گرنه



ذات تکنولوژی چیزی نیست که در جایی بایستد و به وضع موجود خود قانع شود. اگر ما در مسیری افتادیم که فرهنگ تکنولوژی در آن قرار دارد همواره باید دنباله رو غرب باشیم و همیشه حرف از صد سال یا دوست سال عقب بودن از غرب در میان باشد، در حالی که با تغییر رویکرد همه ی این حرف ها از میان می رود و ما پیشتازان تمدن آینده خواهیم شد و بقیه باید خود را با ما اندازه بگیرند، به خصوص که طلیعه اصالت دادن به معنویات در دنیا می رود که همه گذشته غرب را زیر سؤال ببرد.

آری حضرت یوسف علیه السلام با طرح نگرش توحیدی خود در انتها فرمودند: «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ مسیر پایدار که هرگز به فرسودگی و کهنگی نمی انجامد، مسیر توحیدی است، ولی جوّ عمومی جامعه طوری است که افراد نسبت به این موضوع در دوران خود آگاهی تاریخی خود قرار ندارند و تحت تأثیر تبلیغات نظام سلطه هستند، اما مسیر حرکت توحیدی طوری است که نادانی اکثریت، نشاط ادامه دادن و موفقیت آن را نمی کاهد و به عنوان تنها حرکت پیروز، ادامه می یابد. باید با تمام امید و نشاط جلو رفت و به عالی ترین نتیجه ی ممکن دست یافت و تحت تأثیر ظلمات دوران و حجاب تکنیکی آن قرار نگرفت.

«والسلام علیکم ورحمہ اللہ و برکاتہ»

جلسه دوم: روح تکنولوژی مدرن

اشاره

ص: ۴۷



«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ  
الَّذِينَ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (۱)

آنچه شما به جای خدا می پرستید جز نام هایی نیستند که شما و پدرانتان آن ها را نام گذاری کرده اید و خدا دلیلی بر حقانیت آن ها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی دانند.

### پوچی مظاهر شرک

حضرت یوسف علیه السلام در آیه مذکور یکی از مبانی مهم تفکر توحیدی و نتایجی را که به همراه دارد، مطرح فرمودند: در جواب سؤالی که دو نفر هم زندانی حضرت- پیرامون خواب هایی که دیده بودند- از ایشان کردند، آن حضرت ابتدا در مقابل بینش مشرکانه ی آن ها تفسیر دقیقی از بینش توحیدی به میان کشیدند و سپس خواب آن ها را تعبیر فرمودند. حضرت در نقد تفکر مشرکانه و آثار آن، سخنانی را بیان کردند که برای تفسیر و

ص: ۴۹

تحلیل همه جوامع لازم است تا ما نیز بتوانیم جلوه های مختلف شرک را در دوران های مختلف بشناسیم و بی پایگاهی آن را در هستی به درستی تحلیل کنیم. جمله فوق العاده دقیق حضرت یوسف علیه السلام موضوع ذهنی و توهمی بودن آرمان های جامعه شرک آلود است. و این که جامعه ی غیر توحیدی تمام همت خود را بر اهداف ذهنی و ساختگی معطوف کرده است و لذا با تمام مظاهر جذابی که برای خود می سازد بر پوچی می تند و به بیهودگی گرفتار می شود. قرآن می فرماید: «ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَيَّا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ، مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَل لَّمْ نَكُنْ نَدْعُو مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يَضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ» (۱) در قیامت از مشرکین می پرسند؛ آنچه را به جای خدا می پرستیدید کجاست؟ می گویند؛ گم شد. خداوند به آن ها می فرماید: اصلاً چیزی را به عنوان یک واقعیت خارجی نمی پرستیدید، آن ها ساخته ی ذهن شما بود.

بیهوده گرایی؛ ساختار همه جوامع غیر توحیدی است، با تمام تفاوتی که در طول تاریخ با هم داشته اند، این جوامع پوچی ها را بزرگ جلوه می دهند تا دل سپردن به آن ها در انسان ها شدت یابد و بتوان آن ها را به جای معبود حقیقی قرار داد. همچنان که جباران خودشان شرایط بزرگ نمودن خود را فراهم می کنند، جوامع شرک آلود نیز با انواع بت ها شرایط بزرگ جلوه دادن خود را فراهم می نمایند، این جا چشم بصیرت یوسفی است که با این همه اُبهت، متوجه پوچ بودن آن ها می شود. می فرماید همه این ها با آن همه ظاهر فریبنده «أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ»؛ اسم هایی

ص: ۵۰

بیش نیستند که شما و پدرانانتان روی آن‌ها گذارده اید بدون آن که جذابیت حقیقی داشته باشند که بتوان به آن‌ها دل سپرد و از معانی عالی‌ه آن‌ها بهره مند شد. «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» حکم از آن خدا است و همه ی کارها باید به خدا ختم شود، همچنان که همه کمالات از او شروع شده است، و لذا هر فکر و فرهنگی که مدعی شود می‌تواند به بشر برنامه دهد، دروغ می‌گوید و بشر را در حجاب و غفلت فرو می‌برد.

در جلسه قبل روشن شد نه تکنولوژی مدرن و مدرن تر می‌تواند هدف بشر باشد و نه کارشناسان پدید آورنده تکنولوژی می‌توانند جای پیامبران بنشینند. روشن شد سعادت بشر را خدا تعیین می‌کند و پیچیدگی زندگی در جهان مدرن هیچ چیزی را در رابطه با تعیین سعادت بشر توسط خدا عوض نمی‌کند. همچنان که هیچ چیز نمی‌تواند به جای خداوند معبود بشر شود و او را از پوچی و بیهودگی برهاند. تکنولوژی هر چند پیچیده و دقیق باشد از حیثه ابزار بودن خارج نمی‌شود، و غفلت بشر و هم زده از این موضوع، انحراف را عمیق تر می‌کند و فاجعه ی دوری از رهنمودهای انبیاء را بیشتر نمایان می‌کند.

### بی‌معنایی زندگی

وقتی متوجه معنای اصلی سعادت بشر شدیم و روشن شد عبودیت انسان باید با معنویت خدا جبران شود و نه هیچ چیز دیگر، تکنولوژی جایگاه خود را پیدا می‌کند، و در این صورت است که معلوم می‌شود محروم شدن از مدرن ترین تکنولوژی، محرومیت بزرگی نیست، چون در

هر حال تکنولوژی در زندگی ما جایگاهی بیش از ابزار ندارد، بی‌خدایی برابر است با بی‌معنایی زندگی و با نداشتن تعریف درستی از خود سراسر زندگی پوچ می‌شود، هر چند مدرن‌ترین تکنیک در اختیار ما باشد.

قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا»؛ (۱) این آیه می‌فرماید خداوند هر گناهی را که انسان مرتکب شود بدون آن که توبه کند می‌بخشد، ولی شرک چیز بخشودنی نیست و انسان باید حتماً از آن دست بردارد، زیرا در شرک - به عکس سایر گناهان - جهت اصلی انسان نسبت به هدفی که باید داشته باشد منحرف است، و به کلی زندگی اش بی‌معنی است، هر چند صفات شخصی خوبی هم داشته ولی مسیر او به سوی ناکجا آباد است. مشکل بشر امروز نیز در گم کردن هدف اصلی است و لذا این همه تلاش برای ساختن دقیق‌ترین ابزارها او را به هیچ نحو به زندگی معنی‌داری نمی‌رساند. درمان جهان امروز سخن حضرت یوسف علیه‌السلام است که فرمود: «أَمَرَ الْأَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»؛ خداوند امر کرده جز او پرستیده نشود و جهت اصلی انسان از خدا به چیز دیگری منحرف نگردد. حتی اگر آن چیز مدرن‌ترین و دقیق‌ترین و زیباترین تکنیک باشد. «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»؛ این است مسیری که حاصل آن پایدار است. ابزارها با همه پیچیدگی امروزی، می‌روند و جای خود را به ابزارهای بعدی می‌دهند، ولی خدا می‌ماند و لذا آن جهت‌گیری‌هایی که به سوی خداوند بوده است، سرمایه حقیقی جان انسان‌ها خواهد شد.

ص: ۵۲

هر چیزی جز حق گذران است و اگر دل در گرو غیر حق قرار گرفت چیزی نمی گذرد که با بیهودگی و بی معنایی خود روبه رو می شود، و انسان هایی متوجه این امر می شوند که کمی سطح اندیشه خود را از جوّ عمومی بالاتر نگهدارند و تحت تأثیر عوام جامعه نباشند و به همین جهت در آخر آیه فرمود: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ یعنی اولاً: انتظار نداشته باش در ابتدا، همه ی انسان ها متوجه این امر شوند که جلوه های پر اُبّهتِ وَهْمی فرهنگ غیر توحیدی هیچ حقیقتی ندارد و خود انسان ها به آن ها اُبّهت داده اند. ثانیاً: هر کس گمان نکند که بدون تفکر و تعمق می تواند متوجه حیات توحیدی و جهت گیری به سوی خداوند شود. به زبان دیگر باید دوران گذار از زندگی شرک آلود و در نتیجه هدف قراردادن ابزارها، به سوی زندگی توحیدی در شخصیت انسان ها آغاز شود تا انسان ها بتوانند ماوراء ابزارها خداوند را همه کاره عالم و آدم بدانند.

کسی که خدا دارد در واقع همه آنچه خداوند آفریده است در خدمت او قرار می گیرد و به راحتی از طریق مخلوقات پروردگارش حوائجش برآورده می شود، ولی وقتی خداوند از زندگی بیرون رفت و هدف های متکثر مقصد انسان شد، در حالی که آن اهداف به راحتی در دسترس نیستند، انسان می ماند و نیازهای فراوان او به ابزارهایی که باید او را به اهداف وَهْمی اش نزدیک کنند. این است که شما می بینید هر جامعه ای که هدف خود را تکنولوژی برتر قرار داد در واقع نیازمندی خود را شدت بخشیده و از آسوده گوی برای همیشه محروم شد.



اگر به جای آن که نسبت به تکنولوژی متناسب با اهداف خود، به تکنولوژی پیشرفته تر فکر کردیم همچنان وابسته به غرب خواهیم ماند. زیرا یک وقت تکنولوژی و وسایل مورد نیاز را با هدف مشخص خود بررسی می کنیم، در این صورت مسلم انتخاب وسیله ای که ما را در رسیدن به اهداف خود یاری کند در میان خواهد بود، ولی یک وقت با هدفی مبهم و وهمی به دنبال پیشرفته ترین تکنولوژی هستیم تا بالاخره اهدافی مناسب آن تکنولوژی نیز برای خود پیدا کنیم، که این حالت دوم رمزالموز وابستگی جهان سوم به غرب است.

یک وقت بنده نیاز به لیوان آبی دارم که با استفاده از آن، آب بخورم و رفع تشنگی کنم، در این حالت ساده ترین لیوانی که هدف مرا برآورد تهیه می کنم. ولی اگر موضوع استفاده از لیوان جهت خوردن آب فراموش شد و از آن طرف هم لیوان مدل بالاتری به بازار آمد، بدون آن که بدانم چرا، آن لیوان مدل جدید را هم تهیه می کنم تا در رسیدن به هدفی که نمی دانم چیست، از آن استفاده کنم. در حالی که اگر از هدف خود غفلت نکنم لیوان جدید در زندگی بنده جایی نخواهد داشت و با شعار این که چون جدید است پس بهتر از قبلی ها است، نمی تواند وارد زندگی من شود و بر سر گردانی من بین ابزار جدید و قدیم بیفزاید. وقتی هدف گم شد و صرف داشتن جدیدترین وسیله مقصد و مقصود شد، داشتن لیوان جدید مطلوب واقع می شود، و در این مسیر همواره لیوانی جدید در میان است و آن به راحتی وارد زندگی ما می شود و تمام زندگی ما می شود به دنبال جدیدترین رفتن، و این به جهت غفلت از هدفی است که باید بر اساس

آن، ابزارهای زندگی را انتخاب کرد. ابزارها هرچه ساده تر باشد انسان کم تر مشغول آن خواهد شد، و راحت تر به هدف خود دست می یابد.

مسلم ما معتقدیم حذف تکنولوژی یک نوع تحجر است ولی اسیر تکنولوژی شدن را نیز توقف می دانیم. و تأکید می کنیم نظر به جدیدترین تکنولوژی، بدون تعریف مشخص از هدف، یک نوع غرب زدگی به همراه می آورد و زمینه ی حضور زندگی غربی در همه مناسبات زندگی خواهد شد. زیرا وقتی تکنیکی را بدون هدف خاص پذیرفتیم عملاً آن تکنیک هدف فرهنگی خاص خود را بر زندگی ما تحمیل می کند و در همان راستا روابط و مناسبات ما را شکل می دهد، و از این طریق غرب همچنان در قدرت خود می ماند، چون نمی دانیم با چه هدفی باید تکنولوژی غربی را گزینش کنیم. در نتیجه باید اذعان کرد قدرت غرب در ضعف فرهنگی ما است نه در قدرت تکنیکی آن.

### **تکنولوژی و هدف آفرینی**

مشکل در فرد فرد جامعه ی ما است که نتوانسته ایم زندگی توحیدی و شرایط رسیدن به آن را برای خود درست تعریف کنیم، از ترس عقب نیفتادن از پیشرفت، سراسر غربی شده ایم و آرزو هم داریم غرب زده نشویم و بتوانیم عالم دینی خود را حفظ کنیم. در حالی که قدرت انتخاب ابزار مناسب را از دست داده ایم و کسان دیگر برای ما انتخاب می کنند با این حال امید داریم از فضایی که آن تکنیک ایجاد می کند مصون باشیم.

از خود نپرسیدیم بناست ما به دنبال تکنیک جدید راه بیفتیم یا تکنیک جدید را به دنبال خود بکشیم، و در عمل کدام یک از دو نوع زندگی اتفاق افتاد و چرا؟ جواب چرای آن را با برگشت به مطالبی که تا حال گفته شد می توان پیدا کرد. ولی مشکل این است که افراد باور ندارند که نه تنها «رسانه خود پیام است» و هر جا آمد فرهنگ خود را به همراه می آورد بلکه تکنیک هم یک فرهنگ است و هر جا آمد فرهنگ و نوع زندگی مخصوص به خود را نیز به همراه می آورد، مگر این که با هدفی توحیدی دست به انتخابی دقیق بزنیم و تحت تأثیر مدرن ترین تکنولوژی نباشیم، وگرنه نیازهای کاذبی را وارد زندگی خود کرده ایم به گمان این که مدرن ترین تکنیک جواب نیازهای ما خواهد بود.

با توجه به نکته فوق روشن می شود چرا گفته اند «در تکنیک یک نوع فزون خواهی نهفته است و نه رفع نیاز» چون موضوع نظر به تکنولوژی، نظر به بیل و کلنگ نیست که در به کاربردن آن ها از ابتدا می دانیم برای چه کاری آن را تهیه کنیم. موضوع تکنولوژی موضوع هدف آفرینی است. به شما می گوید اگر تا حال نمی توانستی این کارها را بکنی، وسیله ای برای تو تهیه کرده ام که بتوانی چنین کارهایی نیز انجام دهی، و از این طریق ما وارد یک نوع زندگی جدید خواهیم شد و آرام آرام، زندگی قبلی و اهداف آن در حاشیه می رود.

کافی است ملتی هدف خود را که برآورده شدن ابعاد روحانی در فرصت زودگذر دنیا است، از دست بدهد، حال این تکنولوژی است که انواع هدف های وهمی را جلوی او قرار می دهد. تا دیروز هر وقت

می خواست ارحام خود را ببیند کفش های خود را می پوشید و چند کوچه آن طرف تر را که محل سکونت عمه یا خواهرش بود پیاده طی می کرد و با ملاقات رو در رو بهره های لازم را از این دیدار می گرفت و روح او نیز در همین حد نیاز به ارتباط داشت، آن هم ارتباطی سالم و شرعی. ولی با ورود خودروهایی سواری در زندگی ها، خانه ها از هم فاصله گرفت و چند کوچه آن طرف تر تبدیل شد به دهها کیلومتر آن طرف تر و لذا تلفن وارد زندگی شد تا ملاقات روبه رو را در حد شنیدن صدای همدیگر تقلیل دهد، و با ورود اینترنت ارتباط این طرف دنیا با آن طرف دنیا امکان پذیر شد، حالا دیگر بشر در اطاق های چت نمی داند چرا ارتباط برقرار می کند و چه بهره ای از آن می گیرد. موضوع عرض بنده بدی و خوبی این تکنولوژی نیست، تأکید بر عرض قبلی است که «کافی است ملتی هدف خود را در برآورده شدن ابعاد روحانی در فرصت زود گذر دنیا، از دست بدهد، در این حالت تکنولوژی است که انواع اهداف وهمی را جلو ما قرار می دهد». چون تعریفی از زندگی و اهداف مربوطه نداریم. و معنی فزون خواهی مطرح در تکنولوژی ریشه در وهم زدگی ملتی دارد که تحت تأثیر آن قرار می گیرند.

پدیده مدگرایی ریشه در همان روحیه ای دارد که تکنیک جدید برایش مقصد است. این جا هم چون تعریفی از زندگی ندارد، نمی تواند با این لباس و یا این خانه تا آخر به سر ببرد و در راه رسیدن به هدف مقدس خود تلاش کند، چون هدفی مشخص و مقدس ندارد نفس تغییر لباس و خانه و دکور برای او هدف می شود. تکنولوژی جدید با تولید انبوه، نیاز به

مصرف کنندگانی دارد که دائم کالاهای جدید آن تکنولوژی را مصرف کنند و لذا عامل بقاء تکنولوژی روحیه مدگرایی و نظر به کالاهای جدید است. این است که تأکید می شود تکنولوژی در ذات خود یک فرهنگ را به همراه می آورد و نباید آن را به عنوان یک ابزار صرف نگرست.

## تکنیک بی اسارت

وقتی زندگی دینی مورد غفلت قرار گیرد، فرهنگ فزون خواهی تکنیک به راحتی در زندگی ها جا باز می کند. در زندگی دینی دائماً توجه قلبی مؤمنین به هدف مقدس توحیدی معطوف است و لذا با هر نوع فزون خواهی که قلب را از معبود حقیقی منصرف می کند مبارزه می شود و به سادگی و قناعت که بستر هرچه بیشتر مأنوس شدن با خدا است، توجه می شود. در چنین شرایطی ابزارها در خدمت انسان هستند و بدون آن که انسان ها اسیر تکنیک شوند از آن استفاده می کنند.

وقتی قرآن می فرماید: «وَأَعِذُوا لَهُمْ مَا اسِيَطَعْتُمْ مِّنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ» (۱) و هرچه در توان دارید از نیرو و اسب های آماده بسیج کنید تا دشمن خدا و دشمن خودتان را بترسانید. در واقع ما را تشویق می فرماید از ابزارهای مناسبی که بتوان دشمن را شکست داد استفاده کرد ولی با همان رویکردی که هدف تهیه ی وسایل جنگی باید مشخص باشد تا به جای آن که ما اسیر وسایل پیچیده جنگی شویم آن ها در اختیار ما باشند. غفلت از این موضوع موجب شد تا شاه ایران

ص: ۵۸

اسلحه هایی بخرد که نیروهای ارتش نمی توانستند از آن ها استفاده کنند و مستشاران آمریکایی دائماً باید در ایران باشند و آن ها را به کار گیرند، و لذا هر جا آمریکا می خواست آن اسلحه ها به کار گرفته می شدند و عملاً آن اسلحه های پیچیده برای ما به اندازه یک تفنگ عادی کارایی نداشت چون در دست مستشاران آمریکایی بود. و هم اکنون همین قاعده در بسیاری از کشورهای جهان سوم جریان دارد، در حالی که قرآن به ما توصیه می کند اسلحه و توانائی هایی به دست بیاورید که قدرت ترساندن دشمنان را داشته باشد. ولی روحیه ی داشتن اسلحه پیشرفته تر که در شاه ایران و سایر مشاوران غرب زده او حاکم بود موجب شد که با تکنولوژی مدرن تر اسارت بیشتر برای ما به بار آید.

ما باید به دنبال تکنیک بی اسارت باشیم، در این حالت است که دیگر موضوع مدرن بودن یا نبودن ذهن ما را مشغول نمی کند و به نتیجه گیری در راستای هدفی که داریم می اندیشیم، نه به توانایی تکنیک پیچیده ی در دست مستشاران خارجی. در دفاع مقدس هشت ساله ثابت شد یک «ژ-۳» در دست نیروهای متعهد بسیجی بیشتر از اسلحه های پیشرفته در دست دشمن کارآیی دارد. با قناعت و در عین استفاده از تکنیک مناسب می توان از اسارت تکنیک ها آزاد شد. در مسائل علمی نهایت تلاش را باید کرد و در رشد فرهنگ جامعه نیز باید دو چندان نمود تا گرفتار اسارت تکنیک ها نشویم و تحریم های دنیای غرب تهدیدی برای ادامه زندگی دینی ما نباشد.

وقتی سرعت به خودی خود هدف شد حکمت بی رنگ می شود و آن چیز که بشر را آرام می کند نه سرعت بیشتر است و نه داشتن دنیای بیشتر. تکنولوژی سرعت بیشتری را به بشر هدیه کرد ولی به همان اندازه آرامش و وقار و حکمت را از بشر ربود. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ التَّأْنِي مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ (۱) عجله از شیطان است و تأنی و آرامش از طرف خداوند است. و لذا می توان گفت القائنات شیطان در روح تکنولوژی بی تأثیر نیست، به همین جهت انسان غرب زده به جای ارتباط با طبیعت و تعامل با آن، برای اهداف و همی خود با حرص و سرعت هرچه بیشتر به تخریب طبیعت دامن می زند.

### تکنیک بی حکمت

روح تکنولوژی آنچنان مغرور قدرت و سرعت است که هرگز از حکمت لازم در رسیدن به اهداف خود استفاده نمی کند. انسان ها در آن فرهنگ به این باور می رسند که اگر آنچه خواستیم بسازیم، خراب شد دوباره و با سرعت بیشتر آن را می سازیم و به همین جهت ضعف کارها در خراب کردن و دوباره ساختن پنهان می شود، گویا چیزها را می سازند تا خراب کنند و فرصت تفکر برای درست ساختن را از دست داده اند.

روحیه سرعت و تخریب وقتی از تخریب طبیعت به برخورد با انسان ها سرایت کرد فضای گرگ منشی دنیای مدرن را به همراه می آورد که به راحتی به آن هایی که رقیب خود می پندارند تهمت می زند و تا مرز

ص: ۶۰

نابودی آن‌ها جلو می‌روند. به این جهت است که گفته‌اند ماشین روح انسانی را از انسان سلب کرده و قلب و روان او را ماشینی می‌کند، گویا به جای آن که ماشین کارکرد انسانی داشته باشد، باید انسان‌ها ماشین شوند و ماشینی فکر کنند و ماشینی عمل نمایند و تربیتی مناسب زندگی با ماشین پیدا کنند، نه تربیتی مناسب زندگی با انسان‌ها، چون همه انسان‌ها ماشین شده‌اند.

رمز نجات در توحیدی شدن هر چه بیشتر انسان‌ها است تا امکان گفتگو با خدا در روان انسان‌ها فراهم شود و ظلمات زندگی با ماشین برای او منکشف گردد، و گرنه تربیت فرهنگی امروز جهان از ما و فرزندان ما ماشین‌هایی می‌سازد که از انسانیت فقط نام آن را داریم، با این که از این نوع زندگی گله مند خواهیم بود ولی سلطه تکنولوژی امکان برون رفت از این نوع روابط را به کسی نمی‌دهد مگر آن که حاکمیت حکم خدا را جایگزین روح تکنولوژی نمایم.

### **تولد انسان ناراضی**

مسلم انسان غربی از ابتدا بنا نداشت با چنین زندگی و روحیه‌ای روبه‌رو شود، به طوری که نه دینی برای او بماند و نه انسانیتی، و سرنوشت او تماماً در دست تکنولوژی بیفتد، ولی به گونه‌ای به تکنولوژی نگریستند و برای آن در زندگی خود جا باز کردند که حالا آن چیزی که بر روابط آن‌ها حکومت می‌کند تکنولوژی برتر است و همه انسان‌ها باید خود را برای زندگی با آن تنظیم و تربیت کنند. این در حالی است که دین، بر



اساس فطرت الهی، انسان ها را تربیت می کند و جلو می برد، و این دو نوع تربیت با تمام تضادی که دارند در حال حاضر در روان انسان ها به کشمکش آمده اند، به طوری که اگر دل انسان ها از فضای تکنیکی فراری است، دست و پای او در قبضه ی فرهنگی است که تکنولوژی بر او تحمیل کرده است. حاصل این کشمکش ها تولد انسانی است که با همه تلاشی که صبح تا شام انجام می دهد، از همه چیز ناراضی است، حتی از قهقهه های مستانه ای که می زند تا از نارضایتی خود فرار کند.

ادیان الهی هیچ بُعدی از ابعاد انسان را سرکوب نمی کنند بلکه آن ها را در جای خود قرار می دهند تا رشدی متعادل داشته باشند و احساسات انسان ها گرفتار رشد سرطانی نشود. آموزه های دینی با تربیت انسان متعادل و رشد همه جانبه، انسانی می سازد که در عین رشد عقلی و علمی، ابعاد قلبی و عاطفی او نیز رشد مناسب داشته باشد، تا در عین ساختن ابزارهای مورد نیاز با ابزارهای غول آسا روبه رو نشود و با توجه به منابع محدود طبیعت با مصرف بی رویه ی آن، طبیعت را - که بستر لطف خدا است- دچار بحران ننماید، اساساً با توجه به رویکرد درستی که انسان دینی نسبت به طبیعت دارد هرگز در صدد ساختن ماشین های ویران کننده ای نیست که نظم طبیعت را به کلی ویران کند. بلکه با شناخت ظرائف روح انسان و دقائق طبیعت، طوری عمل می کند که در عین جلو بردن انسان در علم و در عین استفاده از طبیعت، نه انسان ها یک بُعدی شوند و نه طبیعت تخریب گردد.

وقتی نسبت به قدرت ماشین های غول آسا مغرور شدیم دیگر فکر نمی کنیم بر سر روان انسان ها و نظم محیط زیست چه می آید، تصور می کنیم با تکنولوژی برتر می توان خسارات وارده را جبران کرد. این مثل آن است که فکر کنیم با خراب کردن کلیه ی یک شخص، می توان دستگاه دیالیز به او ب دهیم تا خسارت وارده جبران شود. غافل از آن که انسانی که مجبور است هر روز دیالیز کند دیگر از بستر زندگی طبیعی محروم شده است.

هر اندازه تکنولوژی موجود را با فرهنگی که به همراه دارد دقیق تر بررسی کنیم بیشتر معتقد می شویم اگر مقصد و مقصود را خداوند قرار ندهیم، و برای زندگی خود اصل را عبودیت او ندانیم از همه ظرائف زندگی محروم می شویم.

بصیرتی که پیامبران علیهم السلام به دست آورده بودند موجب شد که ببینند طبیعت ظرفیت کاملی برای زندگی بشر دارد منتها به شرطی که بشر در قناعت زندگی کند و روحیه زیاده خواهی نفس اماره را کنترل نماید. طبیعت دست های گشاده و آغوش محبت خداوند است به سوی بشر تا بستر تعالی او به راحتی در اختیارش قرار گیرد. ولی وقتی بشر معنی زندگی را گم کرد به جای استفاده از طبیعت برای متعالی شدن، مصرف هرچه بیشتر مواد خام طبیعت مقصد او خواهد شد، در این صورت دیگر طبیعت تعامل خود را از بشر پس می گیرد و بحران ها شروع می شود.

ساختن تکنولوژی غول آسا برای مصرف هرچه بیشتر طبیعت، ریشه در آن فکری داشت که متوجه نبود طبیعت را برای بشرِ قانع ساخته اند و نه برای بشر حریص و ناراضی.

روحیه ی انبیاء الهی در رابطه با داشتن زندگی ساده و رعایت قناعت در مصرف، بدان جهت بود که متوجه قوانین طبیعت الهی بودند، و می دانستند اگر انسانی که با اندک تلاش می تواند مایحتاج طبیعی خود را به دست آورد، از مرز نیاز طبیعی پا را فراتر بگذارد، نه تنها مجبور است چندین برابرِ زندگی طبیعی تلاش کند، بلکه باید برای به دست آوردن مازاد بر نیازش به جنگ طبیعت برود و نیازهای وَهمی خود را از حلقوم آن بیرون بکشد و برای این کار مجبور است تکنولوژی های غول آسا طراحی کند، به امید آن که بر طبیعت غلبه کند، غافل از آن که با روبه رو شدن با بحران محیط زیست از زندگی طبیعی اولیه خود نیز محروم می شود.

### **حکومت ابزارها بر روان انسان**

پیامبران الهی به ما آموختند رمز و راز زندگی سالم در روی زمین سادگی و قناعت است، حال چه امکان مصرف بیشتر، داشته باشیم، چه نداشته باشیم. زیرا سادگی و قناعت غیر از فقر و بخل است. سادگی و قناعت، آزادی را به همراه دارد و روان انسان را به سوی هدفِ مهم خود رهنمون می شود. هرکس نسبت به شرایطی که دارد باید سادگی و قناعت را در همان شرایط و مخصوص آن شرایط رعایت کند، حال اگر با

دوچرخه می توان امورات خود را طی کرد، تبدیل دوچرخه به موتورسیکلت خروج از سادگی و قناعت است و به همان اندازه زندگی را پیچیده کرده است، همچنان که اگر کسی در شرایطی است که باید امورات خود را با ماشین سواری انجام دهد نباید به بهانه سادگی از دوچرخه استفاده کند و به همان اندازه از فعالیت مؤثر خود بکاهد. با این همه مشکل بشر امروز عموماً تلاش برای داشتن آن چیزی است که برای امور خود بدان نیاز ندارد، بیشتر به نفس داشتن مبتلا شده و عملاً وسایل اند که بر روان او حکومت می کنند و زبان حال آن ها این است که تو باید ما را داشته باشی، نه این که نیازهای منطقیش، او را به داشتن آن وسایل راهنمایی کرده باشد. شرایط نجات از این معضل روحی رعایت سادگی و قناعت است، در چنین شرایطی چیزی را باید داشت، که نه روان انسان را منحرف می کند، و نه طبیعت را به بحران می کشاند.

تکنولوژی پیچیده علاوه بر آثار تخریبی که دارد، بر روح و روان بشر سوار می شود و عملاً انسان را اسیر خود می کند و با دعوت از مستشاران غربی جهت استفاده از آن تکنولوژی، اسارت خود را پنهان می کنیم ولی در عمل آن اسارت را محکم تر کرده ایم.

در زیر زرق و برق استفاده از تکنولوژی برتر متوجه نمی شویم چگونه فرهنگ خود را لگد مال می کنیم و در آینده با نسلی روبرو می شویم که هیچ تعهدی نسبت به فرهنگ ملی و دینی خود ندارد.

به ما آموخته اند سادگی، آسودگی آفرین و قدرت بخش ترین صفت است، چون انسان قدرتمند انسانی است که در اسارت نیازهای فراوان

نباشد. تولید انبوه و مصرف زیاد، هم خسارات روحی به بار می آورد و هم محیط زیست را تخریب می کند، با توجه به این نکته اگر با نگاهی عالمانه به زندگی غربی بنگریم به جای حسرت از آن زندگی، عبرت نصیب ما می شود تا راهی را که آن ها رفتند نرویم.

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «بعد از من دنیایی به شما رو خواهد آورد که ایمان شما را می خورد همان گونه که آتش هیزم را می خورد»<sup>(۱)</sup>

نشان می دهد اگر نسبت به دنیا و ابزارهای آن با فرهنگی خاص برخورد نکنیم به اسم پیشرفت جامعه خود را از صفای ایمانی محروم می کنیم.

انس می گوید: «خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يُذْهِبَ اللَّهُ عَنْهُ الْعَمَى وَ يَجْعَلَهُ بَصِيرًا إِلَّا أَنَّهُ مَنْ رَغِبَ فِي الدُّنْيَا وَ طَالَ أَمَلُهُ فِيهَا أَعْمَى اللَّهُ قَلْبَهُ عَلَى قَدَرِ ذَلِكَ وَ مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا وَ قَصَرَ أَمَلُهُ فِيهَا أَعْطَاهُ اللَّهُ عِلْمًا بَغَيْرِ تَعْلَمٍ وَ هِدًى بَغَيْرِ هَدَايَةٍ إِلَّا أَنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي قَوْمٌ لَا يَسْتَقِيمُ لَهُمُ الْمُلْكُ إِلَّا بِالْقَتْلِ وَ التَّجْبُرِ وَ لَا الْغِنَى إِلَّا بِالْفَخْرِ وَ الْبُخْلِ وَ لَا الْمَحَبَّةَ إِلَّا بِاتِّبَاعِ الْهَوَىٰ أَلَا فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ مِنْكُمْ فَصَبَرَ عَلَى الْفَقْرِ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْغِنَى وَ صَبَرَ عَلَى الْبُغْضَاءِ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْمَحَبَّةِ وَ صَبَرَ عَلَى الذُّلِّ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْعِزِّ لَا يُرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا وَجَهَ اللَّهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ ثَوَابَ خَمْسِينَ صَدِّيقًا»<sup>(۲)</sup>

ص: ۶۶

۱- ترجمه کتاب جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۸.

۲- مجموعه وزام، ج ۱، ص ۱۳۲.

روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با اصحاب خود، بیرون رفتند، آن حضرت رو به آن ها کرد و فرمود: کدام یک از شما حاضر است که خداوند کوردلی او را از بین ببرد، و او را بینا و بصیر گرداند؟ بدانید که هر کس شیفته دنیا باشد، و آرزوی دراز داشته باشد به همان اندازه، او را کوردل می سازد. و هر که در دنیا پارسا بوده، آرزوی دراز نداشته باشد، خداوند بدون آموزش او را علم و آگاهی دهد، و بدون راهنمایی او را هدایت کند. آگاه باشید که پس از من گروهی بیایند که سلطنت جز با کشتار و ستمکاری برای آن ها فراهم نشود، و بدون خودخواهی و بخل، توانگر نشوند، و جز به دلیل هواپرستی به یک دیگر محبت نکنند، بدانید که هر کس از شما آن زمان را درک کند و بر تنگدستی بسازد، در حالی که می توانسته است، توانگر شود و خصومت دیگران را تحمل کند، در حالی که امکان محبت بوده است، و بر ذلت و خواری بسازد، در صورتی که می توانست، عزیز شود، و در این کارها تنها رضای خدا را در نظر داشته باشد، خداوند اجر و پاداش پنجاه تن از صدیقین را به او مرحمت کند.

و یا فرمودند: «فَوَاللَّهِ مَا الْفَقْرُ أَخْشَىٰ عَلَيْكُمْ وَ لَكِنِّي أَخْشَىٰ عَلَيْكُمْ أَنْ تُبْسِطَ لَكُمْ الدُّنْيَا كَمَا بَسِطْتُ عَلَىٰ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا وَ تُهْلِكُكُمْ كَمَا أَهْلَكْتَهُمْ»؛ (۱) به خدا قسم من از تنگدستی برای شما نمی ترسم، بلکه می ترسم از این که دست شما بر مال دنیا باز باشد، همان طوری که مردم قبل از شما بودند، و شما در جمع آوری مال دنیا با هم - مانند پیشینیان - به رقابت برخیزید، و شما را نیز مانند آن ها به نابودی بکشاند.

ص: ۶۷

همچنان که فرمودند: «دَعُوا الدُّنْيَا لِأَهْلِهَا فَمَنْ أَخَذَ مِنَ الدُّنْيَا فَوْقَ مَا يَكْفِيهِ أَخَذَ حَتْفَهُ وَ هُوَ لَا يَشْعُرُ» (۱) دنیا را به اهل دنیا واگذارید، و هرکس از دنیا بیش از مقدار نیازش برداشت کند، ناخودآگاه دست به نابودی خود زده است.

و نیز فرمودند: «سَيَأْتِي بَعْدَكُمْ قَوْمٌ يَأْكُلُونَ أَطَائِبَ الدُّنْيَا وَ أَلْوَانَهَا وَ يَنْكِحُونَ أَجْمَلَ النِّسَاءِ وَ أَلْوَانَهَا وَ يَلْبَسُونَ أَلْيَنَ الثِّيَابِ وَ أَلْوَانَهَا وَ يَرْكَبُونَ فُرَّةَ الْخَيْلِ وَ أَلْوَانَهَا لَهُمْ بَطُونٌ مِنَ الْقَلِيلِ لَا تَشْبَعُ وَ أَنْفُسٌ بِالْكَثِيرِ لَا تَقْنَعُ عَاكِفِينَ عَلَى الدُّنْيَا يَعْدُونَ وَ يَرْوَحُونَ إِلَيْهَا اتَّخَذُوهَا آلِهَةً مِنْ دُونِ إِلَهِهِمْ وَ رَبِّياً دُونَ رَبِّهِمْ إِلَى أَمْرِهِمْ يَنْتَهِيُونَ وَ هِيَ أَوْاهُمْ يَتَّبِعُونَ فَعَزِيمَةٌ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ لَمَّا زَمَهُ لِمَنْ أَدْرَكَهُ ذَلِكَ الزَّمَانُ مِنْ عَقَبِ عَقْبِكُمْ وَ خَلْفَ خَلْفِكُمْ أَنْ لَمَّا يَسَلَّمْ عَلَيْهِمْ وَ لَا يَعُودَ مَرْضَاهُمْ وَ لَا يَتَّبِعَ جَنَائِزَهُمْ وَ لَا يُوقِّرُ كَبِيرَهُمْ فَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ أَعَانَ عَلَى هَدْمِ الْإِسْلَامِ» (۲)

بعد از شما گروهی خواهند آمد که انواع غذاهای لذیذ را بخورند و با زیباترین زنان از طوایف مختلف ازدواج کنند و نرم ترین لباس ها را از انواع گوناگون آن ها بپوشند و بر تندروترین اسب ها از انواع مختلف آن ها سوار شوند، شکم هایی دارند که با اندک سیر نگردد و نفس هایشان به زیاد هم قانع نیست، در حالی که دنیا را مأوای خود قرار داده و راحتی را در آن می جویند، دنیا را پروردگار خود شمارند نه پروردگار جهان را، از انجام

ص: ۶۸

۱- مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲- مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۵۶.

فرمان خدا خودداری، و از هوای نفس پیروی کنند، بنا بر این فرض مؤکد از جانب محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آلهبر کسانی که آن زمان را- از نسل ها و فرزندان فرزندان- درک می کنند این است که؛ بر آن گروه سلام ندهند، از مریض هایشان عیادت نکنند، و از جنازه هایشان تشییع نکنند و بزرگانشان را احترام نکنند، و هرکس این کارها را بکند، بر نابودی اسلام کمک کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در راستای قناعت به بعضی از اصحاب می فرمایند: «كُنْ وَرِعًا تَكُنْ أَعْبَدَ النَّاسِ وَ كُنْ قِنَعًا تَكُنْ أَشْكَرَ النَّاسِ وَ أَحَبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ تَكُنْ مُؤْمِنًا» (۱)

با ورع باش که عابدترین مردم باشی، قانع باش که سپاسگزارترین خلق باشی، هر چه را که برای خویش دوست داری همان را برای مردم دوست داشته باش تا مؤمن باشی.

آنچه در جمع بندی می توان گفت این است که در حدّ نیاز منطقی باید تلاش کرد ولی باید مواظب بود روح دنیا دوستی و حرص که فرهنگ غربی گرفتار آن است و تکنولوژی ناخودآگاه چنین روحیه ای با خود می آورد، بر ما حاکم نشود و راهکار نجات از آن روحیه همان نکته ای است که در حین بحث گذشت و آن توجه به توحید و گزینش تکنولوژی بر اساس هدف توحیدی است. در عینی که فرار از تکنولوژی را نیز چاره ی کار نمی دانیم ولی در اسارت تکنولوژی قرار گرفتن را هم خسارت بزرگی می شناسیم.

«والسلام علیکم و رحمہاللہ و برکاتہ»

ص: ۶۹





جلسه سوم: انسان پیشرفته، ابزار پیشرفته!

اشاره

ص: ۷۱



«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (۱)

آنچه شما به جای خدا می پرستید جز نام هایی چند نیستند که شما و پدرانتان آن ها را نام گذاری کرده اید و خدا دلیلی بر حقانیت آن ها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی دانند.

### توحید؛ عامل رهایی از وهم

حضرت یوسف علیه السلام در آیه فوق بینش توحیدی را تبیین فرمودند و روشن کردند علت سرگردانی ملت ها در پرستیدن چیزهایی است که با خیالات خود ساخته و پرداخته اند و اسم هایی است که خودشان بر آن ها گذارده اند بدون آن که هیچ حقیقت و واقعیتی داشته باشند، و لذا از طریق پرستیدن آن ها به گرد اهداف وهمی خود می گردند، زیرا واقعیت مطلق مربوط به «واحد قهار» است و هر چیزی هم که واقعیت دارد پرتو نور

ص: ۷۳

وجود حضرت رب العالمین است، و چیزی در عرض وجود خداوند نیست تا بتوان به عنوان وجودی مستقل از کمالات آن بهره مند شد، حال چه آن چیز بت باشد و چه پول و ثروت و چه تکنولوژی و مدرن ترین ابزار، هیچ کدام نمی توانند جای معبود یگانه عالم هستی را بگیرند. و در جلسات گذشته تا اندازه ای روشن شد که یکی از خصوصیات فرهنگ غربی شأن خدایی دادن به تکنولوژی است.

با توجه به تذکرات قرآن نسبت به روانکاوی تمدن های گرفتار بت پرستی می توان فهمید اگر معبود های وهمی را جای خدای حقیقی قرار دادیم با همان سرگردانی روبه رو می شویم که جهان امروز از طریق هدف قراردادن مدرن ترین تکنولوژی برای خود به وجود آورده است، انسان متجدد هر روز به دنبال مدرن ترین ابزار است و هیچ وقت هم ارضاء نمی شود و حضرت یوسف علیه السلام با مخاطب قراردادن آن دو زندانی به همین نکته اشاره فرمودند که: «يَا صَاحِبِ السُّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»؛ (۱) آیا معبودها و رب های متفرق بهتر و نتیجه بخش اند یا خدای واحد قهار؟ وقتی دل انسان در گرو اهداف متعددی قرار گرفت که به هدفی واحد و متعالی ختم نمی شوند عملاً با زندگی پراکنده ای روبه روست که هیچ مقصدی در آن نیست و این همان روبه روشن شدن با بی ثمری مطلق است. در مقابل اهداف پراکنده، حیات توحیدی است که: «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»؛ که یک زندگی و راه و رسم پایدارماندنی غیر پراکنده است.

ص: ۷۴

ما موقعی تأثیر و برکات زندگی توحیدی را می فهمیم که متوجه باشیم زندگی غیر توحیدی چگونه ملت ها و خانواده ها را ویران و مضمحل کرده است و اگر خداوند چنین بصیرتی را به ملتی داد، معلوم است سینه ی آن ملت را برای فهم توحید گشوده است.

وقتی هدف مقدسی در منظر انسان قرار گرفت که اولاً: واقعی است و نه وهمی، ثانیاً: کامل است نه ناقص، می تواند جایگاه هر چیزی را در زندگی خود درست تعیین کند و دیگر فریب زرق و برق ابزارهای پیشرفته ی دنیا را نخورد. مثلاً وقتی مقصد شما تهران است هرگز زیبایی های ماشینی که می خواهد به شیراز برود موجب نمی شود که شما سوار آن شوید، ولی وقتی ماشینی پیدا شد که می خواهد به تهران برود، اگر هم به زیبایی ماشینی که به شیراز می رود نباشد، باز سوار می شوید تا به مقصد خود برسید، چون هدف شما مشخص است و تنها ابزاری برای شما ارزش دارد که شما را در رسیدن به هدف کمک کند. ولی اگر هدف خاصی نداشته باشید هر پیشنهادی را می پذیرید در حدی که صرف آن که این ماشین زیباتر است برای شما پذیرفتنی است حالا کجا می خواهد برود برای شما مهم نیست، چون هدف مهمی را دنبال نمی کنید. امروز تکنولوژی با انواع شکل ها و صورت ها چنین بلایی را بر سر جوامع غیر توحیدی آورده است و لذا عنان زندگی آن ها را به دست گرفته و آن ها را هر جا که می خواهد می برد. به اسم تکامل در ابزار معنی زندگی عوض می شود و ملتی کامل است که مدرن ترین ابزار را داشته باشد،

هرچند از نظر فضائل اخلاقی در پایین ترین درجه قرار گیرد چون ملاک، کمال ابزار مدرن است و دیگر هیچ.

وقتی قرب الهی مقصد شد و به عنوان یک هدف واقعی مد نظر ما قرار گرفت، فقط به وسایلی نظر داریم که ما را به هدف واقعی سوق می دهند و در این صورت وسایل وهمی و وهم زا در زندگی ما نقش آفرین نیستند و به خوبی متوجه وهمی بودن آن ها می شویم. چون هدفی واقعی مد نظر ما است و کمالات غیر واقعی و وهمی نمی توانند ما را به آن هدف برسانند.

قرآن می فرماید: «وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»؛ (۱)

و هر آنچه به شما داده شده است کالای زندگی دنیا و زیور آن است و آنچه پیش خداست بهتر و پایدارتر است آیا نمی اندیشید.

علامه طباطبائی «رحمه الله علیه» در تفسیر این آیه می فرمایند: آنچه از متاع زندگی دنیا به شما داده شده متاع زندگی دنیا و زینت آن است و زندگی دنیایی آن ها را زینت داده یعنی همان زندگی زودگذر به این ها ارزش داده است، در حالی که آنچه نزد خداست و در اثر هدایت الهی به دست می آورید دارای نتیجه پایدار است. اگر از وهمی که در اثر مقصد گرفتن زندگی دنیایی به دست آمده، آزاد شوید و تعقل کنید متوجه این حقیقت بزرگ می شوید.

نه این ابزارهای به ظاهر زیبا برای شما پایدار است و نه نیاز شما به آن ها جاودانه است. شما در زندگی دنیایی براساس نیازهای این زندگی

ص: ۷۶

ابزارهایی را بر می‌گزینید تا بتوانید زندگی کنید ولی در قیامت و در آن شرایط جدید نیازهای دیگری دارید که این ابزارها نمی‌توانند آن‌ها را برآورده سازند، مضافاً این که زیبایی‌های آن‌ها به جهت زندگی دنیایی است. حال اگر وسایل ارتباط با خدا را در شخصیت خود شکل نداده باشید و از طریق عبادات و معارف دینی شرایط قرب به مقصد اصلی را برای خود فراهم نکرده باشید در بی‌هویتی آزاردهنده‌ای قرار خواهید گرفت که صورت بیرونی آن همان جهنمی است که قرآن در وصف اهل آن می‌فرماید: «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى»؛ (۱) نه شرایط مردن در آن فراهم است و نه امکان زندگی. زیرا از ابتدا در دنیا به هدفی مقدس و پایدار دل نبستیم، در حالی که فطرت و جان ما در طلب حقیقتی پایدار و متعالی است، با این حال اهداف وهمی روح و روان بسیاری از انسان‌ها را تحت تأثیر خود قرار داده و زمینه تأثیر فرهنگ و هم زده غربی را در خود فراهم آورده‌اند. در ادامه فرمود: «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى»؛ آنچه نزد خدا است با ثمر و واقعی است و می‌توان از آن در راستای به ثمر رساندن زندگی بهره‌های فراوان برد، نه ابزارهایی که تنها، شما را به اهداف دنیایی می‌رساند، و در نهایت ناپایداری و بی‌ثمری خواهد داشت.

حال اگر جهت زندگی انسان آخرتی شد و نظر جان خود را به حقایق پایدار ابدی انداخت، دیگر آنچه برای زندگی دنیایی زینت است نمی‌تواند برای او جذاب باشد و او را فریب دهد. همچنان که شعار «دوره حرف‌های دینی گذشته است» برای چنین انسان‌هایی تأثیرگذار نیست،

ص: ۷۷



چون بحث از اصیل ترین بُعد انسان یعنی هدف ابدی او در میان است و لذا اگر دوره همه چیز بگذرد دوره این حرف نمی گذرد.

## آفات اهداف ناپایدار

فرهنگ مدرنیته گرفتار اهدافی شده که به واقع دائماً گذرا است و لذا سایر زندگی ها را نیز از همان دیدگاه می نگرد و به جای مطالعه بر روی حقیقت سخن انبیاء با اتهام آن که این حرف ها گذرا و حرف های آخوندها است عملاً فرورفتن خود را در ظلماتی که برای خود ساخته عمیق تر می کند و سعی می کند فضایی بسازد که حق و باطل در هم بریزد و سیاهی بطلان فرهنگ مدرنیته آشکار نگردد.

ابتدا تاریخ را طوری تفسیر کردند که تکامل بشری به معنی تکامل در ابزار تولید تلقی شد و تاریخ تمدن به عصر سنگ و مفرغ و مس و آهن و ... تقسیم شد، گفتند عصر حجر یعنی عصری که انسان ابزارش را از سنگ می ساخته و انسان عصر مفرغ، از او پیشرفته تر است، زیرا ابزار تولیدش از سنگ به مفرغ تکامل یافته. در این تحلیل بی پایه اولاً: هر ملتی هر اندازه هم فرومایه باشد همین که ابزار تولیدش پیشرفته تر از ملت قبلی است، کامل تر است، حتی اگر آن ملت قوم لوط باشد با آن همه رذائل اخلاقی، و هر ملتی که ابزار تولیدش مربوط به گذشته است غیر کامل است، هر چند پیامبر خدا یعنی حضرت آدم علیه السلام باشد.

اگر بخواهیم شرایط تاریخی خود را درست بشناسیم و به اصطلاح بفهمیم در کجای تاریخ هستیم و رسالت خود را در حال حاضر درست

تشخیص دهیم و راه برون رفت از معضلات برایمان گشوده شود و به عبارت دیگر اگر بخواهیم زیبایی‌ها و زشتی‌های حقیقی را از زیبایی‌ها و زشتی‌های وهمی درست تشخیص دهیم یک راه بیشتر نداریم و آن این که هدف زندگی را توحیدی و الهی کنیم و با تمام وجود نظر به آن یگانه مطلق که نور سماوات و ارض است بیندازیم تا جایگاه همه چیز درست روشن شود. با نگاه توحیدی نیازهای حقیقی از نیازهای کاذب جدا می‌شود و زینت‌های وهمی از زینت‌های حقیقی تفکیک می‌گردد و عمر و انرژی ما صرف نیازهای کاذب و زینت‌های وهمی نمی‌شود که پس از مدتی با پوچی خود روبرو شویم و گرفتار لابلایگری فکری گردیم و سرنوشت خود را به هر چه پیش آمد بسپاریم.

اراده عمومی مردمان در فرهنگ غربی ابتدا به این نتیجه رسید که راه زمین از آسمان بریده است و خدا با بشر گفتگویی ندارد و ما باید امور خود را با عقل بشری یا مکتب «راسیونالیسم» سر و سامان دهیم و به این امید از قرن پانزدهم به بعد زندگی را شروع کرد و با تکیه بر عقل بشری، جلو آمد و تمدن جدید را شکل داد ولی چند قرنی نگذشت که طلیعه ناکامی آن فکر و فرهنگ ظاهر گشت. ابتدا بسیار تلاش کرد شکست را باور نکند ولی فاجعه بزرگ تر از آن بود که بتوان نادیده گرفت. حال با روح و روحیه‌ای به سر می‌برد که سرنوشت خود را به هر چه پیش آید سپرده است، بدون هیچ امید به آینده. غافل از این که ناکامی‌اش را باید در انصراف از نظر به توحید حق جستجو کند تا سروش الهی در روح او

بدمد که «إِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيْعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»؛<sup>(۱)</sup> خداوند اجر نیکوکاران، یعنی مؤمنینی را که عمل صالح انجام می دهند، ضایع نمی کند تا پس از مدتی با ناکامی برنامه ها روبه رو شوند. وقتی هدف ملّتی واقعی ترین واقعیات، یعنی خدای هستی بخش شد، کوچک ترین حرکتی که به آن واقعیت مطلق متصل شد، پایدار می ماند. به گفته الکساندر سولژ نیستین: «تمایلِ مدام افزون طلبی و دست یابی به زندگی بهتر و کوشش در راه آن، سیمای بسیاری از انسان های غربی را آکنده از نگرانی و حتی یأس و سر خوردگی ساخته است... امروزه رفاه در جوامع غربی به تدریج نقاب مهلک خود را از چهره بر می گیرد... اگر انسان فقط زاده شده است که خوش باشد، پس به دنیا نیامده است که بمیرد، ولی از آن جا که جسمش محکوم به فنا است، پس باید بیشتر وظیفه ای معنوی داشته باشد تا فرو رفتن در زندگی روزمره».<sup>(۲)</sup>

اگر جایگاه دنیایی خود را در یک نگاه توحیدی درست تعریف کنیم در انتخاب های زندگی فریب نخواهیم خورد. مسلم است که ما در این دنیا آمده ایم تا استعدادهای قرب به خدا را از حالت بالقوه به حالت بالفعل در آوریم و خود را شایسته زندگی در ابدیتی بکنیم که ما هستیم و تجلیات اسماء الهی، به زبان دیگر ما در دنیا آمده ایم تا قیامتی شویم و چنین مورد خطاب قرار گیریم که «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً

ص: ۸۰

---

۱- سوره هود آیه ۱۱۵.

۲- الکساندر سولژ نیستین، مقاله جهانی از هم گسیخته.

مَرَضِيَّةٌ \* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَادْخُلِي جَنَّتِي»؛<sup>(۱)</sup> ای نفسی که نسبت به پروردگار خود به مقام اطمینان و آرامش رسیده ای، در حالی که خدا از تو راضی است و تو از او، به سوی پروردگارت برگرد، داخل شو در زمره ی بندگان خاص من، داخل شو در جنت مخصوص من. و از طریق این خطاب تا ابد در زیر پر تو انوار الهی در عالی ترین بقاء، سرمست کمال باشیم. پس دنیا مقصد نیست ولی زمینه تعالی هست، مثل نفس کودکی که در رحم مادر خود را آماده زندگی بیرون از رحم می کند، برای خود ریه و چشم و معده می سازد که در بیرون از رحم از هوا استفاده کند و چیزها را ببیند و غذاها را هضم کند، و گرنه با خروج از رحم نمی تواند ادامه حیات دهد، اگر قلب خود را در دوران جنینی تکمیل و آماده نکند در اولین ساعات زندگی بیرون از رحم می میرد. همین طور سختی های بعد از زندگی دنیایی برای کسی که دنیا را مقصد گرفت و خود را آماده شرایط ابدی نکرد به صورت جهنم و فشارهای مربوطه ظهور می کند، آن هم سختی ها و فشارهای ابدی، در موطنی دارای قرار و ثبات.

عالم ماده طبق برهان حرکت جوهری سراسر حرکت و تبدیل قوه به فعل است، بر عکس عالم قیامت که موطن فعلیت و ثبات است، پس عالم قیامت تنها جایی است که می تواند مقصد باشد، چون تغییر در آنجا نیست که اگر آن را مقصد گرفتی از دستت برود. وقتی روشن شد جهان ماده عین سیر به سوی مقصد است و خودش مقصد نیست، برعکس نظام غیب که می تواند مقصد باشد روشن می شود که مقصد ما قیامت است و برای

ص: ۸۱

قیامتی شدن به این دنیا آمده ایم، حال اگر دنیا که باید وسیله سیر به سوی هدف باشد خودش مقصد شد همه چیز وارونه می شود و هر انتخابی که انجام دهیم انتخابی معکوس خواهد بود و نتیجه معکوس به بار می آورد، آنچه فکر می کنیم زیبایی است زشتی است و آنچه فکر می کنیم عامل آرامش است وسیله ناآرامی می شود. به همین جهت گفته اند: «غرب همواره ناآرام و ناراضی است، سعی می کند به استثناها امکان وجود بدهد و به همان اندازه باید برای حفظ آن انرژی صرف کند» چون هدف اصلی را که در ثبات و قرار است، رها کرده و با هدف قراردادن مدرن ترین تکنولوژی، همه چیز را وارونه می بیند و از این نکته غافل است که بشر همیشه بیش از آن که مشکل بیرونی داشته باشد مشکل درونی دارد. در حالی که انسان با نظر به غیب و پایداری و ثبات آن عالم دیگر به راحتی مفتون مدرن ترین تکنولوژی نخواهد شد و در فضای حضور در محضر حق، بررسی کند که این زندگی چه نوع تکنولوژی را اقتضا می کند.

### حقیقت و مجاز

وقتی توانستیم با نظر به هدف واقعی و حقیقی، اعتبار و مجاز را از حقیقت باز شناسیم، می فهمیم چگونه از اعتباریات استفاده کنیم و آن ها را حقیقت نپنداریم. عموماً زندگی زمینی دارای دو جنبه «حقیقت» و «مجاز» است، مجاز یا اعتبار آن جنبه هایی از زندگی است که در راستای ارتباط با بقیه و یا نیاز به بقیه ایجاد می شود، مثل پدر بودن بنده که در راستای فرزندانم معنی دارد، در حالی که اگر بنده فرزندی نداشتم پدر بودن من

هم معنی نداشت، یا مثل قدرتمندبودن فلان آقا که در راستای سنگین بودن پدیده‌ها معنی می‌دهد، حال در قیامت که به این معنی سنگینی نداریم، پس قدرتمندبودن او هم بی معنی می‌شود، همچنان که ثروتمندبودن ثروتمندان در جایی معنی می‌دهد که کالاها را در ازاء پول به افراد می‌دهند. همه این عنوان‌ها مثل پدربودن یا قدرتمندبودن و یا ثروتمندبودن و بسیاری دیگر از این قبیل عنوان‌ها به خودی خود حقیقتی در خارج ندارند و در راستای ارتباط با غیر حاصل می‌شوند و به عبارت دیگر واقعیتی در خارج نیستند. پدربودن بنده غیر از موجودبودن بنده است، با تولد فرزندانم به موجودیت من چیزی اضافه نمی‌شود ولی در ذهن نسبتی بین من و آن کودک پدید می‌آید که آن نسبت را تحت عنوان «پدر» بودن بنده می‌شناسند و این قاعده‌ی همه عنوان‌های اعتباری است. بر عکس عنوان‌های حقیقی که واقعاً در خارج از ذهن ما موجودیت دارند، و آن موجودیت جدا از هر نسبتی موجود است و با خلقت الهی واقع و موجود می‌شود.

عنوان‌هایی اعتباری با ظهور قیامت تماماً رخت بر می‌بندند و هیچ می‌شوند. (۱) هم اکنون نیز به همان اندازه که نظمان به هدف حقیقی یعنی خداوند باشد، متوجه مجاز بودن اعتباریات خواهیم شد و در عین استفاده از آن‌ها، آن‌ها را حقیقی نمی‌دانیم بلکه وسایلی جهت رفع نیازهای زندگی

ص: ۸۳

---

۱- قرآن در رابطه با از بین رفتن نسبت بین آشنایان می‌فرماید: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ»؛ پس آنگاه که در صور دمیده شود دیگر میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد و از حال یکدیگر سؤال هم نمی‌کنند.

به شمار می آوریم که البته این موضوع در مورد اهل دنیا درست بر عکس است، به طوری که دنیا و وسایل دنیایی و عنوان های دنیایی را به جدّ حقیقی می پندارند و خدا و قیامت را ساخته ذهن انسان ها می دانند و چون از این دنیا به آن دنیا منتقل شدند تمام وجودشان به بحران می افتد، با شرایطی روبه رو می شوند که بیش از آن توان تصور آن را هم نداشته اند.

کافی است انسان نگاه خود را توحیدی کند تا تمام حرص های اهل دنیا از جانش فرو ریزد. غرب تلاش کرد با غفلت از غیب و قیامت، مرگ را بمیراند و در عمل آن عالم را نادیده بگیرد، در نتیجه همه زندگی اش در پای فرار از مرگ، نابود شد. با ساخت تکنولوژی های مهیب خواست با مرگ مقابله کند و در نتیجه با مرگی سخت تر روبه رو شد که با یک بمب خوشه ای هزاران نفر به کام مرگ رفتند، و در جنگ جهانی دوم بیش از چهل میلیون از مردم اروپا با همین تکنولوژی به کام مرگ فرستاده شدند. «جامعه ای که به دستورات انبیاء پشت کرد و خواست صرفاً با قوانین بشری خود را اداره کند، بدون آن که به اهداف والاتری بیندیشد، نمی تواند از تمام امکاناتی که برای بشر گذارده اند استفاده کند و در نتیجه فاجعه می آفریند.» زیرا مجاز را به جای حقیقت گذاشت و ایمان و عمل مناسب ایمان - یعنی عمل صالح - را از صحنه زندگی خارج کرد.

### **سنت بحران شکوه قارونی**

وقتی مجاز را حقیقت پنداریم روحیه ای پیدا می کنیم که حسرت زندگی قارونی را خواهیم خورد و قرآن در وصف چنین روحیه ای

می فرماید: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَكُنُوزٌ عَظِيمٌ»؛ (۱) چون قارون با آن همه ثروت و خدَم و حشم به میان جمع مردم آمد آن هایی که زندگی دنیایی برایشان اصالت داشت آرزو کردند ای کاش ما هم مانند آنچه به قارون داده شد داشتیم که او در بهره مندی بزرگی است. «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلْكُمُ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَاقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ»؛ (۲) اندیشمندان واقعی به آن ها گفتند وای بر شما! بهره ای که می توان از بندگی خدا برد بسیار بهتر و مفیدتر است برای کسانی که اهل ایمان و عمل صالح باشند، البته این توفیق و بصیرت را به کسانی می دهند که در دین داری پایدار و شکیبیا باشند «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ»؛ (۳) تا این که خداوند او و همه ثروتش را در زمین فرو برد، در حالی که با آن همه یار و یاور هیچ کمکی نتوانستند به او بکنند و خدا هم به او کمکی نکرد.

سنت فروریختن شکوه زندگی قارونی، سنتی لایتغیر است و اگر هوشیار باشیم به جای حسرت از زندگی غربی باید عبرت گرفت که چگونه غفلت از معبود حقیقی، ملتی را به نابودی نزدیک و نزدیک تر می کند. در آیات فوق ملاحظه فرمودید که مردم معمولی حسرت شکوه قارون را می خوردند ولی اهل ایمان در اوج قدرت و شکوه قارونی متوجه

ص: ۸۵

---

۱- سوره قصص، آیه ۷۹.

۲- همان، آیه ۸۰.

۳- همان، آیه ۸۱.



ارزش و عظمت چیز دیگری بودند و حرفشان آن بود که «تَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا»؛ آن بهره ای که برای مؤمنین از طرف خدا می رسد فایده دارد. قرآن در ادامه می فرماید: «وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَانُ اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْ لَأَنَّ مَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَانَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ»؛ (۱) پس از نابودی ثروت و شکوه قارون تازه آن عده ای که حسرت او را می خوردند به هوش آمدند که وای! گویا خدا می داند به چه کسی چه اندازه از ثروت بدهد و اگر به ما چون قارون ثروت داده بود با این روحیه غیر ایمانی، ما هم طعمه زمین می شدیم، وای که انگار کافران به نتیجه ی تلاش خود نمی رسند. جالب است با این که با چشمان خود بی ثمری زندگی دنیایی را دیده اند باز تماماً قلبشان تصدیق نمی کند و لذا می گویند گویا و انگار چنین و چنان است.

یک نگاه به روابط امروز دنیا کافی است تا ما متوجه شویم عمر بشر چگونه دارد صرف گشودن گره هایی می شود که تکنولوژی پدید آورده است، حال باید پرسید چه کسی باید گره های روح و روان انسان را بگشاید؟ فرهنگ غربی تمام فرصتی که انسان باید خود را احیاء کند صرف تکنولوژی و گشودن گره های ناشی از تکنولوژی کرد.

داند

او خاصیت هر جوهری

در

بیان جوهر خود چون خری

قیمت

هر کاله دانی که چیست

قیمت

خود را نداند ابلهی است

ص: ۸۶

در فرهنگ غربی به جای آن که افق حیات انسان‌ها یافتن استعداد های روحانی آن‌ها باشد و این که متوجه شوند چگونه پنجره‌ی دل را به راه‌های بیکرانه معنویت بکشایند، افق حیات خود را به سوی صورت‌های مدرن‌تر تکنولوژی قرار داده‌اند و ناخودآگاه بر هرچه بی‌نتیجه‌تر کردن زندگی حقیقی اصرار می‌ورزند. در حالی که ظرفیت طبیعت طوری برای همه انسان‌ها آماده شده که با قناعت و سادگی می‌توانند از آن استفاده کنند و چنین روحیه‌ای در بشر ظهور نخواهد کرد مگر با جهت‌گیری توحیدی و سیردادن روح به سوی عالم معنویت. و گرنه روح فزون‌خواهی حاکم بر تکنولوژی هر روز ما را با بحرانی جدید روبرو می‌کند که باید همه فرصت خود را در گشودن گره‌های آن بحران صرف نمائیم و باز بحرانی دیگر و باز فرصت سوزی دیگر.

### ظرفیت طبیعت

به تعبیر قرآن روح اهل کفر روح افتخار بر اسراف است «يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لَّيْدًا»<sup>(۱)</sup> می‌گوید من مال زیادی را از بین می‌برم. و این نوع مصرف زدگی را شاخصه رشد نشان می‌دهند تا حیات تکنولوژی فزون‌خواه ادامه یابد، در حالی که شاخصه حیات دینی «قناعت» است و «سادگی».

روح حاکم بر تکنولوژی و ریخت و پاش‌های فرهنگ غربی به جهت امکاناتی است که با استعمار سایر ملل و چپاول ثروت ملت‌ها برایشان پیش

ص: ۸۷

آمد و چنانچه سایر ملل تحت تأثیر مصرف زدگی غربی قرار نمی گرفتند و «قناعت» و «سادگی» را انتخاب می کردند مسلّم تمام شکوه ظاهری غرب فرو می ریخت. و امروز هم نجات ملت ها از ظلمات مدرنیته را باید در آموزه های دینی دنبال کرد و با برنامه ریزی مناسب و با توجه به این که طبیعت ظرفیت اسراف کاری ها را ندارد، آینده را از آن خود کرد و شرایط عبور از فرهنگ مدرنیته به سوی تمدن اسلامی را پدید آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «اگر کسی برای غسل کردن بیش از یک صاع - حدود سه کیلو - آب مصرف کرد خلاف سنت من عمل کرده.»؛<sup>(۱)</sup>

از این روایت بر می آید که روح انسانِ موحد اجازه نمی دهد مصرف زدگی بر زندگی اش حاکم باشد، حال چه تولیدش بیش از مصرفش باشد و چه نباشد. چه در منطقه ای زندگی کند که دارای آب فراوان باشد و چه در منطقه خشک و کویری زندگی کند. مصرف زیاد روح را می میراند و انسان را گرفتار مصرف زدگی می کند، مضافاً این که طبیعت ظرفیت اسراف کاری در هیچ چیزی را ندارد.<sup>(۲)</sup>

اگر فرهنگ غرب در ظاهر برنامه ریزی دارد ولی برنامه ریزی آن فرهنگ برای تخریب طبیعت و استعمار و چپاول سایر ملل بوده و این برنامه ریزی آن چیزی نیست که بتواند ملّتی را نجات دهد، چیزی

ص: ۸۸

---

۱- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۸۲

۲- یک نوزاد متولد ایالت متحده؛ ۲ برابر نوزاد سوئدی، ۳ برابر نوزاد ایتالیایی، ۱۳ برابر نوزاد برزیلی، ۳۵ برابر نوزاد هندی، ۱۴۰ برابر نوزاد بنگلادشی و ۲۸۰ برابر نوزادی که در چاد، رواندا، هائیتی یا نپال متولد می شود، سربار محیط زیست است. (افسانه ی توسعه، اسوالدو دویورو، ص ۹۰).

نمی‌گذرد که آرام آرام صدای شکستن استخوان‌های آن تمدن به گوش خواهد رسید. سنت الهی چنین است که اسراف و ظلم، عامل بی‌ثمری و اضمحلال خواهد بود و از طرف دیگر تا هوس‌های انسان‌ها به کمک دین الهی در کنترل نیاید، اسراف روز به روز گسترده‌تر می‌شود تا به سقوط انتهایی ختم شود، و چون امیدی به بازگشت به دین در کلیت فرهنگ غربی در میان نیست باید منتظر سقوط این تمدن بود.

حضرت یوسف علیه السلام فرمودند: دینِ قیَم و تمدن پایدار را باید در هدفی نورانی که همان بندگی خداست، دنبال کرد و لذا ما باید به جای تبلیغات مبالغه‌آمیز برای ماشین و صنعت و ایجاد محبت‌های کاذب به تکنولوژی و رفاهِ تکنیکی، ارزش‌های اخلاقی اسلام را وارد مناسبات اجتماعی نمائیم و در عین به صحنه آوردن تکنولوژی بومی، رویکرد و جهت‌گیری خود را به هدفی غیر از هدفی که تکنولوژی غربی برای بشر ترسیم می‌کند، سوق دهیم. توجه مردم را بیش از حدّ به تکنولوژی غربی جلب کردن بدون آن که از عیب‌های بی‌اندازه آن سخن بگوئیم، عملاً ملت را به سوی ورطه‌های بحران خواهیم کشاند.

### **قربانی شدن دین**

باید غفلت نکنیم که هر تکنولوژی بر اساس فرهنگ و هدفی خاص ساخته شده و در هر جا آورده شود ناخودآگاه روح خود را نیز با خود می‌آورد و لذا تصور آوردن تکنولوژی غربی بدون به صحنه آوردن روح حاکم بر آن، تصور ساده‌اندیشانه‌ای است که در ذهن فقط تحقق آن

ممکن است ولی در عمل ما با چیز دیگری روبرو خواهیم شد. غرب با رویکردی که به تکنولوژی داشت بدون آن که بخواهد، سخت از دین فاصله گرفت و یا به تعبیر دیگر دین را در پای تکنولوژی قربانی کرد، تا آنجایی که گفتند ارباب کلیسا نباید سخنانی بگویند که موجب توقف صنعت شود، و لذا روح صنعت موجود، روح کنارزدن تعهد دینی است و هر جا هم که وارد شود با همین روحیه وارد می شود.

ابتدا حرفشان این است که تکنولوژی و صنعت تضادی با دین ندارد، ولی در عمل آنچه اهداف حاکم بر صنعت عمده می شود که جایی برای جهت گیری دینی در جامعه نمی ماند و حساسیت نسبت به معاد و ابدیت آنچه مورد غفلت قرار می گیرد که در عمل گویا چنین آینده ای برای انسان تکنولوژی زده وجود ندارد. و چنین روحیه ای برای ملتی که تلاش کرده با به صحنه آوردن حکومت اسلامی در زندگی اش، دستورات الهی را در زندگی حاکم کند و جهت خود را به سوی اهداف الهی معطوف دارد، سخت خطرناک است، و اگر از روح حاکم بر تکنولوژی غافل شویم و بدون هیچ گزینش و کنترلی تسلیم آن گردیم از اسلام و حکومت اسلامی جز پوسته ای بی روح نخواهد ماند و زحماتی که در پدیدآوردن نظام اسلامی صرف شده با ناکامی همراه خواهد شد. که از وقوع آن به خدا پناه می بریم.

ابتدا باید روشن شود ادامه شیوه رشد و توسعه ی مطرح در فرهنگ غربی، ادامه زندگی روی زمین را غیر ممکن می کند و وقتی بر نظام صنعتی ما روح توحیدی و جهت گیری الهی حاکم نباشد، در اوج پیروزی

صنعتی با ناکامی ناخواسته روبه رو خواهیم شد و نیز باید بدانیم اختلال در رابطه میان خدا و انسان به اختلال در رابطه میان انسان و جهان آفرینش می انجامد. در حالی که وقتی حکم حضرت حق تعالی در تمدنی حاکم باشد، انسان بیش از آن که توجهش به ظاهر دنیا گردد، توجهش به باطن هستی است، و به جای آن که بخواهد در عالم دست به تسخیر بزند، سعی می کند خود را دگرگون سازد تا شایسته قرب الهی شود و با جهانی بسیار گسترده تر از جهان ماده مرتبط گردد. بشر غربی به سبب بی توجهی به امور قدسی، به جای این که به خویشتن خویش پردازد، تمام سعی خود را به تغییر عالم خارج معطوف داشت.

در رویکرد به تمدن اسلامی همه تلاش آن است که انسانی کامل به صحنه آید و همه مناسبات بشر با حاکمیت حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه تنظیم شود، ولی متأسفانه در عمل نظرها به سوی تمدنی است که سعی دارد فرهنگی را بر ما تحمیل کند که بیش از حد عالم خارج را تغییر دهیم، و بنده امیدوارم بتوانیم خود را از این عدم تعادل آزاد نماییم، تا در عین استفاده از تکنولوژی، رویکرد ما به سوی هدفی دیگر باشد و بر اساس آن هدف اولاً: انتخاب های ما مدیریت شده خواهد بود. ثانیاً: چون هدف ما هدفی مقدس است از تحمیل فرهنگ جاری در تکنولوژی غربی کمتر آسیب خواهیم دید.

«والسلام علیکم ورحمہ اللہ وبرکاتہ»



جلسه چهارم: تکنولوژی؛ فرهنگ یا ابزار!

اشاره

ص: ۹۳





«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (۱)

آنچه شما به جای خدا می پرستید جز نام هایی چند نیستند که شما و پدرانتان آن ها را نام گذاری کرده اید و خدا دلیلی بر حقانیت آن ها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی دانند.

### برکات بصیرت توحیدی

آنچه موجب شده که هنوز در آیه مذکور تأمل داشته باشیم قسمت آخر آیه است که می فرماید: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ نکته اخیر می رساند که این آیه پیامی فوق فهم روح اکثر جامعه ی بشری دارد و موضوع آن مهم تر از آن است که به راحتی بتوان بدان دست یافت. خداوند بصیر، بصیرتی خاص به انبیاء خود می دهد و آن ها با تلاش زیاد سعی می کنند آن بصیرت را در اختیار بشریت قرار دهند و از آن طریق افق

ص: ۹۵

زندگی آن‌ها را به چیزی بالاتر از روزمرگی‌ها بکشانند. شاید تا حدی در جلسات گذشته عزیزان متوجه شده باشند افق توحیدی چه اندازه در جهت گیری انسان‌ها در زندگی، و انتخاب اجزاء زندگی مؤثر است. *إن شاء الله* متوجه شده‌اید که تفکر توحیدی چیزی نیست در کنار زندگی، بلکه بصیرتی است که همه زندگی را در بر می‌گیرد، به طوری که با آن بصیرت هر چیزی معنا و شخصیت خاص خود را داراست که بدون بصیرت توحیدی دارای آن شخصیت نیست. مثل تکنولوژی مدرن که در بیرون از بصیرت توحیدی به عنوان هدف نگریسته می‌شود، در حالی که در بصیرت توحیدی هرگز چنین شخصیتی نمی‌توان برای آن قائل شد.

بصیرت توحیدی نه آنچنان است که فقط محدود به پدید آوردن اسباب زندگی دنیایی باشد، و نه آنچنان است که نسبت به اسباب زندگی دنیایی بی تفاوت باشد و ذهن و ذکر ما را صرفاً به قیامت معطوف دارد و هیچ بصیرتی نسبت به زندگی دنیایی و وسایل آن به ما ندهد. وقتی ما معتقدیم توحید یکی از اصول دین است، پس معتقدیم نگاه توحیدی در جای جای زندگی نقش تعیین کننده دارد و هیچ پدیده و حرکتی خارج از آن نگاه نمی‌تواند وجودی مستقل داشته باشد. با توجه به غیر قابل محسوس بودن حقیقت توحید است که حضرت یوسف علیه السلام پس از طرح نگاه توحیدی در آخر آیه فرمود: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ یعنی ای مردم مسئله عمیق تر از آن چیزهایی است که به راحتی در دسترس اندیشه‌ی شما قرار گیرد، بینشی است که باید مافوق امور جزئی زندگی آن را بیابید و با آن زندگی کنید و اگر امور جزئی زندگی را در حیطه

نگاه توحیدی جای ندهید همان امور جزئی، زندگی تان را بازی می دهد. به طوری که تکنولوژی به جای آن که در خدمت بشر قرار گیرد، بشر را در خدمت خود خواهد آورد. این مسئله در همه ی امور ما صادق است که اگر نگاه توحیدی در زندگی نیاید همه چیز ما را به بازی می گیرد و بشر گرفتار اضطراب و پوچی می شود. به طوری که اریک فروم می گوید: «نیمی از تخت های بیمارستان های آمریکا در اشغال بیماران روانی است» و هم او می گوید: «در قرن نوزدهم مسئله این بود که «خدا» مرده است، در قرن بیستم مسئله این است که «انسان» مرده است، زیرا که تمدن جدید نتوانسته نیازهای عمیق انسانی را بر آورده کند» یا آقای ماکس پلانک می گوید: «پیروزی خدانشناسی نه تنها به معنای ویرانی فرهنگ، بلکه به معنای نابودی هرگونه امید به آینده است».

حرف بسیاری از اندیشمندان غربی که جامعه ی آن ها با غفلت از هدف الهی، اهداف تکنولوژی را هدف خود قرار دادند، این است که «نیازهای اصلی انسان نیازهای معنوی است و نه مادی، و راه حل مشکلات را نه از طریق مادیات بلکه از طریق معنویات باید آغاز کرد. این که امروز انسان دیوار انسان شده و یأس گسترده ای در جامعه غربی حاکم است، همه و همه نتیجه طبیعی حاکم شدن روح مادی است.» از این جملات بر می آید که وقتی هدف توحیدی مورد غفلت قرار گرفت بشر چگونه در تمام ابعاد احساس شکست می کند و این عبرت را به ما می دهد که بیش از آن که از سر حسرت به جامعه غربی بنگریم با چشم عبرت بین آن را نظاره کنیم تا به آن ورطه هلاکت بار گرفتار نشویم.

بصیرت توحیدی اقتضا می کند به جای نزدیک کردن زندگی به غرب، تلاش کنیم از آن فاصله بگیریم و زندگی را از خود شروع کنیم تا نسیم جان فزای توحید، زندگی ما را جهت دهد و به نشاط آورد. زندگی امروزین ما مخلوطی است از روح غربی و گرایش اسلامی و لذا بهره لازم را از اسلام نمی بریم. شرط نجات از مصیبتی که بر ما وارد شده است، نگاه صحیح به فرهنگ غربی و انحرافات است که در آن فرهنگ آشکار و پنهان است. با توجه به چنین بصیرتی بود که حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» مکرر می فرمودند: «باید از خود شروع کرد» و گرنه با تعریفی که غرب از زندگی و تمدن و صنعت دارد بشر همواره گرفتار حجاب دنیا و نیازدگی است. سخن ایشان یک حرف نیست، یک طرح اساسی برای برون رفت از ظلمات مدرنیته است. این سخن با سخن کسانی که در عین انتقاد از بعضی از مظاهر غرب، غرب را پذیرفته اند، فرق می کند. حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» راه نجات را جدایی از آن فکر و فرهنگ می دانستند، همچنان که حضرت یوسف علیه السلام طرحی دادند که تمام زندگی مشرکانه زیر سؤال رفت. فرمودند؛ آنچه شما می پرستید و مقصد قرار داده اید اسم هایی است که خودتان ساخته اید، واقعیتی ندارد. شما اهداف و همی خود را با تبلیغات برای خود بزرگ کرده اید. حضرت با این جملات همه ی کاخ زندگی مشرکانه را ویران نمودند.

ما متأسفانه از طریق تبلیغاتی که غرب برای خودش کرد غرب زده و غرب دوست شده ایم، بدون آن که تحقیقی عمیق از آن فرهنگ داشته

باشیم، مقلد شدیم ولی ای کاش این تقلید از سر تفکر و تحقیق بود. متوجه نبودیم و نیستیم که غربیان ابتدا معنی زندگی را برای خود تغییر دادند و کمال زندگی را در حد رفاه در زمین پائین آوردند و سپس آن تمدن را مطابق چنین تعریفی از زندگی بنا کردند. اگر این نکته به خوبی مورد توجه قرار گیرد لااقل تکلیف ما برای خودمان روشن می شود که تمدن غربی حتماً با آن نوع تعریفی که برای زندگی شده همراه خواهد بود و کسی که کمال زندگی را در آسمان معنویت و عبودیت خداوند جستجو می کند نمی تواند به غرب نزدیک شود و زندگی معنوی خود را نیز حفظ نماید. رابطه ی ما با غرب؛ موضوع یک فکر است و نه ابزارها و تکنولوژی، و فهم این موضوع، موضوع بسیار مشکلی است و لذا حضرت یوسف علیه السلام فرمودند: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ اکثر مردم باور نمی کنند آن نوع زندگی فکر مخصوص به خود را به همراه می آورد، ولی آن فکر آنقدر ظریف و نامرئی وارد می شود که کسی به راحتی متوجه نفوذ آن نخواهد شد. این است که اگر کسی تکنولوژی را امری خنثی تلقی کند به بدترین صورت تسلیم آن خواهد شد.

اکثر روشنفکران ما متوجه ماهیت غرب نیستند، نمی دانند آن فرهنگ با چه تفکری قوام یافته و چگونه می تواند شرق را نیز غربی کند، زندگی شرقی عالم خود را دارد و با نزدیکی به غرب، عالم غربی قبل از هر چیز عالم ما را از ما می گیرد و عالم ما را غربی می کند، حال در عالم غربی، خواسته یا ناخواسته، جز آنچه را غرب برای خود اصالت می دهد، اصالت نمی دهیم، به همین جهت عرض می شود راه برون رفت از این عالم،

شناخت عالم دینی با زیبایی عبودیت خدا است و نه آزادی از خدا. و نیز ورود به ساحاتی از حقیقت که هرگز در عالم غربی قابل درک نیست. در این حالت دیگر علم تجربی و تکنولوژی به مذهب تبدیل نمی شود بلکه ابزاری است در خدمت انسان. تعارض میان علم و دین وقتی پیش آمد که علم جدید نیز به یک مذهب تبدیل شد.

### تفاوت نگرش توحیدی با گرایش توحیدی

عرض کردم جامعه ما مخلوطی از روح غربی و گرایش اسلامی است، ولی آنچه نباید مورد غفلت قرار گیرد تفاوت بین گرایش با بینش است. اکثر مردم به خدا و اسلام گرایش دارند ولی بینش توحیدی و معرفت اسلامی چیز دیگر است. بینش و اعتقاد توحیدی به این معنی است که انسان همه هستی خود را در قبضه حق بیابد و بر اساس احکام الهی عمل کند و بر مبنای اعتقاد توحیدی بیندیشد و حوادث را تجزیه و تحلیل کند و متوجه باشد «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»؛ این است آن زندگی که پایدار و پربار خواهد بود و این به دست نمی آید مگر با درک شهودی و حضوری حقایق عالم، و لذا نه تنها به کمک عقل، که با شعور قلبی و عقل قدسی باید با اسلام انس گرفت.

آن کس که منور به درک شهودی نیست اگر از اسلام هم دم می زند اسلامی را به صحنه می آورد که سکولار شده و به جای نفی غرب، با غرب کنار می آید و سعی می کند ثابت کند اسلام هم همان چیزی را می گوید که فرهنگ مدرنیته گفته است. این ها اسلام را به استخدام

تحکیم مبانی غرب در می آورند، اینان اسلامی را می شناسند که فاقد امر قدسی است، این ها از اعتقاد داشتن به مراتب هستی بسیار فاصله دارند.

در ابتدای کار مدرنیسم از بیرون به دین حمله کرد ولی چیزی نگذشت که متوجه شد باید در دین نفوذ کند و آن را به رنگ خود در آورد، و مسلمانانی که عرض شد چه بدانند و چه ندانند وسیله ی چنین اهدافی شدند.

چنانچه ملاحظه می فرمائید انتقاد ما متوجه کشفیات علم جدید نیست بلکه متوجه فرضیات و تصوراتی است که به عنوان شناخت علمی و روش علمی مطرح می شود. انتقاد اصلی ما متوجه بینشی است که به اسم علم، بسیاری از امور مقدس هستی را کنار زد و عملاً بشر را سرگردان نمود. با اعتقاد به شأن خدایی برای علم، همه ی فرضیات مربوط به فلسفه ی تاریخ و جامعه شناسی و اقتصاد را حول محور اندیشه ترقی بررسی و تحلیل کرد، بدون آن که جایی برای حضور توحیدی انبیاء در تاریخ قائل باشد.

در فرهنگ غرب، ماشین و فیزیک و شیمی هستند که تعیین می کنند انسان چیست و چه باید باشد، انسان خود را تسلیم امکانات علوم تجربی و فنون می کند تا درباره او داوری کنند و سرنوشت او را تعیین نمایند، در چنین فرهنگی منزلت الهی انسان فراموش می شود. خطای این فرهنگ آن است که می خواهد عالم را اصلاح و تجدید کند، بدون این که بخواهد یا بتواند آدم را اصلاح کند، به همین علت است که این فرهنگ و علم مربوط به آن، به سعادت انسان منتهی نمی شود. اصلاح بشر به این معنی



است که او را دگر باره با آسمان معنویت پیوند دهیم تا آرامشی همراه با کوشش به بشر برگردد.

اگر ما نتوانستیم در انقلاب مشروطه به بهره کافی برسیم و عملاً انقلاب مشروطه به حاکمیت رضاخان منجر شد، به جهت روح غرب زدگی روشنفکرانی بود که با شهید کردن شیخ فضل الله نوری «رحمه الله علیه» عنان انقلاب را به دست گرفتند، غرب زدگانی که زیر پوشش تجدد و نوگرایی حرف اصلی شان آن بود که باید از اسلام منصرف شد و تماماً خود را در اختیار فرهنگ غربی قرار داد، تا آن جا که رضاخان با زور و فشار کار را به آن جا کشاند که حتی لباس مردم هم شبیه غربی ها باشد. گفتند اگر خواستیم ایران پیشرفت کند باید جسماً و روحاً و ظاهراً و باطناً فرنگی شویم.

### عبرت از گذشته

ما یک بار در تاریخ معاصر خود همه چیزمان را تحت عنوان تجدد گرایی و ترقی در پای فرهنگ غرب قربانی کردیم، به امید رسیدن به پیشرفت های غرب، به گذشته ی توحیدی و اسلامیت خود پشت کردیم تا آن جا که نظر به غیب و قیامت از منظر جوانان ما در حجاب رفت، و ناگهان سرنوشت خود را در دست کسانی یافتیم که جز حاکمیت بر ما و چپاول ثروت و دیانت ما به هیچ چیز دیگر فکر نمی کردند، دانشگاه های ما عرضه آموزش هر چه بیشتر غربی شدن بود و دختران ما عروسک های بازیچه امیال دشمنان شان. تا آن جا که ملت دید اگر دیر بجنبند هم شکوه

ص: ۱۰۲

گذشته را از دست می دهد و هم گرفتار آینده ای سیاه خواهد شد و لذا به نور ایمان انقلابی بزرگ به پا شد تا رویکرد به اسلام را در دوران تجدید برنامه خود قرار دهد، هر چند آثار فرهنگی تجدیددگی در بسیاری از امور ریشه دوانده است ولی چقدر شایسته است که از آن دوران عبرت بگیریم و به امید پیشرفت دوباره گرفتار تجدیددگی گذشته نشویم، گذشته ای که روشنفکران ما آنچنان شیفته تجدید شدند که رضاخان قلدربی سواد را تحمل کردند و خواستند از طریق او ایران را متجدد و پیشرفته کنند. و امروزه این خطر به نحوه ای دیگر سر بر آورده و آن این که به عشق تکنولوژی پیشرفته تحمل بی رنگ شدن شعارهای انقلاب برایمان آسان می شود به این امید که افرادی کاملاً بیگانه نسبت به انقلاب و اهداف آن بیایند و در ساختن کشور به ما کمک کنند.

نجات از فروافتادن دوباره در ورطه تجدیددگی ممکن نیست مگر آن که هدف توحیدی خود را همواره مد نظر داشته باشیم و نسبت به آن، تکنولوژی مناسبی را گزینش نمائیم تا بتوانیم از شجره ممنوعه غرب که ظاهرش وعده به جاودانگی است ولی در باطن ما را از اصل انسانیت جدا و گرفتار هبوط می کند، فاصله بگیریم و سخت مواظب باشیم توسط روشنفکران غرب زده دوباره پرونده ای باز نشود که امثال رضاخان - منتها با چهره ای دیگر - حاصل آن گردد، اگر «تولید» بیشتر از «تقوی» مورد توجه قرار گرفت روزنه ای جهت ورود رضاخان ها گشوده می شود، و گروهی که از انقلاب اسلامی بیرون رفتند با پوششی دیگر برمی گردند. پشت پرده مخالفت با انبیاء، روحانیت را از صحنه بیرون می کنند و بعد می گویند دین

مزاحم پیشرفت و تمدن است و همه این‌ها به جهت غفلت از هدف توحیدی است، هر چقدر بر توحید به عنوان هدف اصلی تأکید شود، به همان اندازه از نفوذ بیگانگان کاسته می‌شود.

جا دارد که از بیست سال حضور رضاخان در تاریخ خود سخت عبرت بگیریم و از خود پرسیم راستی چه می‌شود که ملتی انقلاب مشروطه را با شعارهای اسلامی به پا می‌کنند ولی چیزی نمی‌گذرد که همه انقلابیونِ اصیل، یا ترور یا شهید یا منزوی می‌گردند و عنان ملت در دست کسانی می‌افتد که در روح و بینش هزار برابر از استبداد قاجار بدترند؟! چطور می‌شود که رضاخان در طول بیست سال حکومتِ خود بیست هزار نفر از بهترین فرزندان این ملت را به دست سرپاس مختاری و آیریم و کوپال می‌کُشد و هزاران روحانی را خلع لباس و یا تبعید می‌کند، ولی هیچ اعتراض اساسی مطرح نمی‌شود، چرا رضاخان آنچنان احساس امنیت می‌کند که نگران این همه ظلم نیست. همه این‌ها را باید در شیفتگی توده ملت به غرب جستجو کرد. تیغ رضاخان تَند بود چون می‌گفت می‌خواهم موانع پیشرفت را از میان بردارم و کشور را به غرب نزدیک کنم و روشنفکران آنچنان دهانشان برای تجدد آب افتاده بود که به فاجعه‌ای که انجام می‌گرفت هیچ توجهی نمی‌کردند.

شیفتگی متجددشدن روشنفکران، رضاخانِ ساخته و پرداخته انگلستان را قابل تحمل کرد، رضاخان یک قلدر عادی نبود، قلدری بود با مأموریت خاص. آمده بود تا نه تنها گذشته توحیدی ما را نشانه رود، آینده ما را هم بی‌توحید کند، تا هیچ مانعی در هرچه بیشتر غربی شدن ملت در میان

نباشد، وگرنه این همه مبارزه علنی با روحانیت برای چه؟ گویا در حکومت دست نشانندگان غرب یک چیز بیشتر ممنوع نیست و آن سخنی است که متذکر عالم قدس و معنویت باشد.

امیدوارم همچنان که بعضی ها را بیماری و درد به سر عقل می آورد، دردهای دوران تجددزدگی ما را آنچنان بر سر عقل بیاورد که به خوبی علت درد و راه درمان را بشناسیم، هیچ چیز خطرناک تر از غفلت از دوره انحطاط نیست. آن کس که از دوره انحطاط ملت خود غافل شود هرگز روی استقلال و تنفس در فضای آزادی واقعی را نخواهد دید. آن کس که به هدف توحیدی ننگرد از رسیدن به آرامشی تعالی بخش محروم است و خود را چیزی می پندارد که نیست، زیرا همه فطرت ها به سوی توحید است، و هر کس نظر را از آن هدف دور داشت، خود را چیزی می پندارد که نیست و این همان بحران هویتی است که فرهنگ غربی سخت گرفتار آن است و به همین جهت سراسر در توهم زندگی می کند. (۱)

### انسان بی تکیه گاه

یکی از مشخصات فرهنگ غرب خلط و اشتباه میان تکامل و انحطاط است. همه همت این فرهنگ آن است که به انسان بقبولاند به چیزی بالاتر از آنچه هستی فکر نکن، اما در تجهیز خود برای هرچه بیشتر هماهنگ شدن با تکنولوژی تلاش بکن. در پی آن نباش که از خودخواهی و خودبینی رها شوی، در پی آن باش که در منظر بقیه مهم جلوه کنی.

ص: ۱۰۵

اگر انسان کاملاً اسیر ذهنیت خود باشد حتی فهم این که گرفتار ذهنیات است برای او مشکل است و به حقیقتی ماوراء ذهنیت خود نمی اندیشد، لذا وقتی با بحران حاصل از آن ذهنیت روبه رو می شود سخت خود را می بازد. این آن چیزی است که فرهنگ غربی و روح تکنولوژی زده را سخت آزار می دهد، به طوری که تمدن غرب برای فرار از بحران، هزار بحران پدید می آورد و باور ندارد ترک خداوند در مناسبات بشر هر روز بحرانی جدید پدید می آورد و راه کار منطقی ایجاد تکنولوژی پیشرفته برای اصرار بیشتر بر بی خدایی نیست.

فرار از خداوند و عصیان در مقابل احکام او در واقع فرار از خود و بی تکیه گاه کردن انسان است و کار جامعه انسانی را تا اوج بی تعادلی جلو خواهد برد و ثمره آن عصیان بر همه چیز است. زیرا وقتی راه بندگی خداوند فراموش شد بندگی دیگر معبودهای ساختگی یک بندگی مدام نیست. وقتی انانیت، موجه نشان داده شد هیچ اعتمادی نیست که این انانیت، حرمتی و مرزی را نگهدارد و در جایی احساس گناه نکند. آری عصیان در مقابل خدا، عصیان در مقابل همه چیز را به وجود می آورد، و چنین انسانی را نمی توان برای همیشه در بندگی تکنولوژی مدرن تر نگه داشت.

چه کسی می تواند مدعی باشد جایگزینی تکنولوژی به جای خدا بشر مدرن را به نتیجه مطلوب رساند؟ چه کسی می تواند مدعی باشد تسخیر غیر الهی طبیعت، به کمک ماشین های غول آسا به نفع بشر بوده و حاصل بی خدایی بشر نیست؟ چه کسی می تواند مدعی باشد اگر نظریه های

فیزیکی، مَنور به نگاه توحیدی نباشد، با جزءنگری خود کار را در نهایت به ضرر بشر تمام نکند؟ مثل آن است که درخت ها دیده شود ولی از وجود جنگل غفلت گردد.

### تکنیک بی کنترل

می گویند اساس فرهنگ مدرنیته نظم و قاعده مندی آن است، آری ولی این قاعده مندی و نظم رویکرد نفسانی دارد، زیرا همیشه در طول تاریخ بشر نظم وجود داشته ولی مدرنیته نظم و قاعده مندی را به گونه ای شکل داد که هیچ نظم و قاعده مندی دیگری را به رسمیت نمی شناسد، به طوری که اسلام را نامنظم نشان می دهد. در حالی که نظم مدرنیته نظم است متناسب با هدف و غایات آن فرهنگ و بنا نیست تمدن و فرهنگی که رویکرد الهی دارد در فضای نظم و قاعده مندی فرهنگ مدرنیته شناخته و تعریف شود. با نظمی که مدرنیته آورده نفس اماره بر جهان حاکم شد و به همه چیز صورت نفسانی داد، تا آنجا که هر سرزمین و کشوری که بیشتر فرهنگ مدرنیته را پذیرفت، به همان اندازه پیشرفته تر معرفی می شود، زیرا آن کشور ابزارهای خود را کنار گذاشته و تکنولوژی جدید را با اهداف و غایات مربوط به آن پذیرفته است. در حالی که تکنیک و ابزار ملت ها در گذشته با روح و جسم انسان ها هماهنگ بود، بیلی که با آن زمین را می کند ادامه دست او و در کنترل او بود، و به تعبیری تکنیک قدیم دست افزار انسان بود اما تکنیک جدید از حالت دست افزاری خارج شده بلکه بر انسان حکومت می کند، به همین جهت ویران گری در آن

ص: ۱۰۷

غلبه دارد، بیل و چکش لایه ی اُذن را از بین نمی برد چون تحت کنترل انسان است، ولی دود ناشی از تکنیک جدید تحت کنترل انسان نیست. تکنیک دنیای مدرن از انسان بریده است، ساختاری مستقل از انسان دارد و چون نامقدس است بی برکت می باشد.

تکنیک؛ دین جامعه ی غربی است، اگر روح جامعه با نور اسلام، به دین حقیقی برگردد به غرب و دین آن کافر می شود و این همان روحیه توحیدی است که قرآن در وصفش می فرماید: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ»؛ (۱) هر کس به طاغوت کافر شود و به خداوند ایمان آورد به ریسمان محکمی چنگ زده است. و دیگر هدف او از هدف تکنیک جدا می شود، در این صورت است که می تواند از تکنیک در حد مناسب استفاده کند و به جای آن که از آن شکل بگیرد به آن شکل بدهد. و در شکل دادن به تکنیک از روح الهی بهره مند گردد تا تکنیک او مطابق حقی باشد که پروردگار عالم بر اساس آن عالم را خلق کرده است. خداوند خطاب به کسانی که متوجه باطن معنوی عالم وجود نیستند و فقط گرفتار ظاهر عوالم اند می فرماید: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ» (۲) آیا در خودشان به تفکر پرداخته اند که خداوند آسمان ها و زمین و آنچه را میان آن دو است جز به

ص: ۱۰۸

---

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۲- سوره روم، آیه ۸.

«حق» و تا هنگامی معین نیافریده است و با این همه بسیاری از مردم لقای پروردگارش را سخت منکرند؟

آیه فوق انسان ها را متوجه می کند که عالم وجود بر اساس «حق» طراحی شده و لذا نه تنها حجاب حقیقت باطنی خود نیست، بلکه مظهر آن است و امکان انکشاف به سوی عالم ملکوت را در خود دارد و انسان ها را به سوی پروردگارش رهنمون می شود. در آیه بعد می فرماید: «أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ» (۱) آیا این ها نمی روند زمین را بگردند و عاقبت آن هایی که قبل از خودشان بودند را بنگرند، که در زیر و رو کردن زمین قوی تر و سخت تر از ایشان بودند و پیامبرانشان با دلایلی روشن برای اثبات ربوبیت حق و وقوع معاد به سوی آن ها آمدند ولی پیامبرانشان را تکذیب کردند؛ ولی چون نظام الهی اجازه ی ادامه ی چنان حیاتی را نداد خداوند همه را نابود کرد، و خدا به آن ها ستم نکرد بلکه خودشان با کفر و معصیت به خود ستم کردند؛ و آن همه تلاش برای ماندن بدون اعتقاد توحیدی و عمل الهی نتوانست در پایدارماندن به آن ها کمک کند و در نتیجه تمدنشان ویران گشت.

آری وقتی بنا است ما به تکنیک شکل دهیم، باید آن شکل دهی به صورتی باشد که با اندیشه ی الهی مطابق گردد تا هماهنگ با نظام الهی در خدمت ما باشد، ولی اگر شکل دهی به تکنیک بر مبنای نفس اماره باشد

ص: ۱۰۹



نهایتش همانی است که آیه فوق متذکر می شود که با آن همه تلاش و توانایی برای تغییر زمین در نهایت با ناکامی مطلق روبه رو شدند و آن تکنیک های پیچیده نیز نمی تواند به کمک شان آید.

«والسلام علیکم ورحمہ اللہ وبرکاتہ»

ص: ۱۱۰

جلسه پنجم: اسلام سکولار و تکنولوژی

اشاره

ص: ۱۱۱



«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (۱)

آنچه شما به جای خدا می پرستید جز نام هایی چند نیستند که شما و پدرانتان آن ها را نامگذاری کرده اید و خدا دلیلی بر حقانیت آن ها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی دانند.

### به کدام آینده تعلق داریم؟

در رابطه با سخنان توحیدی حضرت یوسف علیه السلام و نیاز امروزین بشر در رابطه با توجه هرچه بیشتر به دیدگاه توحیدی، لازم شد که بر روی سخن حضرت تأمل بیشتری انجام شود، زیرا که شرایط امروزین دنیا آنچنان ظلمانی شده که برای مقابله با آن تنها نیاز به نگاهی توحیدی، آن هم نگاه توحیدی ناب هست، به طوری که اگر خواستیم از ورطه های هلاکت بار دنیای مدرن رهایی یابیم باید بینش توحیدی را در تمام مناسبات خود به

ص: ۱۱۳

صحنه بیاوریم و همه چیز را از آن منظر بنگریم، تا آلودگی دنیای مدرن ماوراء ظاهر بهداشتی و عوام فریب آن، بر ملا گردد و از طریق چنین نگاهی است که روشن می شود ما و غرب هر کدام در کجای تاریخ قرار داریم و به کدام آینده متعلق هستیم.

روشن شد اگر ملتی جهتی متعالی نداشته باشد هر چه به ابزارهای مدرن تری مجهز شود بر سرعت انحراف و اضمحلالش افزوده می گردد و زندگی اش به پای و همیانش قربانی می شود، مثل ریختن آب به پای بوته خار که به خار بیشتری منجر می شود. ولی وقتی جهت ها الهی بود تلاش ها در مسیر تحقق اهداف الهی به ثمر می رسد، مثل ریختن آب است به پای درختی تنومند که منجر به میوه های رسیده خواهد شد. اگر زندگی به پای درخت دین خرج شد زندگی دینی نصیب انسان می شود و در نتیجه استعداد های فطری او شکوفا می گردد. جهت اصلی هر انسانی فطرت به سوی توحید است و به همین جهت اگر فطرت شکوفا شود انسان احساس به ثمر رسیدن می کند، پس توحید عامل به ثمر رسیدن جان انسان است، بدین معنی که جهت جان را به سوی نور یگانه هستی سیر می دهد و در تمام مناسبات حکم او را حاکم می نماید و دل به او سپرده می شود، و در نتیجه هر جریانی که موجب جدایی جان از معبودش می شود را رها می کند.

وقتی مقصد انسان توحید شد، چون توحید عین بقاء است، تمام تلاش های انسان به عنوان سرمایه جان و روان برایش باقی می ماند و به او گرمی می دهد، ولی اگر مقصد انسان اهداف وهمی و خیالی بود، همواره

انسان در میان اهداف ناپایدارِ خیالی سرگردان است و همواره در پوچی به سر می برد و در زندگی ابدی هیچ نوری از معنویت که بتواند با آن نور در آن عالم زندگی کند با خود ندارد.

مشکل از آن جا شروع شد که فرهنگ غرب با زیبا جلوه دادن اهداف نفس اماره، فرصت تصمیم گیری و انتخاب صحیح را از ملت ها گرفت و مردم نیز به راحتی از اهداف توحیدی خود غفلت کردند و عوامل جواب گویی به نفس اماره را جایگزین آن نمودند. فرهنگ غرب به طور آشکار با تفکر توحیدی مقابله نکرد تا متدینین حساسیت نشان دهند، بلکه با رویکرد به دنیا، نقش دین را در حاشیه برد، با شعار سکولاریسم به طور مستقیم دین را نفی نکرد، بلکه ادعایش این بود که می تواند امور دنیایی مردم را با خرد جمعی اداره کند، غافل از این که خرد جمعی وقتی کارساز است که به نور توحید مَنور شود و جهت گیری کند. حاصل پیروی از خرد جمعی آن شد که امروز روح معنویت از جهان رخت بر بسته است. عقل و خرد جمعی که آن فرهنگ مطرح می کرد، عقل معاش یا عقل جزئی نگر بود، همان عقلی که به تنهایی نمی تواند حقایق معنوی جاری در عالم را ببیند و لذا صفات الهی مخلوقات نادیده گرفته شد. نخست در شیوه گاليله این فکر قوت گرفت که علم درباره جهان از طریق به کار بردن فنون ریاضی به دست می آید و بر این نکته تأکید کرد که «آنچه در دام اعداد نیفتد علم نیست.» و در نهایت فاقد هستی است، دکارت رؤیای تقلیل علوم به ریاضیات و جهان شناسی ریاضی را تبیین کرد. دکارت با قطع رابطه لطیف بین خدا و جهان مخلوق، عملاً جهان را

از خدا دور کرد. به نظر نیوتن عالم ماده ماشین است، و به نظر «دکارت» جانوران ماشین هستند، به نظر «هابس» جامعه ماشین است، به نظر «لامتری» بدن انسان ماشین است و با چنین نگاهی به عالم و آدم، همه چیز حتی انسان در ردیف ماشین قرار گرفت و نگاه مکانیکی به جهان ظهور کرد.<sup>(۱)</sup>

### مسلمانان سکولار!

اسماء و صفات خداوند را نمی توان با زبان ریاضی وصف نمود، همچنان که با چشم کمیت گرا نمی توان آن ها را دید. وقتی بنا باشد آنچه در دام اعداد قرار نگیرد علم نباشد، عملاً نظر به اسماء و صفات الهی از عرصه علم بشر حذف می شوند. امر خیر و امور زیبا را با نگاه ریاضی نمی توان فهمید و با عقل جزئی نگر نمی توان جامعه ای براساس خیر و زیبایی بنا کرد. و با نادیده گرفتن بسیاری از ظرائف عالم از طریق این دیدگاه می توان گفت وقتی عقل به معنی راسیونالیسم یا عقل جزئی به تنهایی بر امور بشر حاکم شود حتماً ویرانی و انحلال به بار می آورد. و همه این ها در زیر پوشش سکولاریسم واقع شد. ما نباید به سادگی از واژه «سکولاریسم» بگذریم یا فکر کنیم با ترجمه آن به «جدایی دین از سیاست» مسئله را فهمیده ایم و توانسته ایم از آثار آن راحت شویم. عنایت داشته باشید که واژه سکولاریسم یک فرهنگ است، با همه فرعیاتی که با خود دارد، امروزه روح فرهنگ غرب سکولاریسم است، روحی که برای

ص: ۱۱۶

---

۱- به کتاب «سیر حکمت در اروپا» از محمدعلی فروغی، یا به «تاریخ فلسفه غرب» از فردریک کاپلستون رجوع فرمایید.

مذهب هم جایی دارد، ولی به جای این که مذهب تکلیف همه چیز را تعیین کند و جامعه و انسان را جهت دهد، سکولاریسم بدون آن که با مذهب مقابله کند تکلیف مذهب را هم تعیین می کند و آن را به عنوان پیامی مقدس که از طرف خدا آمده است می پذیرد، منتها آن را باوری فردی می داند برای امور فردی انسان ها. و با این دید است که دولت های سکولار جهت تبلیغ مذهب بودجه هم تعیین می کنند. آنچه در فرهنگ مدرنیته حاکم است تفکر سکولاریسم است و در واقع همه چیز باید به آن تفکر ختم شود. اینجاست که می بینید اگر یک مسلمان تحت تأثیر تفکر غربی قرار گرفت، هم نمازش را اول وقت می خواند و هم تمام مناسبات دنیای غرب را می پذیرد، و قبول کرده است دین در امور اجتماعی نباید دخالت کند، این جا دیگر دین نیست که حرف آخر را می زند، حرف آخر را اندیشه سکولاریسم مطرح می کند و در آن فضا هر گونه اظهار نظر دینی در جامعه یک ضد ارزش است.

وقتی خرد جمعی پایه های سکولاریسم را شکل می دهد، پس هیچ چیز مطلق نیست، هر چه مردم بگویند، ارزش است و اگر مردم پس از مدتی حرف دیگری زدند باز همان ارزش است، چون از نظر آن ها هیچ چیز مقدس و ثابتی وجود ندارد و هر انسانی با هر فکر و گرایشی محترم است. نمی گوید شما که اعتقاد دینی داری محترم نیستی، می گوید آن کسی که اعتقاد دینی ندارد، او هم محترم است، پس این که شما اصرار دارید غیر متدینین کافرند، این حرف غیر منطقی است. چنانچه ملاحظه می فرمائید در فرهنگ سکولاریسم آن فکری در سایه امن قرار می گیرد که مقید به



هیچ عقیده ای نباشد و عملاً هر انسان متدینی از صحنه خارج می شود، چون دین خدا تأکید دارد که بعضی از کارها و بعضی از افراد نامحترمند، و این چیزی است که اندیشه ی سکولار بر نمی تابد پس دین از صحنه خارج می شود، و متدینین به عنوان آدم های غیر منطقی و ناسازگار با جامعه مطرح می شوند، در چنین شرایطی بسیار کم اند انسان های متدینی که در دام سکولاریسم نیفتند.

با روح سکولاریسم خدا به معنی رب العالمین که برنامه ی تعالی انسان ها را ارائه می دهد، به فراموشی سپرده می شود، چون آنچه مردم می پسندند ملاک عمل است و نه آن چه خداوند فرموده. و این همان نایبائی است که اندیشمندان معتقدند غرب دچار آن شده و بر اساس آن بر تقدس زدایی پای می فشارد. این فرهنگ دیگر نگران بر حق بودن یا نبودن اعمال نیست. همه باید چون واگن سر به زیری باشند که لکوموتیو سکولاریسم آن ها را به هر خطی که می خواهد ببرد، منتها در آن واگن هر کس هر طور می خواهد باشد به خود او مربوط است، ولی در جهت کلی باید راه مستقلی جز راه سکولاریسم را نییاید.

از جمله کسانی که در سکولار کردن غرب مؤثر بوده اند، «ولتر»<sup>(۱)</sup> است. او می گفت هیچ چیز مقدس نیست و هیچ چیز ارزش آسمانی ندارد، معنویت همان چیزی است که انسان ها می پسندند. معنی جمله او آن است که معنویت نسبی است و بستگی به افراد دارد. با نگاه «ولتر»، هدف توحیدی به کلی از منظر فرهنگ غربی زدوده شد و روحیه ی تصرف

ص: ۱۱۸

---

۱- نویسنده مشهور فرانسوی، متولد ۱۶۹۴ و متوفای ۱۷۷۸.

هرچه بیشتر در طبیعت - با محوریت انسان به جای خدا- جایگزین آن گشت. و همه این ها تحت عنوان توسعه یا «Development» مطرح گردید. همین جا باید عرض کنم آن هایی که لفظ «توسعه» را - خصوصاً در کشورهای غیر غربی- به کار می برند پیش از به کار گیری آن، مبادی تفکر غربی را پذیرفته اند. سخن گفتن از توسعه به معنی پذیرش مفهوم «توسعه نیافتگی» و در نتیجه قبول این معنا است که برنامه های مطابق الگوهای کشورهای غربی باید به مورد اجرا گذاشته شود. و از این طریق - حتی اگر نخواهند- تفوق و برتری فرهنگ غربی را در جامعه اسلامی دامن می زنند. ما ابتدا باید متوجه ضعف اساسی فرهنگ غربی بشویم و هرگز الگوی زندگی غربی را برای خود الگویی مطلوب ندانیم، تا در گزینش تکنولوژی، مذهب فرهنگ غربی نشویم. هرگز از این نکته نباید غافل شد، تمدنی که بر مبنای پشت کردن به انبیاء و ظلم به سایر ملل پا گرفته است، ماندنی نیست، که بتوان سرنوشت خود را به آن پیوند زد. حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» بر اساس همین بصیرت است که می فرماید: «این قرن، قرن نابودی ابرقدرت ها است» نمونه ساده آن را در بحران پولی بانک ها و مؤسسات اعتباری امریکا می توان دید که چون سهام بانک ها و مؤسسات مالی در آمریکا سقوط کرد، علاوه بر اروپا، سهام بورس های مالی کشورهای عربی نیز به شدت سقوط کرد و سرمایه دارهای زیادی ورشکستند و چند نفرشان نیز خودکشی کردند! این یک نمونه از نزدیکی به فرهنگ غربی است و می توان نتیجه گرفت فرهنگی که در حال سقوط است چیزی نمی گذرد که به بحران می افتد و انواع بحران ها آن را از پای

در می آورد، پس نزدیکی به چنین فرهنگی نه عاقلانه است و نه به مصلحت.

## فراموشی خدا و حضور غرب

بسندۀ کردن به دین فردی و شخصی هرگز مقصد انبیاء الهی نبوده است، بلکه انبیاء علیهم السلام آمدند تا زندگی زمینی بشر را به آسمان معنویت متصل نمایند و از این طریق بشریت را در سیر زندگی زمینی اش مدد رسانند. و به گواهی تاریخ، نقطه های روشن و قابل قبول زندگی بشر در طول تاریخ مقاطعی بوده که نظام اجتماع بر اساس دستورات انبیاء اداره می شده است، و امروزه ما به عنوان خاطرات شیرین گذشته از آن ها یاد می کنیم و آرزوی برگشت آن شرایط را به زندگی خود داریم. شرایطی که انسان چون حقیقت را از زبان انبیاء شنید و با تمام وجود به آن دل سپرد، از زندگی خود بهره ها برد، چیزی که با طرح «حقیقت نسبی است» هرگز کسی به آن نخواهد رسید. وقتی تصور کردیم حقیقت نسبی است به هیچ چیز نمی توان اعتماد کرد و به آن دل سپرد. چنین سخنی جهت بشر را از معنویت به سوی مادیات سوق می دهد.

غرب خوب متوجه است اگر بخواهد توسعه به روش غربی را در سایر ملل نفوذ دهد باید ملت ها به هیچ حقیقت معنوی پایبند نباشند تا غرب به طور کامل پذیرفته شود. به تعبیر پروفیسور ویلیام چیتیک: «برای آن که امکان توسعه فراهم آید خدا باید فراموش شده یا لااقل در حاشیه قرار گیرد... از طرفی اسلام خدا را در رأس همه مسائل مورد توجه قرار داده و

این واقعیت را که خدا در همه فعالیت های انسان نقش اساسی دارد، کاملاً بدیهی گرفته و بر این اساس به مطالعه نقش انسان در عالم هستی پرداخته است، پس درک معنی انسان مستلزم درک و شناخت خداوند است.»<sup>(۱)</sup>

و لذا غرب برای جانداختن فرهنگ توسعه سعی می کند روح اسلامی جامعه را با جایگزینی یک اسلام قالبی سرکوب کند.

مارکسیسم یکی از فرزندان فرهنگ سکولاریسم است، زیرا وقتی شما به این نتیجه رسیدید که دین مقدس نیست، مجبورید مکتبی را به جای دین بگذارید، یکی از آن مکاتب «مارکسیسم» است، همچنان که یکی از آن ها «لیبرالیسم» بود. لیبرالیسم فرهنگ مقابله با مقیدات دینی است. انسان دین دار آزاد نیست که هر کاری خواست بکند، انسان مختار هست، ولی مطلق العنان نیست. لیبرالیسم هر کاری را مباح می داند و عملاً انسان بی قید را به صحنه می آورد که نظر و میل خودش برایش مقدس است و بر اساس آن فکر، «دمکراسی» به معنی غربی آن پدید می آید که بدون هیچ خط قرمزی هر چیزی را که اکثر انسان ها پذیرفتند، همه جامعه باید به آن تن دهند. روح حاکم بر لیبرالیسم که بی قیدی در مقابل حکم خدا است، حکومت دینی را نمی پذیرد، هرچند اکثر مردم به آن رأی داده باشند. شعار زنده باد آزادی می دهند ولی نظر به آزادی از دین در آن نهفته است. به همین جهت انقلاب مشروطه با این که با شعار آزادی از استبداد حاکمان قاجار شروع شد ولی همین که کار در دست روشنفکران غربی

ص: ۱۲۱

---

۱- مقاله دام های توسعه، ویلیام چیتیک، مجله نامه فرهنگ، شماره ۱۲.

افتاد، آزادی از روحانیت جایگزین آن شد که منظورشان آزادی از دین بود. صورت دیگر همین فرهنگ در مکتب مارکسیسم ظهور کرد.

## مفهوم زیرین ترقی

با غفلت از توجه اساسی به اهداف اسلامی و با شعار توسعه، نسلی پرورش می یابد که کعبه آمال خود را غرب می داند، هیچ کس با پیشرفتی که او را به اهدافش برساند مخالف نیست، ولی معنی پیشرفت یا Progress، امروزه فرهنگ خاصی را با خود به روح ها القاء می کند. اصولاً اگر کسی از تاریخ تفسیر مادی نداشته باشد، به مفهوم Progress یا پیشرفت و ترقی نخواهد رسید. لازمه ی رسیدن به این مفهوم این است که شما نخست انسان های گذشته را نیمه انسان های مقهور طبیعت و اسیر توتّم ها و تابوهای (۱)

خودساخته و غرق در فقر و گرسنگی و مرض بدانید. اتهام بزرگی که به تاریخ گذشته ی بشر زده شده و همچنان بر آن پافشاری می شود.

واژه ی «انسان های اولیه» را بدون هیچ سند تاریخی ساختند و آن را مقارن غارنشینی قرار دادند، زیرا به قول خودشان نقش هایی از فیل های ماموت در آن غارها دیده شده است. عجیب این که کارشناسان فن معتقدند بعضی از این نقش ها به قدری ماهرانه کنده کاری شده که انسان های پیشرفته دنیای مدرن بهتر از آن را پدید نمی آورند - ولی اندیشه ای که همراه با Progress ذهن را اشغال کرده است گوشش بدهکار این حرف ها نیست

ص: ۱۲۲

---

۱- یک نوع باور اساطیری که مبنای عقلی و قابل اعتمادی برای آن یافت نمی شود.

در حالی که تاریخ با انبیاء شروع شده و اولین انسان نبی الله است و متذکر زیبایی های نظام عالم قدس. و لذا انسان های اولیه به معنی غربی آن معنی ندارد. هرکس به اندازه ای که متقی تر است نزد خدا گرامی تر می باشد، حال چه این کس سال های گذشته زندگی کرده باشد، چه امروز و چه در آینده زندگی کند.

### سبب تهی شدن آفاق و انفس از خدا

اگر امیال جامعه آن چیزی شد که در زندگی غربی مطرح است عملاً نسل آینده، اسلام را مزاحم اهداف خود می بیند، چون زندگی اسلامی با اهداف متعالی آن، به او معرفی نشده است، سال های متمادی فیلم هایی را در تلویزیون تماشا کرده که هرگز متذکر اهداف الهی زندگی نیست. اسلام حاشیه ای را کسی نمی خواهد، اسلامی که تمام امورات زندگی را تفسیر نکند و برای زندگی راهکارهای دینی کاملاً کاربردی نداشته باشد تا جایگزین راهکارهای وهم زده و توهم زده فرهنگ غربی شود، همان دین شخصی است که تفکر سکولاریسم آن را تبلیغ می کند.

اگر بیش از حد دنیا به رخ مردم کشیده شد رهنمود های اسلام غیر کاربردی می شود، وسایل ارتباط جمعی نمی آیند اسلام را نفی کند، بلکه با انواع برنامه های سرگرم کننده آن را به حاشیه می رانند. قرآن در تحلیل روحیه کسانی که دین را مسخره می کنند می فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ

لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»؛ (۱) عده ای حرف های بیهوده را دنبال می کنند و مطلوب خود قرار می دهند و عملاً بدون آن که بدانند از مسیر الهی منصرف می شوند و حرف های دین را مسخره می نمایند، برای آن ها عذاب خوارکننده ای هست. آری وسایل ارتباط جمعی حرف ضد اسلامی نمی زنند، بعضاً هم برنامه های اسلامی دارند، ولی افقی که به عنوان افق روحی غالب، به بیننده القاء می شود، آن است که او دنیا را هدف اصلی خود قرار می دهد، چنین انسانی از سخنان معنوی نه تنها خسته که متأسفانه متنفر می شود. قرآن در وصف چنین افرادی می فرماید: «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»؛ (۲) و چون خدا به تنهایی یاد شود دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارند منزجر می گردد و چون کسانی غیر از او یاد شوند بناگاه آنان شادمانی می کنند.

همه ی تأکید بنده به جهت همین نکته ای است که در آیه فوق مطرح است و آن پدید آمدن نسلی است که چون همت اصلی خود را صرف حیات ابدی نکرده، هر حرفی که از خدا و پیامبر بزنند ناراحت می شوند ولی اگر حرف از غیر خدا در میان باشد «إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»؛ از آن استقبال می کنند و به نشاط می آیند و وسایل ارتباط جمعی به جای آن که درصدد تصحیح چنین میل هایی باشند در صدد رضایت آن ها هستند. در این صورت آفاق و انفس از خدا تهی می شود، از این پس تقدیر مردم به

ص: ۱۲۴

---

۱- سوره لقمان، آیه ۶.

۲- سوره زمر، آیه ۴۵.

جای این که در دست دین و انبیاء الهی باشد، در دست تکنوکرات‌هایی است که می‌خواهند مدرن‌ترین تکنولوژی را به بشریت بدهند. در چنین شرایطی آنچه‌ان دین از صحنه زندگی‌ها خارج می‌شود که حتی مادران دیگر نمی‌توانند برای تربیت فرزندانشان از دین و علماء استفاده کنند، باید با کارشناسانی مشورت کنند که راه کار حضور فرزندانشان در دنیای تکنولوژی را به آنان بیاموزند. آیا در این صورت و در چنین شرایطی که خودمان عامل به وجود آمدن آن هستیم دیگر امیدی به باقی ماندن انقلاب اسلامی که متذکر دین و معنویت است می‌توان داشت؟

## راه نجات

مسلم تنها راه نجات انقلاب اسلامی از حاکمیت سکولاریسم، رجوع به روحانیت است، به شرطی که روحانیت ما زهر فرهنگ غربی را بشناسند و خود مبلغ آن نباشند. امثال تقی زاده و کسروی در ابتدا روحانی بودند ولی آنچه‌ان شیفته حاکمیت غرب گشتند که رضاخان را به عنوان عامل نجات ایران پذیرفتند. با این همه تنها گوه‌ری که می‌توان از طریق آن زهر روح تکنیکی را شناخت مکتب اهل البیت علیهم السلام است که روحانیت متذکر آن است. شاخصه‌ی فرهنگ اهل بیت علیهم السلام قلب حاضر در محضر حق است، فرهنگی که به جای علم حصولی و قرار گرفتن در مفاهیم انتزاعی، انسان را در حضور حق می‌برد و سعی در از بین بردن حجاب بین عبد و رب دارد، در چنین حالتی است که انسان با دل آگاهی متوجه ظلمات مدرنیته و این که آن فرهنگ چه اندازه از حقیقت فاصله دارد می‌شود.

ص: ۱۲۵



امثال تقی زاده ها اسلامی را می شناختند که نه تنها ظلمات فرهنگ غرب در آن روشن نبود، بلکه فرهنگ غربی ایدآل آن بود. ابتدا تصور می کردند اسلام آمده است تا فقط دنیای ما را تأمین کند، بدون توجه به باطن دستورات دینی و جنبه آخرتی آن ها، لذا در یک مقایسه سطحی به این نتیجه رسیدند که فرهنگ غربی در تأمین دنیای ما موفق تر است لذا پیشنهاد کردند؛ ایران باید «جسماً و روحاً و ظاهراً و باطناً فرنگی شود». غافل از آن که خداوند عالم را طوری آفریده که برای اهل تقوا می تواند بستر مناسبی باشد. حتی اگر بخواهیم دنیا را هم داشته باشیم باید تقوای الهی پیشه کنیم. قرآن در رابطه با ملت هایی که سرنگون شدند می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛<sup>(۱)</sup> و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند قطعاً برکاتی از آسمان و زمین را برایشان می گشودیم، ولی پیامبران را تکذیب کردند پس به آنچه به دست آورده بودند آنان را گرفتیم.

پیام آیه فوق آن است که سعادت این دنیا هم در گرو اعتقاد به آن دنیا است. باید متوجه بود که اسلام هدیه پروردگار است برای آن که راه زندگی در این دنیا و سعادت در آخرت را به ما نشان دهد. غفلت امروزین ما شبیه همان غفلتی است که در صدر اسلام پدید آمد که فکر کردند بدون حضور امام معصوم می توانند امورات خود را به سر و سامان برسانند، امام معصوم را خانه نشین کردند و محتاج یونان و روم شدند.

ص: ۱۲۶

وقتی چشم خود را از قیامت برداریم و از جدی‌ترین مرحله زندگی خود غافل شویم، در مقایسه با فرهنگ غرب ارزش اسلام را متوجه نخواهیم شد و به راحتی به تفکر سکولاریسم تن می‌دهیم و از ارتباط با عالی‌ترین حقایق وجود یعنی عالم معنی محروم می‌گردیم، و اگر در نسل جوان توجه به توحید و قیامت ضعیف شد دیگر نمی‌تواند جایگاه اسلام و انقلاب اسلامی را بشناسد، در آن حالت دیگر غرب نیست که ما را به خود جلب می‌کند، بلکه ما هستیم که با تمام شتاب به سوی غربی شدن گام بر می‌داریم و مبلغ آن فرهنگ خواهیم شد. اگر بخواهیم مسلمان بمانیم و به غربی‌های درجه دوم مبدل نگردیم، چاره‌ای جز رجوع به توحید و معاد نیست.

## جایگاه ادیان الهی

رویکرد همه‌ی ادیان به طرف حاکمیت دین در تمام مناسبات بشر است، نه آن که دین به عنوان یک عقیده‌ی فردی مد نظر باشد. با شخصی شدن دین، حاکمان جامعه هر طور خواستند نظام اجتماعی بشر را مدیریت می‌کنند. برعکس؛ دین آمده است تا به جای این که انسان یا انسان‌هایی سرنوشت بشر را در اجتماع به دست گیرند و براساس میل خود برای ما تکلیف معین کنند، خدای انسان‌ها راه کار زندگی را معین فرماید، به همین جهت به جمع انسان‌ها توصیه می‌فرماید که دست در دامن اسلام بزنید و جمیعاً هم این کار را بکنید و نه به صورت فردی و شخصی.

می فرماید: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ (۱)

اگر جمعاً به اسلام روی نیاورید، و هر کس جداگانه نظر به اسلام داشته باشد، سخن خدا را نپذیرفته اید و به آن عمل نکرده اید. به تعبیر حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» در اثبات ولایت فقیه: «اگر جامعه و حکومت در دست اسلام نباشد، بسیاری از احکام اسلام تعطیل می شود، هر کس معتقد است اسلام دین حکومت نیست در واقع معتقد است اسلام، اسلام نیست» این حرف درست مقابل تفکر مسلمانانی است که تحت تأثیر تفکر سکولاریسمی می گویند: دین یک امر فردی است و نباید در امور اجتماعی دخالت کند، امور اجتماع را باید خرد جمعی اداره نماید. غافل از این که خرد جمعی یک شعار اغفال کننده است، آنچه عملاً پیاده می شود میل گروه ها و احزاب است. گروه ها و احزابی که به میل خود هر طور خواستند سرنوشت مردم را به دست می گیرند و برای مردم تعیین تکلیف می کنند.

نمونه هایی از تفکر سکولاریسم را می توان در جامعه مشاهده کرد، به طوری که طرف روزه می گیرد و نماز می خواند ولی در جامعه رعایت حجاب را نمی کند. در روابط اجتماعی گویا اصلاً مسلمان نیست، ولی از آن طرف در امور فردی رعایت دستورات دین را می نماید. این ها متوجه نیستند بیش از آن که پذیرفته باشند اسلام باید تکلیف آن ها را تعیین کند، سکولاریسم را پذیرفته اند و در راستای دستور سکولاریسم اجازه دارند در امور فردی دستورات اسلام را عمل کنند. ما نباید خوشحال شویم وقتی می بینیم طرف در عین بی حجابی، در امور فردی دین دار است، باید نگران

ص: ۱۲۸

باشیم که چرا چنین افرادی اسلام را درست نشناخته اند و متوجه نیستند خدایی که اسلام را آورده است دستور داده که باید اسلام در همه مناسبات مسلمانان - اعم از مناسبات فردی و اجتماعی - حاکم باشد تا حکم خدا محقق شده باشد. این طرز فکر همان است که خداوند در موردش می فرماید: «إِنَّ الدِّينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا»؛ (۱)

کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می ورزند و می خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند و می گویند ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می کنیم و می خواهند میان این دو راهی برای خود اختیار کنند.

آیه روشن میکند که این یک نوع کفر به خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله است که می خواهد با ایمان به بعضی از دستورات دین و کفر به قسمت های دیگر آن یک راه میانه برای خود پیدا کنند. با هوشیاری تمام باید این پدیده را بشناسیم و مسلمانان را از خطر ایمان به بعضی از قسمت های دین و کفر به قسمت های دیگر آگاه کنیم و متذکر این موضوع شویم که با چنین ایمانی هرگز مورد لطف خداوند قرار نخواهند گرفت.

تأکید بر حاکمیت اسلام در همه مناسبات انسانی موجب معنی دار شدن «ولایت فقیه» در دوران غیبت امام معصوم عجل الله تعالی فرجه خواهد شد، اگر کسی به واقع متوجه باشد مخالفت با ولایت فقیه یک نحوه پذیرش سکولاریسم بوده و در زمره ی ایمان به قسمتی از اسلام و کفر به قسمت دیگری از

ص: ۱۲۹

اسلام است، و از برکات اسلام و الطاف الهی محروم می شود، در عقیده خود تجدید نظر می کند. عموماً متوجه نیستند که گرفتار یک نوع کفر پنهان اند و تعجب می کنند چرا آن طور که باید و شاید خداوند به آن ها نظر رحمت ندارد، غافل از این که با این نوع دین داری عملاً به اسلام به معنی واقعی آن کفر ورزیده اند.

### **تقابل غرب با کدام اسلام؟**

در حال حاضر اندیشه غربی همچون آبخاری به داخل کشورهای جهان سرازیر است و فرهنگ مخصوص به خود را بر اندیشه جوانان حاکم می کند و اسلامی را نشانه رفته است که با سکولاریسم نمی سازد، اسلامی که معتقد است جامعه اسلامی همه چیزش باید اسلامی باشد.

اندیشه غربی بدون آن که هویت غیر قدسی خود را بر ملا کند سعی دارد دین را طوری معنی کند که در عمل راه انسان ها از سیر به سوی عالم معنی و قدس بسته شود و از این طریق به شدت از نظر معنوی آن را تقلیل می دهد تا آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله را یک عارف بزرگ که احوالات معنوی خوبی داشته معرفی می کند- بدون آن که از طرف خدا پیامی آورده باشد، یا خداوند او را مأمور ابلاغ احکام الهی کرده باشد- و قرآن را هم سخنان حکیمانه ای می داند که توسط آن عارف بزرگ به وجود آمده است، حال هر کس خواست به آن عمل کند و هر کس هم نخواست به آن عمل نکند، در نظام هستی تفاوتی بین آن دو نیست، و این طور هم نیست که آن کس

که به قرآن عمل می کند سرنوشتی جدای آن کس که به قرآن پشت کرده داشته باشد.

تا ماهیت فرهنگ غربی و اندیشه ی سکولاریسم درست شناخته نشود، نمی توانیم خاستگاه سخنان فوق را درست ارزیابی کنیم و تا آن سخنان درست ارزیابی نشود نمی توانیم راه ورود برای خنثی کردن آن را درست انتخاب نمائیم، و تا جایگاه حقیقی دین به عنوان جلوه ربوبیت رب العالمین تبیین نشود، تفکر سکولاریسم می تواند خدای خالق را به جای خدای رب العالمین قرار دهد و نبوت و شریعت را که ظهور ربوبیت خدای رب العالمین است نادیده بگیرد.

سکولاریسم منکر خدای خالق نیست، می پذیرد که خدا ما را خلق کرده و معتقد است اعتقاد به چنین خدایی برای بهداشت روان خوب است، ولی نمی پذیرد که خداوند توسط پیامبران دستوراتی جهت تنظیم تمام مناسبات بشر آورده است. معتقد است پیامبران می پندارند- آری می پندارند! - رسالتی از طرف خدا برای اصلاح امور بشر دارند، ولی خداوند چنین رسالتی بر دوش آن ها نگذارده،(۱)

سکولاریسم چون صفت ربوبیت را برای خدا منکر است، معتقد است خرد جمعی باید امور بشر را سر و سامان دهد. نه تنها معتقد به صفت ربوبیت برای خداوند نیست، بلکه به شدت با اسلامی که معتقد است باید به کمک دستورات قرآن تمام مناسبات بشری سازماندهی شود، مخالف است و با چنین تفکری سر جنگ دارد.

ص: ۱۳۱

---

۱- به کتاب «بسط تجربه نبوی» از دکتر عبدالکریم سروش رجوع فرمایید.

تفکر غربی دین را مربوط به قسمت های روحی و فردی بشر می داند ولی هر جا، جای مسائل جدی زندگی بشر است مثل قوانین اجتماعی و مسائل تربیتی و آموزشی، آنجا باید دین حذف شود و نظر کارشناس تفکر سکولاریسم ملاک عمل قرار گیرد. درست همان جایی که دین نقش اساسی دارد و می تواند سرنوشت بشر را به سوی سعادت سوق دهد و انبیاء آمده اند تا با تعریفی صحیح از انسان و زندگی راه برون رفت از بحران های زندگی زمینی را به بشر آموزش دهند، درست همین جا نقش دین بی رنگ می شود.

سرمایه قرآن و سنت و اهل بیت علیهم السلام تنها سرمایه ای است که می تواند بشر این قرن را از این ورطه هلاکت آور برهاند، زیرا اگر غرب با کتاب مقدس تحریف شده ای روبه روست که مجبور است محترمانه آن را از خدا منقطع کند، قرآن چنین نیست و هنوز هم با بانک بلند ندا سر می دهد: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ...»؛<sup>(۱)</sup>

اگر در شک هستند که این قرآن را ما بر بنده خود نازل نکردیم پس لااقل یک سوره ای مثل آن بیاورید. و به قول پرفسور هانری کربن، اسلام شناس فرانسوی: «به عقیده من تشیع تنها مذهبی است که رابطه هدایت الهیه میان خدا و خلق را برای همیشه نگه داشته است و به استمرار ولایت اعتقاد دارد... تنها مذهب تشیع است که می گوید: نبوت؛ با رحلت حضرت محمد صلی الله علیه و آله ختم شد، اما ولایت که همان رابطه هدایت و تکمیل است، پس از رحلت آن حضرت هم چنان باقی است. مهدی؛ حقیقتی زنده است که

ص: ۱۳۲

هرگز نظریه های علمی نمی توانند او را از خرافات بشمارند و او را از فهرست حقایق حذف کنند.»(۱)

## هماهنگی طبیعت با عقاید حق

وقتی عقیده ای سالم و صحیح بود و آن عقیده با نظام الهی هماهنگی داشت، نظام هستی و از جمله طبیعت با او هماهنگ خواهند بود و عملاً-عالم هستی بستر تعالی چنین انسانی قرار می گیرد. در صورتی که تفکر غربی مجبور شد به جان طبیعت بیفتد با این تصور که طبیعت نسبت به هر عقیده ای خشی است و در اختیار هر فکر و عقیده ای قرار می گیرد ولی نتیجه آن شد که امروزه بشریت با بحران محیط زیست روبه رو است.

قرآن می فرماید: «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصِ الْمَنِّ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ»؛(۲) ما آل فرعون را به جهت مقابله با حضرت موسی علیه السلام چند سال به چند سال به طور متناوب، به انواع قحطی ها گرفتار کردیم و بهره های آن ها را از طبیعت کم نمودیم شاید که بیدار شوند و از مقابله با پیامبر خدا دست بکشند.

آیه ی فوق می رساند که بین عقاید و اعمال فاسد و عدم آبادانی طبیعت رابطه برقرار است. این طور نیست که خداوند اجازه دهد هر فرهنگی با هر فکر و عملی در نهایت به نتیجه ای که به دنبال آن است برسد. بلکه فقط آن هایی می توانند در بستر عالم هستی به نتایج کار خود دست یابند که

ص: ۱۳۳

---

۱- «تشیع و انتظار» از محمدتقی خلیجی ص ۱۲۰، چاپ پنجم، نشر پیام اسلام، قم ۱۳۸۱.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۳۰.



عالم را به عنوان بستر تعالی معنوی خود انتخاب کرده باشند، زیرا در نظام حق فقط عقاید و اعمال حق به بار می نشیند و صاحب آن در زندگی خود ناکام نخواهد ماند.

علت قحطی های متناوب نظام فرعونى تنبلی یا نداشتن ابزار مناسب نبود تا بتوانند با تکنیک پیشرفته تر جبران کنند، علت قحطی های متناوب، اعتقادات فاسد و اعمال آلوده به گناه بود و خداوند خواست آن ها متوجه این امر بشوند که نظام تکوین با عالم تشریح هماهنگ است و اگر عقیده ای حق باشد، عالم تکوین برخوردی هماهنگ با صاحبان آن عقیده دارد، و از آن طرف خداوند اجازه نمی دهد هر کس با هر عقیده ای در این عالم زندگی کند و در نهایت نیز به نتیجه مطلوب خود برسد.

این یک نوع خودفریبی است که گمان کنیم با اسلام سکولار شده می توان به بهانه ی داشتن مدرن ترین تکنولوژی، فرهنگ غربی را بر مناسبات جامعه حاکم کرد و به رحمت الهی نیز امیدوار بود.

خداوند چشم ما را به این پیام بزرگ قرآنی بینا کند تا هم خود را درست بیاییم و هم بتوانیم آینده نظام غربی را درست تحلیل کنیم.

«والسلام علیکم ورحمہ اللہ وبرکاتہ»

ص: ۱۳۴

جلسه ششم: غفلت غرب از حقایق کلی

اشاره

ص: ۱۳۵



«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (۱)

آنچه شما به جای خدا می پرستید جز نام هایی چند نیستند که شما و پدرانتان آن ها را نامگذاری کرده اید و خدا دلیلی بر حقانیت آن ها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را پرستید. این است دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی دانند.

### راه عبور از تاریخ ظلمانی

وقتی به آیه مذکور بنگریم متوجه می شویم حضرت یوسف علیه السلام عملاً با این آیه راه کار ساختن تاریخ توحیدی را به بشریت پیشنهاد فرموده و راه عبور از تاریخ ظلمانی شرک را نیز روشن کرده اند. از آن جایی که بشر جدید در بحران تفکر غفلت از توحید حقیقی گرفتار شده، هر تلاشی در این شرایط بحرانی انجام دهد بن بست ها را اضافه می کند، در حالی که با توجه به آیه مذکور درمان حقیقی بحران موجود بازگشت به توحیدی

ص: ۱۳۷

است که انبیاء متذکر آن بوده اند. توحید به مثابه هدف، راهی است که انبیاء مطرح می فرمایند و با «مرگ آگاهی» و «ترس آگاهی» و «دل آگاهی» همراه است. در آن نگاه نه تنها مرگ برای انسان دروازه مخوف و ترسناکی نیست بلکه چیزی است کنار زندگی که دائم باید متذکر آن بود، و نه تنها بی غمی را بر نمی تابد، بلکه خوف از جلال و شکوه الهی سراسر شخصیت انسان را به ادب بندگی دعوت می کند، و نه تنها با نظر به عالم حس، نظر به عالم معنا دارد، بلکه این نظر را با دل آگاهی و «علم حضوری» همراه می کند تا شرایط اُنس با حق برای بشر فراهم گردد.

امیدوارم با توجه به مباحثی که در جلسات گذشته انجام شد روشن شده باشد که تنها راه برون رفت از ظلمات دوران مدرنیته بازگشت به توحید است، البته به شرطی که آن توحید خودش یونان زده و غرب زده نباشد، بلکه به واقع توحید محمدی صلی الله علیه و آله باشد. انسان غرب زده حتی اگر از خدا هم سخن می گوید خودش محور عالم است و همه چیز را به خود برمی گرداند، چنین خدایی عامل نجات نیست. باید خدایی ماوراء خدای ارسطو در یونان قدیم، و خدای کانت در غرب جدید، به صحنه زندگی بیاید، خدایی که در «الله اکبر» رزمندگان ظاهر گشت، و با چنین خدایی ظلمات دوهزار و پانصد سال پادشاهی را زدودند. چنین خدایی فرهنگ غرب را هم، از صحنه تاریخ معاصر پاک می کند و نقشی که در خاطره ها پیدا کرده و تمام خیال بشر مدرن را اشغال نموده، چون دودی به هوا می فرستد، توحیدی که با «الله اکبر» به میان می آید، دیگر در آن نفس اماره «اکبر» نیست.

عرض شد اگر توحید الهی در قلب ما جلوه لازم را نداشته باشد، صور و همیه بر قلب و روان ما حاکم می شود و در رویارویی با فرهنگ غربی - که تماماً صورت جواب گویی به نفس امّیاره و صورت های وهمی انسان ها است - تحت تأثیر قرار می گیریم.

مثل ما در رابطه با دنیای مدرن مثل کسی است که باید قبل از وارد شدن در دریای عمیق به خوبی شناگری آموخته باشد و گرنه در چنگال امواج سهمگین آن دریا گرفتار گشته و غرق می شود. از همین رو تأکید می شود باید به توحیدی ناب رسیده باشیم و بر چنین توحیدی تأکید کنیم تا در رویارویی با فرهنگ غرب در راه نمانیم و مقهور آن نگردیم. دلیل این که عرض می کنم بدون توحید ناب تحت تأثیر روح غربی قرار می گیریم، تأثیری است که سایر ملل ناخواسته در رویارویی با غرب، از غرب گرفته اند و به جای این که بتوانند از تکنولوژی استفاده کنند روح غربی به عنوان میهمانی ناخوانده و غیر هماهنگ با روح جامعه، وارد جامعه ی آن ها شده است. آیا این همه وسایل عیاشی در کشورهای عربی جهان اسلام با کاباره های آنچنانی در سطح عمومی جامعه قبل از ورود روح غربی در آن کشورها به چشم می خورد؟ توحید اسلامی با منظری که اهل البیت علیهم السلام مطرح می فرمایند آنچنان نورانی است که نه تنها ظلمات این قبیل اعمال را می نمایاند، بلکه روحیه تنفر از آن ها را نیز در انسان شکل می دهد.

## روح جزء نگری غربی

وقتی روح توحیدی شناخته شد و جان و روان جامعه به آن منور گشت متوجه می شویم با فرهنگ غربی هرگز نمی توان به بشر خدمت کرد. چه بسا افرادی که با غفلت از بصیرت توحیدی، با ایجاد زمینه برای تحقق فرهنگ غربی، تصور می کنند به جامعه خدمت می کنند، غافل از آن که روح سکولاریسمی غربی کار را به لائیزاسیون و پشت کردن به توحید می کشاند و ملت را سرگردان و پریشان حال می کند. به قول معروف:

عطای

بزرگان و ابر بهار

بیارند

جایی که ناید به کار

فرهنگ غربی هر جا پا گذاشت بر خلاف ظاهر، بی برکتی به همراه آورد و مناسبات بین انسان و بستر طبیعی زندگی را به هم زد و انواع بیکاری ها گریبان جامعه را گرفت. این به ذات فرهنگ غربی برمی گردد، به همین جهت خود غرب با آن همه تلاشی که در استعمار سایر ملت ها انجام می دهد، تا خود را سر پا نگه دارد، در بحران گرفتار است. روح غربی خصلت کُل نگری را که در بینش توحیدی هست از دست داد و با روحیه ی جزء نگر خود با عالم و آدم برخورد کرد و متوجه نشد حکم کلی این عالم چیست. داستان دیدن فیل در تاریکی که مولوی در مثنوی آورده نمونه خوبی است برای توصیف نگاه غربی و روح جزءنگری آن. مولوی می گوید:

پیل

اندر خانه ی تاریک بود

عرضه

را آورده بودندش هنود

از

برای دیدنش مردم بسی

اندر آن

ظلمت همی شد هر کسی

دیدنش

با چشم چون ممکن نبود

اندر آن

تاریکی اش کف می بسود

ص: ۱۴۰



آن

یکی را کف به خرطوم اوفتاد

گفت

همچون ناودان است این نهاد

آن

یکی را دست بر گوشش رسید

آن

بر او چون باد بیزن شد پدید

آن

یکی را کف چو بر پایش بسود

گفت

شکل پیل دیدم چون عمود

آن

یکی بر پشت او بنهاد دست

گفت خوداین پیل

چون تختی بده ست

همچنین

هر یک به جزوی کو رسید

فهم

آن می کرد و بر آن می تنید

از

نظر که گفتشان شد مختلف

آن

یکی دالش لقب داد این الف

در

کف هر کس اگر شمعی بدی

اختلاف

از گفتشان بیرون شدی

چشم حس همچون کف دست است و بس

نیست

کف را بر همه ی آن دست رس

پیام بزرگ این داستان این است که اگر با چشم جزء نگر، هر یک از اجزاء عالم را بنگرید این طور نیست که بتوانید بر کل عالم احاطه پیدا کنید و تصور صحیح از عالم به دست بیاورید، برای دیدن کلیت هر چیزی بصیرت نیاز است و نه بصیر. بصیرت با بینش توحیدی به دست می آید. همان بصیرتی که آن پیرمرد بسیجی مقلد امام خمینی «رضوان الله علیه» به دست آورد، ولی روشنفکری که می خواهد با ملاک های غربی عالم را ارزیابی کند به دست نیاورد و به دست نمی آورد. در بینش توحیدی نظرها متوجه سنین جاری در هستی می شود ولی در نگاه جزئی نگر انسان ها مشغول حادثه ها می گردند، بدون آن که بتوانند قاعده هایی را که این حادثه ها مدیریت می کنند، بشناسند.

این ساده نیست که شعار اصلی رسول خدا صلی الله علیه و آله عبارت بود از: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا»؛ یعنی رستگاری و آزادشدن از ظلمات زمانه به بینش توحیدی برمی گردد و این که متوجه باشی اراده واحدی تمام عالم را

ص: ۱۴۱

مدیریت می کند و نقش تعالی بخشی دارد. وقتی متوجه چنین نوری در عالم شدی، دیگر رستگار خواهی شد و حادثه ها تو را نمی رباید و مرعوب نمی کند. حالا همه ریزه کاری های تاریخ را هم نمی دانی، ندان، از نقشه های ریز سرویس های امنیتی هم خبر نداری، نداشته باش، کلیت قضیه در نزد توست. مثل قرآن که زاویه های ریز فرهنگ فرعون را باز نمی کند ولی با طرح کلی آن فرهنگ ما را متوجه ناکامی آن فکر و فرهنگ می نماید تا متوجه برکت و کارآمدی فرهنگ توحیدی باشیم.

بصیرت توحیدی ما را متوجه سیر تاریخ به سوی دولت کریمه حق می نماید و این که فرهنگ ظلمانی به ظاهر همه گیر شده ی غرب، را دولت مستأجل بدانیم و یک لحظه نظر خود را به وعده خدا و حاکمیت انسان کامل به جایی دیگر معطوف نداریم. چنین توجهی نه تنها هیبت روح غربی را فرو می ریزد، بلکه قوت ادامه راه برای رسیدن به هدف متعالی را در ما صد چندان می کند.

### **ارتباط طبیعت با عقیده ی توحیدی**

انسان موحد با نظر به روح توحیدی، «عالم» دار می شود و در این حالت زشتی بی عالمی انسان مدرن را احساس می کند، که چگونه همه وقار و سکینه و حکمت خود را از دست داده است و چون ملخ های سرگردان هر دم بر چیزی جست و خیز می کند و دیگر هیچ وطنی و سُکنایی برای خود باقی نگذاشته است.

قرآن به عنوان اصیل ترین تفکر توحیدی علاوه بر این که به انسان ها بینشی اصیل ارزانی دارد، روش رسیدن به هدف را نیز می نمایاند. هم آموزش می دهد که چگونه بیندیش تا با واقعیات و حقایق مرتبط باشی و نه با خیالات و وهمیات، و هم دستور می دهد چگونه عمل کن که درست عمل کرده باشی و گرفتار پوچی در کارها نگردی یعنی هم توحیدی فکر کردن و هم توحیدی عمل نمودن را در اختیار انسان ها قرار می دهد. در چنین شرایطی است که نظام هستی با ما هماهنگ خواهد بود و ما گرفتار بی برکتی طبیعت نخواهیم شد تا مجبور باشیم با ماشین های غول آسا برای بهره برداری از طبیعت به جنگ طبیعت برویم، در نهایت هم بدون هیچ بهره ای، طبیعت و محیط زیست را تخریب کرده و در نتیجه خداوند از طریق «نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ»، تقلیل یافتن بهره ها، انتقام خود را از ما بگیرد.

آن فرهنگی که اصرار دارد در امور اجتماعی نباید عقاید دینی وارد شود و جامعه را باید خرد جمعی مدیریت کند، با همین طرز فکر تصور می کند عقیده نباید در برخورد با طبیعت دخیل باشد. ولی درست بر همان اساس که اگر روح قناعت و سادگی در ما نباشد و با روح زیاده خواهی با طبیعت برخورد کنیم، طبیعت با ما مقابله می کند و عملاً رابطه ما با محیط زیست دچار بحران می شود، عیناً وقتی عقیده توحیدی در نظام اجتماع دخالت نکند، اجتماع دچار بحران می گردد و دیگر بستری برای زندگی و متعالی شدن نخواهد بود. تحت تأثیر فرهنگ غربی، فکر کردیم ما در اعمال عقیده خود و انجام عمل آزادیم و اجتماع و طبیعت نسبت به

هر عقیده و عملی خنثی است و بدون فکر و ذکر الهی در هر جا هر طور خواستیم می توانیم تصرف کنیم.

قرآن می فرماید: چون انبیاء وارد تاریخ اقوام آلوده به شرک و غفلت شدند، شرایط را جهت تغییر ساحت آن ها فراهم کردیم، تا مردم متوجه سنن جاری در هستی بگردند و از روحیه خودمحوری آزاد شوند و نقش خدا را در مناسبات بیابند و با ارتباط با او و تضرع، مسیر حوادث را تغییر دهند: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَوْمِهِ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ»؛ (۱) و سنن الهی بر این جاری است که در هیچ شهری پیامبری نفرستادیم مگر آنکه مردمش را به سختی و رنج دچار کردیم تا مگر به زاری در آیند.

چنان چه ملاحظه می فرمائید در آیه می فرماید: «لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ»؛ شاید در دل سختی ها و جنگ های که برایشان پیش می آوریم به تضرع با پروردگارشان در آیند و از روحیه قبلی آزاد شوند و نظر خود را به حضرت احدیت معطوف دارند، خلاصه پس از طرح توحید توسط انبیاء و پدید آمدن شرایطی سخت، امید بود که برگردند و با زدودن نقش های دوران شرک از خاطرشان، نقش الهی را جایگزین کنند و لذا بعد از آن سختی برای امتحان آن ها شرایط را تغییر دادیم و راحتی و رفاه را فراهم نمودیم.

ص: ۱۴۴

«ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»؛ (۱)

آنگاه به جای سختی، راحتی را قرار دادیم به طوری که شرایط قبل را فراموش کردند، و به جای آن که ضَرَّاء و سَرَّاء را از ناحیه ی حق بدانند، گفتند عادت روزگار چنین است و به پدران ما هم رنج و سختی می رسیده است، و امتحان الهی را انکار کردند. پس در حالی که نفهمیدند از کجا ضربه خوردند به ناگاه آنان را گرفتیم.

در شرایط رفاه جامعه حتی با حضور فرهنگ انبیاء، همان خاطرات آلوده دوباره میدان گرفت، تا آن جایی که سختی ها و جنگ را یک اتفاق قلمداد کردند - مثل اتفاقاتی که در گذشته برای پدرانشان پیش می آمده- نه تنها از آن توحید و آن سختی ها و چگونگی مدیریت آن ها توسط خدا و شکل رفع و دفع آن ها هیچ نتیجه ای نگرفتند، بلکه منکر این همه روشنگری و حقیقت نمایی نیز گشتند و لذا در آخر آیه فرمود حال که این ها نشان ندادند شایسته برگشت به توحید هستند و حجت نیز بر آن ها تمام شد «فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»؛ آن ها را به طوری که غافل گیر شوند، از آن راهی که پیش بینی نکرده بودند، گرفتیم و آن ها نفهمیدند چه بر سرشان آمد زیرا در رابطه با نقطه ضعفی که خداوند از آن جا آن ها را گرفت، برنامه ریزی نکرده بودند. چون نفهمیدند آن جنگ و سختی از طرف خدا بود، با رسیدن به راحتی و رفاه بی باکانه در دنیا افتادند و سنت های امتحان الهی را نیز منکر شدند و گفتند این ها سابقه تاریخی

ص: ۱۴۵

۱- سوره اعراف، آیه ۹۵.

دارد. سپس قرآن در ادامه می‌فرماید: اگر این ملت‌هایی که گرفتار بحران و نابودی شدند، به برنامه توحیدی روی می‌کردند نه تنها آخرت و ابدیت خود را آباد کرده بودند، دنیای آن‌ها نیز آباد می‌شد. «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ (۱) و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم ولی رهنمودهای توحیدی انبیاء را تکذیب کردند، پس به جهت آنچه کردند آنان را گرفتیم.

چنانچه ملاحظه می‌فرمایید در آیه اخیر می‌فرماید رمز سقوط تمدن‌های گذشته به عمل خودشان بر می‌گردد، آن‌ها چون عنصر نبوت و معنویت را تکذیب کردند پیرو آن، نوعی خاص از زندگی را پیشه کردند که منجر به آنچنان هلاکت‌ها می‌شد. «وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ ولیکن سخن توحیدی انبیاء و اصالت دادن به ایمان و تقوا را تکذیب کردند، پس ما آن‌ها را به سبب آنچه خودشان برای خودشان پدید آوردند، گرفتیم و هلاک کردیم.

### روح غربی؛ کینه تیزی با انبیاء

شاید در طول تاریخ، تمدنی مثل فرهنگ غرب نداشته باشیم که به کلی عنصر معنویت و ایمان را منکر باشد و نه تنها منکر که به جنگ آن آمده باشد، تا دامن زدن به میل‌های نفس‌آماره را به عنوان یک ارزش

ص: ۱۴۶

جلوه دهد. در گذشته هم گناه و فساد بوده ولی فرد در عین انجام گناه، پذیرفته بود که گناهکار است و گناهکاری خود را نمی پذیرفت، هر چند انجام می داد. ولی در فرهنگ غربی گناهکاری تئوریزه شده و به عنوان یک نوع از زندگی مطرح است. تربیت شده ی فرهنگ غربی اساس را در نپذیرفتن هر گونه سخن معنوی گذاشته، و نه تنها به دنبال اندیشه معنوی نیست، بلکه در صدد سرکوب کردن آن است، یعنی زمان «نقمت» بر او حاکم است نه زمان «لطف الهی». زمانی است که سراسر روح غربی را کینه توزی نسبت به اولیاء الهی فرا گرفته است.

بشر مدرن از نظر نسبت داشتن با عالم معنا بدترین بشر است، و حاصل تربیت آن، روحیه ی عنادگونه ای است که تحصیل کرده هایی که در ظلّ فرهنگ غربی تربیت شده اند با معنویت و عبودیت دارند.

برای اصلاح امور ابتدا باید انسان ها متذکر روحی شوند که قرآن متذکر آن است - و نمونه آن را در چند آیه ای که گذشت ملاحظه فرمودید- تا روح انسان ها نسبت به معنویت، حالت عناد خود را از دست بدهد و متوجه نقش عالم معنا در مناسبات عالم ماده باشد و از این طریق خود را بپاید. در آیه فوق فرمود ریشه هلاکت تمدن ها به حساب نیاوردن ایمان و تقوا در زندگی شان بود، در عمل شعارشان آن بود که برای ما مؤمن و غیر مؤمن فرق نمی کند، برای ما توسعه مهم است، و تأکید بر عدالت را توهین به سرمایه داران بزرگ پنداشتند. در حالی که آیه می فرماید برکات آسمان و زمین در اختیار کسانی قرار می گیرد که بر ایمان و تقوا تأکید دارند و به عدالت که یکی از جلوه های تقوا است، اهمیت می دهند.



باید متوجه باشیم جهان از آن خداوند است و به اذن او و به روشی که او فرمان داده است می توان در آن تصرف کرد، و نیز باید متوجه بود پروردگار ما برای پروراندن ما در راستای متعالی شدن، ما را خلق کرده و زمین و عالم را در اختیار ما قرار داده است، و لذا به هر کدام از نکات فوق بی توجهی کنیم با بحران روبرو خواهیم شد. اگر با تحریکاتی که نفس امّاره در ما ایجاد می کند با طبیعت برخورد کنیم و یا اگر به جای متعالی شدن معنوی در زندگی دنیایی، در خوش گذرانی صرف زندگی کنیم، در هر دو صورت به نتیجه ای مطابق برنامه ای که خود برای خود ریخته ایم نمی رسیم.

### حضور همه جانبه ی خداوند و غفلت بشر جدید از آن

وقتی تصور ما نسبت به چگونگی رابطه ی خدا با مخلوقاتش اصلاح شد، می فهمیم بی نتیجه شدن برنامه هایی که به قاعده بالا- پشت کرده، چگونه واقع می شود. از آن جایی که مخلوق عین ربط به خالق است، بنابراین عالم و آدم همواره در قبضه ی خداوند هستند، رابطه خدا با مخلوقاتش مثل رابطه ما با صور ذهنیه مان است که آن صور تماماً در قبضه اراده ما می باشند. خلقت خداوند مثل کار بنا نسبت به ساختمان نیست که آجر و شن و سیمان را جمع می کند و شکل می دهد، بلکه خداوند وجود مخلوق را به مخلوق می دهد، مثل همان صور ذهنیه که ما با یک اراده آن را در ذهن خود ایجاد می کنیم، این طور نیست که اجزاء آن را جمع کنیم، به همین جهت هم با اراده ای دیگر آن صور را می توانیم تغییر دهیم.

حضور و تصرف خدا در عالم حضوری لطیف است، چون عالم در عرض خدا نیست، همان طور که صور ذهنیه شما در عرض شما نیست، و لذا تغییر صور ذهنی، مثل تغییری نیست که شما در پدیده های بیرون از ذهن خود ایجاد می کنید که در موقع تغییر آن ها باید در عرض آن ها قرار گیرید و در آن ها تصرف کنید، در مورد تغییر صور ذهنی، به صورتی خیلی لطیف فقط کافی است اراده کنید تا آن صور تغییر کند، اراده شما برای تغییر همان، و تغییر همان.

اگر عقیده و عمل ما مطابق حق نباشد خداوند ما را به دست خودمان می گیرد. فرعون تصور می کرد در حال تعقیب قوم حضرت موسی علیه السلام است، خوشحال هم بود که آن ها به طرف رودخانه نیل حرکت می کنند که هیچ راه گریزی ندارند، غافل از این که او با آن همه شتاب، به سوی محل غرق شدن خود و لشگریانش حرکت می کند. خداوند در آیه الكرسی می فرماید: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»؛ (۱) یعنی خداوند آن حقیقت یگانه ای است که در حیات مطلق و قیام مطلق است به طوری که هیچ سستی و چرت و خوابی او را نمی گیرد، چنین خدایی آسمان و زمین در قبضه وجود اوست، بدون آن که آن ها از خود وجودی استقلالی

ص: ۱۴۹

داشته باشند. حال با توجه به چنین حضوری برای خداوند در عالم، چه کسی می تواند نقشی داشته باشد مگر آن که خود خدا اجازه آن نقش را به او داده باشد، خدایی که آینده و گذشته همه مخلوقات را می داند و هیچ کس به علم او احاطه ندارد مگر به آنچه خود او بخواهد که بندگانش بدانند، کرسی و قدرت و احاطه او آسمان ها و زمین را در بر گرفته و در حفظ و مدیریت بر آن ها هیچ سختی برای او نیست، و او «علی و عظیم» است.

اگر به روح توحیدی آیه فوق توجه شود می فهمیم حضور خداوند در عالم، چگونه است و چگونه همه عالم در قبضه اوست و چرا باید به اذن خداوند در عالم عمل و تصرف کرد تا نسبت به نتایج کارمان ناکام نشویم.

بشر امروز با غفلت از حضور همه جانبه ی خدا، از حقیقت بزرگی محروم است و لذا از ارتباط با معنویات که دریچه های ارتباط با خدا است محروم مانده. بشری که معنویت و قیامت را فراموش کرد مهم ترین بُعد زندگی، یعنی حضور در ابدیت را فراموش می کند، چنین بشری زندگی را کوچه های بن بست می داند که از هر راهی برود به بن بست بر خورد می کند. چنین بشری مجبور است دلخوشی های دروغین برای خود بسازد تا از سردی زندگی خود که خود برای خود پدید آورده بکاهد. این همه سرگرمی که بشر جدید برای خود فراهم کرده آیا انعکاس محرومیت های معنوی نیست که می خواهد آن ها را نادیده بگیرد؟ و آیا تکنولوژی مدرن را مطلوب مطلق قرار دادن یک نحوه از عکس العمل محرومیت از عالم قدس نیست؟ بشر جدید تاوان پشت کردن به ساحت قدس را می دهد، چه

سود دارد اگر همه زمین برای ملتی گشوده شود ولی عالم قدس به روی او بسته گردد؟

## آفات غفلت از سنن الهی

وقتی انسان از رابطه تکوین با تشریح در عالم هستی غافل شد و گمان کرد نظام الهی نسبت به هر فکر و عملی بی تفاوت است، بدون رعایت هیچ محدودیتی به هر اقدامی دست می زند و تلاش می کند هر تصویری را که در خیال خود دارد در خارج از خیال صورت عملی بدان بپوشاند، تنها مانع عملی نشدن صورت های وهمی خود را نداشتن ابزار مناسب می داند و لذا اگر توانست ابزار مناسب آن را بسازد دیگر بدون هیچ فکری دست به اقدام می زند. با چنین روحیه ای ماشین های غول آسا و اسلحه های مخوف ساخته شد، تا به وسیله ی ماشین های غول آسا هر کار خواستند در تغییر نظام طبیعت انجام دهند و با اسلحه های مخوف هر ملتی را که خواستند نابود کنند. غافل از این که در اوج رسیدن به امیال خود، با سنن الهی روبه رو می شوند. روس ها هشتاد سال با تفکر الحادی شب و روز تلاش کردند تا ثابت کنند با نظام به اصطلاح سوسیالیسم می توان جهان را اداره کرد، در اوج امیدواری، همه چیز از هم گسست، تا آن جایی که بعضی از تئوریسین های آن فکر، خودکشی کردند، چون سقوط نظام مارکسیسم لنینیسم را مساوی سقوط همه افکار و عقاید خود می دانستند. فکر کردند با دیواری که بین آلمان می کشند می توانند مردم یک ملت را تقسیم کنند، ولی یک مرتبه همه چیز به هم خورد و دیوار برلین با همان ماشین های

ص: ۱۵۱

غول آسا تخریب شد. آمریکایی ها به امید اسلحه های مخوف ملت ضعیف و بدون هر گونه امکانات ویتنام را سرکوب کردند ولی در اوج ناباوری، در شرایطی که به اندازه برگ درختان جنگل های ویتنام بمب بر سر مردم ریختند، مجبور شدند شکست اسلحه های مخوف را بپذیرند و از ویتنام خارج شوند. باز به امید همان اسلحه ها بنیان گذاران اسرائیل به فکر اخراج مردم فلسطین افتادند و صدها هزار برابر بیش از مردم فلسطین گلوله و تانک و بمب به آن ها شلیک کردند، آن وقت در اوج امیدواری به تعیین قدس به عنوان پایتخت اسرائیل، انتفاضه اول همه تصوراتشان را بر باد داد، خون آشام ترین شخصیت های اسرائیلی مجبور شدند از نوار غزه عقب نشینی کنند. به امید احیاء آبروی از دست رفته در صدد بودند به جنوب لبنان حمله کنند و تا بیروت را اشغال کنند، اسارت دو سرباز اسرائیلی را بهانه کردند و حمله را شروع نمودند و شکست از حزب الله چیزی بالاتر از شکست اسرائیل را به بشریت گوشزد کرد و آن این که این تکنولوژی مدرن و اسلحه های مخوف نیست که تعیین تکلیف می کند، بلکه خداوند است که در جهان مدیریت خود را اعمال می نماید. در حادثه ی اخیر بحران اقتصادی آمریکا نیز روشن شد که نظام الهی نسبت به هر فکر و عملی بی تفاوت نیست. غفلت از این موضوع رضاخان ها و شازن ها و استالین ها و بوش ها و صدام ها و ... را به وجود آورد و باز به وجود می آورد، ما هم در زندگی فردی و اجتماعی به همان اندازه که از این قاعده غافل باشیم تصمیماتی می گیریم که در نهایت با ناکامی و شکست روبه رو می شویم. شاخص ترین تفکر غربی همین نکته است که

متوجه نیست بین نظام تکوین و نظام تشریح رابطه هست و عالم هستی نسبت به هر فکر و هر عمل بی تفاوت نمی باشد.

## روحیه ی یهودی گری و فرهنگ غرب

این که به راحتی هر ماشینی را می سازند و به عواقب زیست محیطی آن فکر نمی کنند و سعی می شود هر روز با اسلحه های مخوف تر ملت ها را مرعوب کنند، به جهت غفلت آنها از حضور سنن الهی در هستی است. فکر کردند خداوند فقط جهان را خلق کرده و به دست انسان داده است تا هر طور خواست در آن تصرف کند و حالا بازنشسته شده است. چنین تفکری ریشه در یهودی گری دارد، یهودیان معتقدند خداوند جهان را در شش روز ساخت و روز هفتم به استراحت پرداخت و دیگر رابطه او با جهان قطع است، خداوند می فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالَّذِينَ بَيْنَهُمُ الْعِدَاةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»؛ (۱) و یهود گفتند دست خدا بسته است دست های خودشان بسته باد و از رحمت خدا دور شوند به سبب آنچه گفتند، بلکه هر دو دست او گشاده است، هر گونه بخواهد می بخشد و قطعا آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو فرود آمده بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود و تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکنیم، هر بار که

ص: ۱۵۳

آتشی برای پیکار برافروختند خدا آن را خاموش ساخت. و در زمین برای فساد می کوشند و خدا مفسدان را دوست نمی دارد.

خداوند در آیه فوق روحیه ی یهودی گری را لعنت می کند، روحیه ای که طوری رابطه خدا و مخلوق را تعریف و تحلیل می کنند که متوجه عین ربط بودن مخلوق در رابطه با خالق خود نیست. یهود رابطه خدا و مخلوق را مثل رابطه بنا و ساختمان گرفته، نه مثل رابطه انسان و صُور ذهنی. خداوند در مقابله با آن فکرِ غلط می فرماید: «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ»؛ (۱) قدرت خداوند محدود نیست و هر طور اراده کند فیض خود را می رساند. بنا به فرمایش علامه طباطبائی «رحمه الله علیه»؛ چون یهود معتقد بودند تورات نسخ نمی شود و همواره توراتِ خود را به رخ بقیه می کشیدند، نزول قرآن موجب طغیان و کفر بیشترشان شد، در حالی که این کفر و طغیان از طرف خدا، ابتدایی نیست بلکه ریشه در شخصیت خودشان دارد. این آیه می رساند که یهود تا قیامت باقی است و کینه و دشمنی آن ها همچنان ادامه دارد، هر چند هر وقت آتشی جهت مبارزه با مسلمین به پا کنند خداوند آن را خاموش می کند. در آخر آیه شخصیت یهود را ترسیم می کند که علاوه بر آن که از نظر فکری و عقیدتی، عقیده ای باطل و غلط نسبت به خدا و نوع حضور خداوند در هستی دارند، از نظر عملی هم ملتی هستند که در زمین فساد به راه می اندازند و به همین جهت مورد رحمت خداوند نیستند و به سامانی نمی رسند.

ص: ۱۵۴

وقتی متوجه شدیم یهود با جداشدن از تورات اصیل در عقیده و عمل چه روحیه ای پیدا کردند، و وقتی متوجه شدیم پس از ظهور حضرت عیسی علیه السلام که برای تصحیح دین بنی اسرائیل آمده بودند، چگونه یهودیت در مسیحیت نفوذ کرد و آن دین را نیز تحت تأثیر خود قرار داد، برایمان روشن می شود چرا عنان تفکر مسیحیت در اختیار تفکر یهودی است. نفوذ یهودیت در دین حضرت مسیح علیه السلام تا آن جایی است که وقتی در قرن چهارم دین مسیحیت به اروپا می رسد، توسط یک یهودی به نام «فیلون» این کار انجام می شود. با توجه به این نکات می فهمیم چرا خداوند در بسیاری موارد یهود و نصاری را در یک موضع می بیند و یک برخورد با آن ها دارد.

دقت در آیات الهی نشان می دهد که خداوند خطر نزدیکی به یهود و نصاری را برای مسلمین خطر بزرگی می داند و به شدت ما را از آن نهی می کند به طوری که علامه طباطبائی «رحمه الله علیه» می فرمایند؛ بعد از نهی از شرک، نهی ای به شدت نهی از نزدیکی به یهود و نصاری در قرآن نیامده است.



قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»؛ (۱)

ای مؤمنان به یهود و نصاری اعتمادی همراه با محبت نداشته باشید، و محبت آن ها را در دل خود جای ندهید، آن ها خودشان نسبت به هم محبت و ولایت متقابل دارند و در بین خودشان بعضی ولی بعض دیگرند، و با همه فاصله ای که دارند علیه شما متحد می شوند و به شما نمی گروند و خودشان را رها کنند. هرکس به آن ها محبت داشته باشد از آن هاست - در واقع با این محبت، روح و روحیه انسان با آن ها یکی می شود- و همچنان که آن ها ظالمنند و خداوند هدایتشان نمی کند آن هایی هم که محبت یهود و نصاری را در دل پروراندند به راه هدایت نمی روند و به مقصدی که می خواهند نمی رسند. در ادامه می فرماید: «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَوْا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ»؛ (۲)

می بینی آن هایی که در قلبشان بیماری عدم هدایت واقع است و به همین جهت ظالم ماندند، در جهت نزدیکی به یهود و نصاری سرعت می گیرند و می گویند: می ترسیم در اثر جدایی از آن ها به ما گرفتاری برسد و بدین شکل محبت خود را به

ص: ۱۵۶

۱- سوره مائده، آیه ۵۱.

۲- همان، آیه ۵۲.

یهود و نصاری توجیه می کنند، امید است با رسیدن فتح و یا امری از جانب خداوند، پشیمان شوند و دروغ شان بر مؤمنین آشکار شود. این ها در دل شان خاموشی اسلام را پنهان کرده بودند تا بتوانند با ارتباط با یهود و نصاری و نابودی تفکر اسلامی مانعی برای شهوات دنیوی خود نداشته باشند، و وقتی فتحی نصیب مسلمان ها شد افسوس می خورند.

خداوند فرمود: «بیمار دلان، در جهت محبت به یهود و نصاری سرعت می گیرند» بیمار دل کسی است که از سلامت فطری خارج شده و از اخلاص و توحید بیرون آمده باشد و به همین جهت گفته اند؛ بیماری دل باعث می شود که انسان با هر بادی بجنبد و با هر سختی از مسیر توحیدی خود به شک فرو رود، لذا چون در جای دیگر فرمود: منافقان قلب شان مرده است، منظور از این بیمار دلان منافقان نیستند بلکه همان مسلمانان بی تفکرِ ظاهریین می باشند. سپس ادامه می دهد: «وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهْؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ»؛ (۱)

آنگاه که فتح رسید، مؤمنان به سست ایمانان بیمار دل گویند: آیا این یهود و نصاری همان هایی هستند که سوگند های سخت خوردند که با شما باشند؟ کارها و تلاش های این محبت ورزان به یهود و نصاری، همه هدر رفته و زیان کار شدند.

ص: ۱۵۷

در ادامه می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدَّ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ (۱) ای مؤمنان (بدانید) کسی که از دوستی مؤمنین به دوستی یهود و نصاری بر گردد، به زودی خداوند عده ای را به جای آن ها می آورد که محبت شان متعلق به خداوند است و دشمنیشان به یهود و نصاری، آن ها به خاطر خداوند نسبت به مؤمنین فروتن و نسبت به کافرین بی اعتنا و گردن فرازند، و خداوند که یاور حقیقی دین است دوست داران یهود و نصاری را که ظاهراً مسلمانند، می برد و چنین مؤمنانی را می آورد که در راه خدا قیام می کنند و خداوند در این قیام که برای یاری دین است کمک شان می نماید و از اوصاف آن ها این که هیچ نگران نیستند که کسی در راه احیاء دین و قیام برای دین سرزنش شان کند و با نظام ارزشی خودش بخواهند حرکت آن ها را ارزیابی کنند، این روحیه و قیام، فضل الهی است که به هر کس خواست می دهد - مسلم به کسانی می دهد که قصدشان تماماً قیام برای خدا باشد- و خداوند واسع و علیم است.

### ارتداد فکری در جامعه ی اسلامی

حضرت علامه طباطبایی «رحمه الله علیه» در تفسیر المیزان در ذیل چهار آیه فوق بحث مفصلی دارند که خلاصه آن عبارت است از:

ص: ۱۵۸

«قرآن به چیزهایی تأکید می کند که اگر انسان مواظب نباشد عوامل و شرایط موجود دست به دست هم داده مسلمین را به پرتگاه سقوط می کشاند، قرآن به محبت به اهل البیت علیهم السلام دستور داده و در آن تأکید و مبالغه نموده ولی بعدها چنان ستم هایی به اهل البیت نمودند که اگر واقعاً از طرف قرآن مأمور بودند به اهل البیت علیهم السلام ستم کنند بیش از آنچه کردند نمی توانستند بکنند. یعنی خداوند مردم را به آنچه محبت به آن ها موجب سعادتشان بود دعوت کرد و آن ها عکس آن عمل کردند، و از طرف دیگر مسلمانان را از دوستی کفار و اهل کتاب نهی نمود و آن ها درست عکس آن عمل کردند و هیچ نهی ای در هیچ یک از موارد شرعی مثل نهی از دوستی کفار و اهل کتاب تشدید و تأکید نشده است، در حدی که ملاحظه می کنید در سوره مائده آیه ۵۱ فرمود: «هر که با آن ها دوست است از آن هاست». و در سوره آل عمران آیه ۲۸ باز همین سخن را با مضمونی دیگر فرمود. (۱)

وقتی امر به معروف که حافظ سیره و سنت پیامبر و ائمه علیهم السلام است مختل شود، شعائر عمومی و جلوه های اجتماعی سقوط نموده، سیره کفار به جایش می نشیند و پایه های خود را محکم می کند، تمام چیزهایی که اجتماع مسلمانان را احاطه نمود و امروز در بین ما جاری است همان هایی است که از کفار گرفته ایم، این که در آیه مورد بحث می فرماید: کسانی را

ص: ۱۵۹

---

۱- در سوره آل عمران، آیه ۲۸ می فرماید: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»؛ مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان به دوستی بگیرند و هر که چنین کند در هیچ چیز او را از دوستی خدا بهره ای نیست مگر اینکه از آنان به نوعی تقیه کند و خداوند شما را از خود می ترساند و باز گشت [همه] به سوی خداست.

می آورد که هم آن ها خدا را دوست دارند و هم خدا آن ها را... شما امروز عکس آن را می بینید به طوری که ما یهود و نصاری - که امروز در غرب تحت تأثیر یهود تجلی کرده- را دوست داریم، ما خدا را دوست نداریم که در مقابل کفار ذلیل و بر مؤمنین سرکش هستیم، از جهاد در راه خدا هراس داریم و از هر سرزنی که از طرف آن ها به ما شود، جا می خوریم. این همان است که در سوره مائده آیه ۵۴ خداوند می فرماید: «اجتماع مؤمنین مرتد می شود». یعنی به جای علاقه به خدا علاقه به یهود و نصاری پیدا می کند، ارتداد در این آیه یعنی برگشتِ محبت آمیز به یهود و نصاری، یعنی گرایش قلبی به آن ها، که خدا آن را به منزله کفر می داند، می گوید مردمی را می آورد که خدا آنان را دوست دارد... و از سرزنش ملامت گری نمی هراسد. و صفاتی را برای آن ها برشمرده که در عده قلیلی از مردم اجتماع ما موجود است».

ما برای نجات خود از فرهنگ ظلمانی غرب می توانیم به همین چهار آیه از سوره مائده تمسک بجوئیم که خلاصه آن عبارت بود از :

۱- عدم محبت و اعتماد به یهود و نصاری که شاخصه ی امروزین آن فرهنگ غرب است، با همان تصویری که یهود از عدم قدرت تصرف خدا در عالم و آدم دارد.

۲- عدم نگرانی از ضرری که فکر می کنیم با بریدگی از یهود و نصاری برای ما پیش می آید.

۳- امیدواری به فتح و رحمت خدا در ازاء عقیده توحیدی و عمل الهی، در مقابل تهدید های غرب.

۴- ارزش گذاری به مؤمنین و بی اعتنائی به ارزش های غربی و دوستان آن ها.

۵- زنده نگه داشتن عشق الهی در قلب خویش و جامعه، و تلاش برای این که نگذاریم محبت به خداوند در ما خاموش شود.

۶- تقویت روحیه قیام در خود برای یاری دین خدا.

۷- عدم نگرانی از ملامت فرهنگ ها و تفکرات غیر دینی در راه ایجاد حیات و روش دینی.

### **تفاوت غرب با مسیحیت**

در آخر لازم است خدمت عزیزان عرض کنم که نباید روحیه مسیحیت موجود را با بعضی از آموزه های حضرت عیسی علیه السلام که بعضی از مسیحیان به صورت فردی از آن ها متأثرند اشتباه کرد و تصور نمود باید نقد غرب را از نقد مسیحیت جدا کرد. آری در تحلیل عقلی مسیحیت یک چیز است و غرب چیز دیگر و به ظاهر غرب موجود با پشت کردن به مسیحیت مطرح در قرون وسطی شکل گرفت. ولی با تحلیل دقیق تر روشن می شود که مسیحیت قرون وسطی در درون خود عنصر جسمانی کردن حقایق معنوی را از یهودیت پذیرفته، و این همه ی انحرافی است که یک دین می تواند پیدا کند. یهودیت معتقد است خداوند از آسمان پائین می آید و با پیامبرش کشتی می گیرد و یک بار زمین می خورد و یک بار

ص: ۱۶۱

هم پیامبر را زمین می زند و به آسمان بر می گردد. (۱) همین تفکر منجر می شود که مسیحیت معتقد شود خدا در عیسی حلول می کند و می شود مسیح، یعنی از آن جهت که پیامبر است، عیسی است و از آن جهت که تجسم خدا در زمین است، مسیح است. چنین مسیحیت یهودی زده در عمل نمی تواند راهی جز همان راهی را که یهودیت می رود، طی کند.

از طرفی اگر امروزه دانشمندان منتقد غرب و سیاستمداران منتقد صهیونیسم موضوع مسیحیت را از فرهنگ سکولاریته غرب جدا می کنند و موضوع یهودیت را از صهیونیسم دو موضوع می دانند، که البته در جای خود کار درستی است، اما نباید ما را از هویت کلی دشمنی مسیحیت و یهودیت نسبت به اسلام که قرآن از آن خبر می دهد غافل کند. آری در نقد غرب بعد از قرون وسطی می توان موضوع مسیحیت را از غرب جدید جدا کرد ولی بسیاری معتقدند آن نوع مسیحیت که از یک طرف تحت تأثیر یهودیت و از طرف دیگر تحت تأثیر یونان است، به نهایی جز همان فرهنگی که منجر به رنسانس شد - یعنی غرب جدید - نمی رسد زیرا بیش از آن که با آمدن مسیحیت، غرب مسیحی شود، مسیحیت غربی شد و در نتیجه آنچه ما امروز در غرب با آن روبه رو هستیم تمامیت چیزی است که می توان گفت ترکیب تفکر ارسطویی با کلیسا و روحیه یهودی گری است.

اگر به سخنان منتقدان بزرگی چون هایدگر در رابطه با ضعف های غرب و راه برون رفت از آن، دقت کنیم آن ها برای عبور از غرب چیزی

ص: ۱۶۲

---

۱- از این نمونه تحریفات را کتاب «اسلام آیین برگزیده» گردآوری کرده است می توانید به آن رجوع کنید.

را مدّ نظر دارند که عملاً فقط در تفکر حضوری و وجودی مکتب تشیع پیدا می شود مکتبی که تحت تأثیر ائمه علیهم السلام است و لذا حکمت خالده ای که در نظر بعضی از منتقدان به غرب مطرح است در عمل و به صورت کاربردی چیزی جز تفکر شیعه به عنوان مکتبی که معتقد است به امامی معصوم و حی و حاضر، نیست. و گرنه از نظر تئوری و تفکر انتزاعی حرف ها و توصیه های خوبی در همه مکتب ها مورد توجه است ولی آیا هیچ کدام توانستند به نحوه ای عملی مقابل روح غربی بایستند؟ آیا چین به عنوان مهد تفکر لائوتسه در عمل توانست راه و روشی جدای از فرهنگ غربی پیشه کند؟

فرهنگ غربی چیزی نیست که با عقاید فردی و یا توصیه های اخلاقی بتوان از آن عبور کرد، برای عبور از آن نیاز به مکتبی است که از همه جهات زنده و فعّال باشد و در یک مقایسه واقع بینانه چنین مکتبی جز اسلام، آن هم اسلامی که با امامی معصوم مدیریت شود، نخواهد بود. (۱)

«والسلام علیکم و رحمہاللہ و برکاتہ»

ص: ۱۶۳

---

۱- در رابطه با موضوع فوق و نقش روش اهل البیت علیهم السلام در تمدن سازی به کتاب «آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود» و به نوشتار «تمدن زایی شیعه» رجوع فرمائید.





جلسه هفتم: رابطه ی روشنفکری و تکنولوژی

اشاره

ص: ۱۶۵



## رمز ناکامی تمدن‌ها

در جلسات گذشته نقش بینش توحیدی در انتخاب نوع زندگی و ابزارهای مناسب آن تا حدی بحمدالله روشن شد. به این معنی که نگاه توحیدی تمام روابط و وسایل را در جای خود قرار می‌دهد و مانع از آن می‌شود که موضوعات فرعی و وهمی به صورت هدف در آیند. حتماً عنایت فرمودید که جایگاه انبیاء در این امر جایگاه بسیار حساس و ارزشمندی است، زیرا که آن‌ها در طول تاریخ نه تنها رمز هلاکت اقوام و ملل گذشته را متذکر می‌شوند، بلکه راه ورود به زندگی توحیدی را می‌نمایانند تا انسان‌ها از بی‌ثمری به بهره‌مندی در دنیا و آخرت نایل آیند.

همواره انبیاء الهی انسان‌ها را متوجه این نکته می‌کنند که اقوام و ملل گذشته بعضاً در تمدن خود به موفقیت‌های چشم‌گیری از نظر بهره‌مندی از علم و توانایی تصرف در زمین دست یافتند ولی چون با بینش و روش توحیدی زندگی را ادامه ندادند نه تنها هیچ بهره‌ای از آن تلاش‌ها نصیب‌شان نشد، بلکه از طریق همان پیشرفت‌ها به سوی هلاکت خود پیش رفتند. به عنوان نمونه قرآن می‌فرماید: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ

فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ (۱) آیا کسانی که منکر نبوت اند در زمین نگشته اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنان بودند چگونه شد؟ آن‌ها از حیث نفر بیشتر از آنان و از حیث نیرو و توان تغییر در زمین قوی تر بودند ولی با این همه آنچه به دست آوردند آن‌ها را بی نیاز نکرد.

چنانچه ملاحظه می فرمایید خداوند در آیه فوق می فرماید چرا منکران تفکر توحیدی تفکری - که انبیاء متذکر آن هستند - بر سرنوشت گذشتگان نظر نمی اندازند، در حالی که از نظر تعداد و توانایی در تغییر زمین، از این‌ها برتر بودند (۲).

با این همه آنچه به دست آورده بودند آن‌ها را کفایت نکرد، و نتوانستند از نتیجه زحمات خود بهره مند شوند. سپس در آیه بعد علت مسئله را روشن می کند و می فرماید:

«فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»؛ (۳) و چون پیامبرانشان با دلایل روشن به سوی آن‌ها آمدند، آن‌ها به آن علمی که نزدشان بود خرسند بودند. و سرانجام آن‌ها را همان چیزی که مسخره می کردند فرا گرفت.

در آیه فوق رمز بی نتیجه شدن و ناکامی تمدن‌های گذشته را در این می داند که به علم خود که همان تصرف قدرتمندانه در زمین بود، مغرور و

ص: ۱۶۸

۱- سوره مؤمن، آیه ۸۲.

۲- به عنوان نمونه تحقیقاتی که در مورد تمدن فراعنه به دست آمده آنچنان عجیب است که بعضی‌ها معتقدند موجوداتی از کرات دیگر منشأ آن تمدن بوده اند، ولی به هر حال همه اذعان دارند که تمدن امروزی هنوز در ساختن حتی یکی از کوچک ترین اهرام مصر ناتوان است.

۳- سوره مؤمن، آیه ۸۳.

مسرور بودند و لذا تذکر انبیاء الهی را که از خطر آینده آن زندگی خبر می دادند، نه تنها به چیزی نمی گرفتند، بلکه مسخره هم می کردند، با این تصور که هر بلایی را با علم خود دفع می کنیم و بحران ها را کنترل می نمایم. در آخر آیه می فرماید: ولی همان چیزی که به مسخره می گرفتند - یعنی عذابی که پیامبران از آن خبر داده بودند- آن ها را احاطه کرد. چون این ها تصور می کردند مشکلاتی که پیامبران از آن ها خبر می دهند در عرض همان مشکلاتی است که با آن آشنايند و لذا می گفتند خودمان می توانیم آن را دفع کنیم غافل از این که اراده الهی و عذاب او در طول زندگی و تمدن آن ها قرار دارد و لذا نه آن طور است که بتوانند آن را ببینند، و نه طوری است که بتوانند با آن مقابله کنند، چون آن عذاب همه ی زندگی و تمدن آن ها را در بر می گیرد. مثل احاطه نفس انسان است بر بدن او، آیا بدن انسان می تواند با نفس انسان مقابله کند، و اگر مثلاً نفس اراده کرد چشم بدن را ببندد، ماهیچه های چشم می توانند در مقابل آن مقاومت کنند؟

مشکل تمدن های مادی و حسی آن است که از حضور توحید که بر همه عالم وجود احاطه دارد غافلند و آن را نادیده می گیرند و لذا در جهتی به غیر از جهت خدای یگانه سیر می کنند، در حالی که توحید حقیقت بقاء و یگانگی و انسجام است، پس هر چه از توحید دور شوند عملاً از بقاء و یگانگی و انسجام دور شده اند، تا آنجایی که درست وقتی آن تمدن در اوج درخشش خود، در اوج دوری از خدا است، آثار اضمحلال و هلاکت آن ظاهر می شود.

چنانچه بتوانیم با چنین دیدی حادثه ها و دولت ها و تمدن ها را بنگریم، می فهمیم که آن ها در کجای تاریخ خود قرار دارند. مسلم است که هر تمدنی، از جمله تمدن غربی که خود را از درون خود می بیند، مدعی باشد برای ماندن در همیشه ی تاریخ برنامه ریزی کرده است و اگر کسی با نگاه به برنامه های آن تمدن بخواهد آن را ارزیابی کند به همان باوری می رسد که خود آن تمدن مدعی آن است، اما اگر با نگاه توحیدی به موضوع بنگرد آن را به صورتی دیگر می بیند و رمز بقاء و عدم بقاء آن را در نزدیکی و دوری از توحید جستجو می کند، دیگر قدرت ماشین های غول آسا و اسلحه های مخوف و برنامه های دقیق حجاب وی نمی شود تا سقوط و بی آیندگی آن تمدن را نبیند.

عبرت از تاریخ یعنی با نگاه توحیدی از ظاهر رویدادها عبور کنید و متوجه باطن و آن اسمی باشید که آن تمدن را در قبضه خود گرفت و هلاک کرد، عبرت از تاریخ یعنی تصدیق سخن انبیاء که با بصیرت توحیدی خود، ماوراء غوغای زمانه و حجاب هایی که تمدن های غیر توحیدی ایجاد می کردند، نظر را به حقیقتی ماوراء مظاهر قدرت ها می انداختند و لذا خرافه هایی را که به اسم نظر کارشناسان بر بشریت تحمیل می کردند، به چیزی نمی گرفتند و تشریفاتی را که به اسم تمدن عامل توقف بشریت بود بی ارزش می دیدند و در نتیجه به جای آن که این ظواهر آن ها را حیران کند، متوجه رازهای حیرت انگیز عالم می شدند و از

خدا تقاضا می کردند: «رَبِّ زِدْنِي تَعْبِيرًا»؛<sup>(۱)</sup> پروردگارا نسبت به خودت بر حیرتم بیفز، که از این ظواهر دروغین حیرت نکنم.

### تمدن مورد انتظار

صاحبان بینش توحیدی به ذوق حضور و الهام فطری متوجه ظلمات مدنیت های غیر الهی می شوند و هیچ حيله ای از حيله های آن مدنیت ها که عوام را مشغول خود می کند، آن ها را فریفته نمی نماید. صاحبان بینش توحیدی، فرهنگ زمینی زمینیان را در مقابل تمدنی که جلوه عالم عرش است به چیزی نمی گیرند و همواره در انتظار ظهور تمدنی هستند که از طریق حقیقت واسطه فیض، عرش را به فرش متصل می سازد، تا فرشیان نیز عرشی شوند، بی آن که کتاب و سنت را وسیله تأیید تمدن مدرنیته قرار دهند و موجب ادامه غیبت واسطه فیض گردند و از الهامات ربوبی و احیاء دین محروم شوند.

در فرهنگ مدرنیته نه تنها هیچ تلاشی برای پیوند زمینیان به آسمان معنویت نمی شود، بلکه تمام تلاش آن است که باطن معنوی هر چیز نادیده گرفته شود و در این راستا دشمنی با هر جریان معنوی که به باطن وجودی عالم نظر دارد را پیشه ی خود کرده است، مگر این که معنویاتی در میان باشد در حد خیال و جهت تخلیه روانی. ولی در آن فرهنگ معنویت به عنوان عالمی متعالی که عالم مدرنیته را به چیزی نمی گیرد، به شدت نفی می شود. و نیهلیسم پیش آمده به جهت غفلت از عالم قدس را

ص: ۱۷۱



به عنوان پذیرش واقعیت، سرنوشت طبیعی بشر می پندارد. هر حرفی که به این غفلت مدد برساند در خود می پذیرد، حال چه این غفلت اسلامِ غافل از ولایت امام معصوم باشد و چه فرهنگ بودایی و دالائی لامائی، عمده آن است که هیچ فکری حق ندارد به عالمی بالاتر و برتر از فرهنگ مدرنیته اشاره کند و گرنه با انواع حيله های فرهنگی از میدان به در می شود.

در مکتب انبیاء و به نور توحید از طریق تزکیه و صفای باطن، سیر از ظاهر به باطن جزء زندگی افراد قرار می گیرد، ولی در فرهنگ مدرنیته همه تلاش برای توجه به ظاهر و چهره های متناوب همین ظاهر است، بدون آن که امکانی برای نظر به باطن در آن فرهنگ مطرح باشد، و لذا تربیت یافتگان آن فرهنگ طوری عالم را می بینند که گویا هیچ معنویتی در نهاد این ظواهر موجود نیست. در این فرهنگ درس فیزیک و شیمی درس مشغول شدن به ظاهری می شود که متذکر هیچ باطنی نیست و این است که بشریت امروز از طریق این علوم چشم باطن خود را از دست داده است. انسانی که در قشر عالم مانده در صدد بر می آید تا دلتنگی خود را با انواع مشغولیات ظاهری جبران کند و این همه سرگرمی در دنیای مدرن حاصل چنین دلتنگی هایی است.

### **عقل شیطانی یا عقل قدسی**

انبیاء آمدند تا بشریت نظر خود را به عالم بیکران معنویت بیندازد و دلتنگی در دنیا را تذکری بداند برای سیر به سوی آن عالم. به طوری که به گفته مولوی:

ص: ۱۷۲

هرچه بشر از ایمان قلبی به عالم معنویت فاصله بگیرد بیشتر دل‌تنگ می‌شود و با مشغول شدن به ظاهر، به جای آن که دل‌تنگی خود را درمان کند، پنهان می‌کند. غیبت سنت انبیاء و جنبش توحیدی در زندگی به معنی غیبت عقل معنوی و روحیه ی طلب معنویات است، و اصالت دادن به امیال خیالی و وهمی و سعی در دین زدایی و آزادی از هر گونه تکلیف الهی و اسارت در تحت تکالیف شیطانی، تکالیفی که تمدن‌های غیر توحیدی بر جوامع تحمیل می‌کنند.

ذات انسان عین مخلوق بودن و عین اتصال به خالق خود است و در فقر ذاتی قرار دارد، همین فقر ذاتی می‌طلبد که راهی بین او و خدا برقرار باشد تا فقر ذاتی خود را با اتصال به غنی مطلق به کمال بکشاند و انبیاء الهی راه چنین ارتباطی را به بشریت نمایانند. حال اگر انسان‌ها به انبیاء الهی پشت کنند برای رفع فقر ذاتی خود به انواع اعمالی دست می‌زنند که همه آن‌ها پوچ و بی‌محتوا خواهد بود، از فیض هدایت دور گشته گرفتار روزمرگی می‌شوند، چیزی که اولیاء الهی سخت از آن گریزانند و با تمام تلاش طالب حفظ بندگی خدا می‌باشند و ندا سر می‌دهند:

خلاص

حافظ از آن زلف تابدار مباد

که

بستگان کمند تو رستگارانند

روحیه ی سیر به سوی اطاعت «الله» یکی از عمیق‌ترین ابعاد بشر است که در فرهنگ مدرنیته به جهت محدود شدن به ظواهر به کلی از آن غفلت شده، در حالی که اگر انسان متوجه این بُعد در خود بشود به دنبال بهترین معبود می‌گردد تا با اطاعت از او حق این بُعد را درست اداء کند و

در این حال تاریکی جهل دوران تکنیک پرستی به خوبی برای او روشن می شود. زیرا در این حال بشر به عقل قدسی که همان «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ»؛<sup>(۱)</sup>

است دست یافته، و از عقل شیطانی و یا «نکرا» به کلی فاصله می گیرد. عقل حقیقی را رسول خدا صلی الله علیه و آله به «حُسْنِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ حُسْنِ طَاعَةِ اللَّهِ وَ حُسْنِ الظَّنِّ بِاللَّهِ»؛<sup>(۲)</sup> معنی کرده اند و حضرت صادق علیه السلام آنچه معاویه داشت را عقل شیطانی یا نکرا نامیدند. حال باید پرسید فرهنگ مدرنیته با چه عقلی در گردش است، آیا تربیت شدگان آن فرهنگ به حقیقت روحیه طاعت الله رسیده اند؟

فرهنگ غرب مدعی است بر مدار راسیونالیسم یا عقل اداره می شود ولی مسلم این عقل آن عقلی نیست که انسان را متوجه جلال و جمال خداوند بکند و روحیه خشوع و اطاعت را در انسان پیوراند. اگر در متون

ص: ۱۷۴

---

۱- عن أَبِي عُبَيْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ قَالَ: قُلْتُ فَالَّذِي كَانَ فِي مَعَاوِيَةَ؟ فَقَالَ تَلَمَّكَ النَّكْرَاءُ تَلَمَّكَ الشَّيْطَانُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ (الكافي، ج ۱، ص ۱۱، كتاب العقل و الجهل) شخصی از امام ششم علیه السلام پرسید عقل چیست؟ فرمود چیزی است که به وسیله آن خدا پرستش شود و بهشت به دست آید، آن شخص گوید: گفتم پس آنچه معاویه داشت چه بود؟ فرمود: آن نیرنگ است، آن شیطن است، آن نمایش عقل را دارد ولی عقل نیست.

۲- قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «العقل ثلاثة أجزاء؛ فمن تكن فيه فهو العاقل، و من لم تكن فيه فلا عقل له؛ حُسن معرفه الله، و حُسن طاعه الله، و حُسن الظنّ بالله.» (تحریر المواعظ العددیه، ص ۲۳۹) عقل سه جزء دارد، هر که همه را دارد عاقل است، و هر که ندارد بی خرد است، و آن عبارت است از؛ درست شناختن خدا، خوب اطاعت کردن او، خوش گمانی به او.

روایی ما خداوند می فرماید بهتر از عقل خلق نکردم، (۱) عقل را نیز به معنی اطاعت الهی معرفی می فرماید و لذا می توان گفت عقل غربی هیچ ارتباطی با عقل قدسی ندارد و به همان اندازه نیز متوجه انحراف خود نمی شود. این عقل به جای نبی الله، تکنیسین ها را قرار می دهد - تا پیروان خود را به مرتبه های عالی معبود و همی شان راهنمایی کند- در عقل تکنیکی پرستش هست، ولی پرستش صورت های متعالی تکنیک. در این نوع پرستیدن، عقل اطاعت در حجاب می رود و عقل ظاهری قوت می گیرد و روحیه خود استقلالی به جای بندگی خدا رشد می کند و از این عقل، روشنفکران دنیای مدرن پروریده می شوند و بشر مدار تفکر قرار می گیرد و ترقی ماشینی، هدف جریان روشنفکری می شود و لذا مقصدشان غرب خواهد بود.

روشنفکر پروریده شده توسط عقل تکنیکی عالمش عالم غیر دینی است، اگر بتواند به کلی دین را نفی می کند و اگر نتواند به اسم خرافه زدایی آن قدر از آن می زند که در عمل به جز یک باور شخصی از دین نمی ماند و ساحت جامعه به دست عقل سکولار که در عمل لائیک خواهد بود، می افتد. و چنین القاء می شود که دوره دین گذشته است و از این طریق پشت کردن به توحید را به نهایت می رسانند.

### **دین در نظر روشنفکران غربی**

در روان روشنفکر غرب زده خدای حضوری و وحی و نبوت بی معنا است، هر چند به خدای خالق و به بقاء نفس بعد از مرگ معتقد باشد. اگر

ص: ۱۷۵

از آداب دینی به کلی نبریده باشد، برای او آن آداب منحصر به زندگی فردی و احوال شخصی است. او با شریعت به عنوان قانون خدا در همه مناسبات انسانی کنار نمی آید و با این کار بی آن که بدانند پایه های وابستگی به فرهنگ غربی را محکم می کند و به جای خدای پیامبران، معبودی به نام تکنولوژی را در معرض دیدگان می آورد تا حیات اجتماعی و سیاسی جامعه حول محور آن رقم بخورد.

چه ساده انگارانه است که هنوز گمان کنیم هر تکنولوژی با هر فرهنگی می سازد بدون آن که فرهنگ خاص خود را به همراه آورد و بی توجه به توحید ناب بتوان تحت تأثیر آن فرهنگ قرار نگرفت. آیا فکر و عمل روشنفکران غرب زده ی ما حجتی روشن بر این امر نیست که اگر بدون خودآگاهی و دل آگاهی به سراغ تکنولوژی رفتیم، بیش از آن که تکنولوژی را وارد کنیم، تفکر اومانیسمی غربی را می پذیریم، و به بهانه خرافه زدایی سعی در تقلیل ابعاد زیادی از دین می کنیم؟

فرهنگ غربی خود را طوری می نمایاند که در ابتدای امر کسی متوجه تضاد بین دین انبیاء و آن فرهنگ نمی شود، مگر آن که انسان جایگاه دین را تا طاعه الله گسترش دهد. روشنفکران تاریخ معاصر ما تا این حد از خودآگاهی نرسیده بودند و لذا بعضی از آن ها سعی می کردند قرآن را با تمدن جدید آشتی دهند، این ها در عمل برتری را به تمدن غرب می دهند و اصرار دارند اسلام هم همان ها را می گوید. به اسم تساهل و تسامح سعی می کنند انحرافات اساسی انسان غربی را نادیده بگیرند و خود را هماهنگ تعریفی از انسان بدانند که غرب برای خود تعریف کرده و به بهانه ی

آن که انسان خلیفه الله است اومانيسم يا انسان محوری را به صحنه آورند، تا همه چیز بر اساس میل انسان تعریف شود. غافل از این که خلیفه‌الهی انسان در ظلّ عبودیت حضرت «الله» تحقق می‌یابد و نه با انقطاع از اطاعت او. این‌ها دین را به عنوان وسیله‌ی آرامش روان، سودمند می‌دانند اما نه به عنوان مکتبی که بر کل زندگی انسان‌ها حاکم باشد.

چیزی که گذر از آن هنوز بسیار مشکل می‌نماید این باور است که منظر علم جدید به جای دیگر است و منظر اسلام به جایی دیگر، و لذا در عین استفاده از علم، هرگز جمع بین اسلام و علم جدید ممکن نیست، زیرا یکی در منظر خود، عالم معنا را نمی‌شناسد و دیگری جز عالم معنا چیزی را اصالت نمی‌دهد، حتی عالم ظاهر را مظهر نمایش عالم باطن می‌داند. چیزی که روشنفکران دینی نیز هنوز بدان آگاهی نیافته‌اند.

روشنفکر غرب زده چون اصالت را به علم می‌دهد با اساس روحانیت دشمنی دارد، هر چند به ظاهر ضعف‌های بعضی از روحانیون را بهانه قرار می‌دهد، و گرنه چرا در دوران حاکمیت خود شیخ فضل الله نوری را شهید می‌کنند؟

درست است که ما با تحقق انقلاب اسلامی مشکلات بزرگی را پشت سر گذاشتیم و عملاً انقلاب اسلامی حرکت ملتی خودآگاه و دل‌آگاه بود که خواست راه خود را از فرهنگ غربی جدا کند، ولی لایه‌های پنهان روشنفکری آنچنان زدوده نشده است که بتوان آن را نادیده گرفت و از تأثیر آن در امان بود، اگر از آن روحیه غفلت شود ناگهان در گوشه‌ای سر برمی‌آورد و روح جدایی‌آرمان‌های انقلاب اسلامی از فرهنگ غرب را به

حجاب می برد و معبودی به نام تکنولوژی را به جای معبود حقیقی قرار دهد.

اندیشه روشنفکری مدرن در کشور ما از میرزاملکم خان شروع شد. این روشنفکری هدفی جز رفاه غربی را پیشنهاد نمی کرد و برای زندگی هم جز همین هدف را نمی شناخت. دلبستگی به تجدد ایمانشان بود، به طوری که دیگر جایی برای ایمان الهی باقی نگذاشته بود. دین را وسیله تجدد خواهی قرار دادند و همه همتشان این بود که ثابت کنند دین با تجدد خواهی موافق است، این ها در واقع دین را در خدمت مدرنیته درآوردند و با همین نگاه بود که تقی زاده و تدین با شعار اصلاح دین، عامل تبلیغات رضاخان شدند، دین در خدمت دنیا قرار گرفت و غرب به امید قبضه ی ملت ایران از این مدیحه سرایی نهایت استفاده را در جهت اهداف خود کرد. اما برعکس آن ها، آیت الله مدرس بزرگ به عنوان یک قرآن شناس آگاه می دید که این مسیر به کجا خواهد کشید و به همین جهت هم یک تنه به مقابله با آن ها پرداخت و متوجه بود که نو گرایان می خواهند به تمدن و علم جدید صفت شریعت بدهند تا کسی زشتی دنیاگرایی شان را متوجه نشود و مذهب بیون ساده هم به مقاومت پردازند، بلکه در کنار دربار رضاخانی و حتی در جهت رویه دربار به مذهب خود دلخوش باشند. در واقع کار آن ها تبلیغ و ترویج عادات و آداب اروپایی بود که یکی از اصولش حذف زندگی مذهبی بوده و هست.

در راستای ترقی خواهی حرف اولیه مذهبی های قشری طرفدار نوگرایی غربی، این بود که باید دوران شکوفایی اسلامی را برگردانیم ولی

با این آرزو در دامن غرب افتادند. چون نمی دانستند و یا نمی خواستند بدانند که پشتوانه ایمان مسلمانان اولیه، وحی الهی بود و حال آن که متجددان می خواهند با ارزش های غربی به دوران شکوفایی اسلامی برگردند! می خواستند از طریق دین، ارزش های غربی را تحکیم بخشند و این را همه ی همت خود قرار دادند. این ها فرهنگ غربی را - که نظر به عالم محسوس را به جای تفکر دینی گذاشته و تفکر در حقایق را به کلی تعطیل کرده- چسبیده اند و لذا در عمل دین در خدمت فرهنگ غرب قرار گرفت. غربی را پذیرفتند که جایی برای نظر به عالم قدس و معنی در عرصه زندگی باقی نمی گذارد.

### ریشه ی گرایش های امروزی ما

در دوران نوگرایی درست پس از یک دهه بعد از انقلاب مشروطه با حضور فعال روشنفکران در نظام اجتماع، از فرهنگ توحیدی در تمام ابعاد ساقط شدیم. لذا بنده می خواهم عرض کنم مواظب باشید حال که یک بار این بیماری ما را از پای در آورد دوباره گرفتارش نشویم. و برای نجات خود از این ورطه، گذشته را چراغ روشنی برای آینده قرار دهیم.

عنایت داشته باشید که غرب از نظر استیلا و صلابت به آخر حیات خود رسیده است و امروزه روشن شده که غرب نتوانسته با تمدن و فلسفه خاص خود مشکل بشر را حل کند بلکه هر روز بر مشکل او افزوده است. در قرن نوزدهم غرب هنوز به ناتوانی خود در برابر مسائل پی نبرده بود و ادعای حل مسائل بشری را داشت ولی امروزه ضعف این ادعا روشن شده و نابودی آن فرهنگ در منظر خود غریبان نیز طلوع کرده است، کافی



است ما به جای آن که در قرن نوزدهم زندگی کنیم، غرب قرن بیست و یکم را بنگریم.

باید به خوبی برای عزیزان روشن شده باشد که به گفته ی دکتر رضا داوری؛ «تاریخ تجددگرایی و روشنفکری در ایران خالی از تفکر بوده و عین سیاست زدگی و علم زدگی و غرب زدگی است. نوگرایی ما دور از تفکر شروع شده و لذا غربزدگی ما توأم با فلک زدگی گشت».<sup>(۱)</sup>

زیرا غرب چشم روشنفکران ما را چنان خیره کرد که نتوانستند بفهمند که این خرد و خردمندی که از غرب برای ما تبلیغ کردند چه بلا- و مصیبتی را برای ما در پیش خواهد داشت. روشنفکران نوگرای ما سخنانی فریبنده گفتند و شعار آزادی خواهی سردادند ولی عملاً بدون آن که بخواهند دلّال استعمار شدند. فرهنگ سطحی غرب، متجددان غربزده ای را بار آورد که هرگز در تفکر و تحقیق عمیق نبودند و نیستند و نتوانستند هویت پوک و پوچ غرب را بفهمند و اگر امروز هم تفکر به معنی واقعی آن در صحنه فرهنگ و اجتماع ما نیاید خطر غربی شدن را نباید تمام شده تلقی کرد.

باید به تأمل در حقیقت تاریخ غرب پرداخت تا وضع کنونی خود را درست تفسیر کنیم و متوجه باشیم متعلق به کدام قوم هستیم و باید متعلق به کدام قوم باشیم. آری! باید در غرب زدگی تأملی عمیق کرد تا بتوانیم گرایش هایمان را درست تفسیر کنیم و بدانیم افکارمان از کجا آمده است و به کجا می رود. انتساب به اسلام کافی نیست و ما را از زبونی و ضعف

ص: ۱۸۰

---

۱- «شمه ای از تاریخ غربزدگی ما» دکتر رضا داوری، روی هم رفته در جای جای این فصل اقتباساتی از کتاب مذکور شده است.

خارج نمی کند بلکه باید با حقیقت اسلام بیگانه نبود. آن هایی که ظاهر را عین حقیقت دانستند و در ظاهرینی اصرار کردند زمینه غرب زدگی ملت را مهیا ساختند و از این رو عده ای مقدس مآب نادان با انقلاب اسلامی به راحتی مقابله می کنند ولی برای غرب یک نوع قداست و حرمت قائلند. وقتی ظاهر دین از طریق دوری از تفکر، اتصالش از باطن دین بریده شد و آداب و رسوم جای تفکر را گرفت، آینده به خطر می افتد و زمینه سقوط یک ملت فراهم می شود، هر چند در ظاهر اسلامی خود مانده باشد.

### آیا راه سومی هست؟

اگر آینده غربزدگی خود را بخواهیم بررسی کنیم باید گذشته نوگرایی خود را بشناسیم که از صد سال پیش شروع شد و با مرگ دوره پهلوی تقریباً متوقف گردید. و اگر ماهیت غرب را در نیافته باشیم نه تنها تاریخ صد ساله اخیر را در نمی یابیم بلکه ممکن است نادانسته تعلق خود به غرب را محکم کنیم. ما فعلاً بر سر دو راهی هستیم و نمی دانیم کدام راه را انتخاب کنیم یکی این که با پذیرش تکنولوژی غرب بالاچار در فرهنگ و تمدن غربی فرو رویم و نهایتاً یک ژاپن از کار در آئیم و یا به تمامه از آن فاصله بگیریم و آنگه تحجر و دورافتادن از تمدن را بر خود تحمل کنیم، و یا بررسی کنیم بینیم راه سومی هست یا نه؟ بسیار بودند افرادی که خواستند با فرهنگ خود و تکنولوژی غرب، زندگی خود را تنظیم کنند. ولی چیزی نگذشت که در مسیر پرستش علم جدید قرار گرفتند و سر تا پا غربی شدند.

اگر «دنیا» از خدا غافل شدن است، تاریخ غرب، تاریخ تحقق «دنیا» است و امروز دوره ی حیات بشر با فرورفتن در غرب زدگی، دوره ی تعلق به دنیا شده است.

حتماً ملاحظه فرموده اید که فرهنگ مدرنیته، فرهنگی کنار بقیه فرهنگ ها نیست بلکه طوری به صحنه آمده که تبدیل به عاملی جهت تعیین حیات و ارزش های زندگی همه ملل شده و به همین جهت روشنفکران ممالک استعمارزده در عین حال که مظلوم اند، وکیل مدافع ظالمند، زیرا بدون آن که غرب را بشناسند می خواهند با آن مبارزه کنند. این ها با چشم و ملاک غربی با غرب مبارزه می کنند. حتی وقتی در سیاست از دین و اسلام سخن گفته می شود باید دید آیا بنا است اسلام به عنوان وسیله در خدمت سیاست غیر دینی قرار بگیرد، یا بنا است سیاست، سیاست اسلامی باشد و تابع اسلام.

همواره باید این سؤال مدّ نظر عزیزان باشد که روشنفکران با ساختار فکری خاصی که ما از آن ها سراغ داریم از نزدیک شدن به مردم از طریق دین، چه مقصدی دارند؟ می خواهند از طریق اسلام، ایدئولوژی خود را القاء کنند یا واقعاً بعضاً به سیاست اسلامی معتقد شده اند. آنچه روشن است و باید بر آن تأکید کرد این است که اسلام سیاست خود را دارد و لازم نیست آن را وسیله ای برای رسیدن به سیاست شرقی و غربی قرار داد. کاری که چندین بار در دوره های گذشته به وسیله روشنفکران غرب زده ی ما انجام شده است. اگر دقت کنیم و از چشم غرب، غرب را بررسی نکنیم بلکه با چشم وحی و یا لااقل با تفکر و تعقل، غرب را بررسی کنیم

می یابیم که نمی توان به غرب امیدی داشت و واقعاً تاریخ آینده، تاریخ غرب نیست و تاریخ استیلای غرب بر عالم و عالمیان هم اکنون به سر آمده و مسلماً آینده به غرب تعلق ندارد، تمدن غربی سرگیجه گرفته و تدبیرهایش عین بی تدبیری شده است. اگر اکنون که اسلام به عنوان یک اندیشه برای حضور در جای جای حیات انسانی مطرح شده، فرهنگ غرب را به طور عمیق بشناسیم، سرنوشتمان را به سرنوشت غرب گره نخواهیم زد و همراه نابودی آن، خود را به نابودی نمی کشانیم.

انقلابی می تواند با غرب مقابله کند که تمام علایق و پیوندهای جوهری خود را از طریق توجه به توحید و قرب الهی از غرب قطع کند و هرگز از این که غرب او را تحقیر می کند نهراسد و بداند که این خود طرفندی است غربی که «تحقیر کنندگان غرب را» تحقیر می کند.

امام خمینی «رضوان الله علیه» در وصیت نامه خود چنین توصیه می کنند:

«ه- - از جمله نقشه ها که مع الأسف تأثیر بزرگی در کشورها و کشور عزیز ما گذاشته و آثار آن باز تا حد زیادی مانده، بیگانه نمودن کشورهای استعمارزده از خویش و غربزده و شرق زده نمودن آنان است، به طوری که خود را و فرهنگ و قدرت خود را به هیچ گرفتند... و آن دو قدرت را قبله گاه عالم دانستند... قصه این امر غم انگیز، طولانی و ضربه هایی که از آنان خورده و اکنون نیز می خوریم کشنده و کوبنده است... همه چیز خود را تسلیم آنان کرده و سرنوشت خود و کشورهای خود را به دست آنان سپرده و چشم و گوش بسته مطیع فرمان هستیم، و این پوچی و تهی مغزی مصنوعی موجب شد که در هیچ امری به فکر و دانش خود اتکاء نکنیم...»

بی‌اعتنایی به آنچه مربوط به مذهب و معنویات است از نشانه‌های روشنفکری و تمدن، و در مقابل، تعهد به این امور نشانه عقب‌ماندگی و کهنه‌پرستی است... باید هوشیار و بیدار و مراقب باشید که سیاست‌بازان پیوسته به غرب و شرق، با وسوسه‌های شیطانی، شما را به سوی این چپاولگران بین‌المللی نکشند و با اراده مصمم، و فعالیت، و پشتکار خود به رفع وابستگی‌ها قیام کنید و بدانید نژاد آریا و عرب از نژاد اروپا و آمریکا و شوروی کم‌ندارد و اگر خودی خود را بیابد و یأس را از خود دور کند و چشم داشت به غیر خود نداشته باشد، درازمدت قدرت همه‌کار و ساختن همه چیز را دارد و آنچه انسان‌های شبیه به اینان به آن رسیده‌اند شما خواهید رسید، به شرط اتکاء به خداوند تعالی و اتکاء به نفس و قطع وابستگی به دیگران و تحمل سختی‌ها برای رسیدن به زندگی شرافت‌مندانه و خارج شدن از تحت سلطه اجانب...».

امید نجات در نسل جوان ما وقتی پیدا می‌شود که تفکر غربی و وضع کنونی غرب را خوب بشناسد و بداند با انتخاب زندگی غربی چه مقصد و مقصود هلاکت‌باری برای خود انتخاب کرده، در این صورت است که تحت تأثیر آثار آن فرهنگ قرار نمی‌گیرد. باید روشن شود که غرب حجاب حقیقت است نه خود حقیقت، اضمحلال حیات است که نام حیات به خود چسبانده است، و قبول کردن این موضوع در مورد هویت غرب خیلی سخت نیست، فقط کافی است با فکر به غرب نگاه کنیم نه با ملاک‌های غربی به آن بنگریم، باید متوجه بود در شرایط حاضر و در فضایی که غرب افکار ما را مدیریت می‌کند از گذشته خویش رانده و از

تجدد هم مانده ایم، و اگر از طریق تفکر توحیدی خود را زنده و پاینده نگاه نداریم، ملت به بن بست رسیده ای خواهیم شد که انقلابش فقط در خاطره تاریخ می ماند و بس.

### **با روش های غربی نمی شود با غرب مقابله کرد**

ما از طریق تفکر امام خمینی «رضوان الله علیه» و تفکر توحیدی در این قرن، زبان گویایی برای بشریت شده ایم، زبان گویایی که غرب تمام تلاشش این است که آن را به رنگ خود در آورد. در همین راستاست که باید برای جلوگیری از این خطر ابتدا آثار صد ساله غرب زدگی خود را - که زود و آسان هم محو نمی شود - از طریق تفکر دینی بشناسیم و در صدد زایل نمودن آن در روح و روان خود برآییم. صد سال است تلاش می شود تا گذشته ما به تملک غرب در آید و طوری ما را برای خودمان ترسیم کرده اند که خودمان هم باورمان آمده است که مقابله با غرب مقابله با تمدن است و موجب بی تمدنی خواهد شد، در حالی که این را نیز غرب بر روح و روان ما القاء کرده است. باید متوجه باشیم در بسیاری از موارد در طرح مسائل، رفع مشکلات غرب میزان بوده و روحمان و ارزشیابی هایمان متعلق به غرب است به طوری که حیاتی و تفکری جدا از غرب اصلاً برایمان قابل تصور هم نیست چه رسد که بخواهیم با آن مقابله کنیم.

قدرت غرب در تکنیک و اقتصاد و سلاح های مخوف و نظایر آن ظاهر شده است ولی اقتصاد و اسلحه ها وجود استقلالی ندارند، این ها تا وقتی که ما وابسته به غرب و بسته به عهد غربی باشیم به عنوان وسیله ی

قدرت بر ما وجود دارند، اما اگر این عهد شکسته شد قدرت غربی هم در هم می ریزد و تنها راه شکسته شدن عهد غربی توجه به عظمت و جلال و جمال حضرت حق است، که موجب می شود پوکی عظمت های دروغین آن ها ظاهر و تعلق نسبت به آن ها تمام شود، تا نه تنها دیگر غرب را تنها راه نبینیم بلکه متوجه شویم آن فرهنگ بیراهه ای بیش نیست که حیات انسان را چون شن زاری می بلعد، و صدای خرد شدن استخوان انسانیت را که سعی دارد در سر و صدای تبلیغاتش پنهان کند، می شنویم. این است که از ابتدا تأکید می شود راه جدا شدن از غرب فقط نگرش و عملکرد توحیدی است و گرنه صرف مخالفت با غرب از طریق روش های غیر توحیدی خود حيله ای است غربی، مثل مخالفتی که مارکسیست ها با غرب داشتند، و نهایتاً هم قبله ای غیر از غرب نمی شناختند.

## غرب؛ کل واحد

این اشتباه بزرگی است که غرب را به خوب و بد تقسیم کنیم، بلکه آن فکر و فرهنگ، کل واحدی است که علمش به فرهنگش ختم می شود و تمدنش سر از جهان بینی مادی اش در می آورد. هر گوشه ای را گرفتیم بقیه اش را هم گرفته ایم زیرا غرب تکنیک نیست، فرهنگ است. یا باید چون ژاپنی ها تماماً غربی شد و دیگر هیچ، و یا باید به کمک انقلاب اسلامی، اسلامی شد و از خود شروع کرد و در نهایت تماماً از غرب برید. چنین کار بزرگی در قرنی که هنوز آثار استیلای غرب در صحنه است، فقط و فقط با ایمان ناب ممکن است. همان ایمانی که موسی علیه السلام به کمک

آن قوم بنی اسرائیل را از استیلائی فرعون رهانید و ملت ایران نیز از استیلائی شاه رها شدند. تفکری که خارج از غوغاهای غرب بتواند غرب را و غرب زدگی را بشناسد و بشناساند.

تا وقتی که دل و جان ما مقهور غرب است ماورای آنچه را در تاریخ غرب ارزش و اعتبار دارد نمی شناسیم و نمی یابیم، آیا تعجب نمی کنید که هر کس بیشتر دم از ملیت و قومیت می زند غرب زدگی اش بیشتر است؟ زیرا همین ناسیونالیسم را هم غرب به او آموخته و یکی از نتایج بیش سکولاریسم است. این است معنی این که باید ماورای تفکر غربی فکر کرد و گرنه مخالفت با غرب هم می شود نزدیکی به غرب، و این است معنی این که تأکید می کنیم فقط با تفکر دینی می توان غرب را شناخت و از آن فاصله گرفت.

تفکر توحیدی همواره ملت های موحد را نجات داده است. «تفکر» شرط حیاط انسان و اجتماع است و قرآن و وحی راه و جهت تفکر را روشن می کند. بی قرآن نمی توان زندگی کرد ولی قرآن هم بدون تفکر با ما همراهی نمی کند و حرفش را به ما نمی زند.

غرب ابتدا به تفکری رسید که باید این چنین و آن چنان زندگی کند و سپس بر اساس آن تفکر و جهان بینی زندگی را شروع کرد و به همین جهت است که علم و تکنیک غربی بدون اندیشه و جهان بینی غربی تحقق نمی یابد. ابتدا سیر تفکر انسان غربی به چنین زندگی و آرمانی سوق پیدا کرد و سپس شرایط تحقق آن زندگی را با تکنولوژی خود فراهم نمود، و لذا هر کس بخواهد آن طور که اروپایی ها زندگی می کنند زندگی کند



باید واقعاً همان طور که غرب فکر می کند، فکر کند، و جهان بینی و ارزش هایش تماماً غربی شود و ارزش های تاریخ گذشته برای او خاطره ای باشد بی تحرک که به موزه ها سپرده شده اند. برای غربی شدن باید به خداوند و حقیقت و تفکر عمیق در رابطه با حیات و زندگی پس از مرگ پشت کرد تا بتوان زندگی غربی را شروع نمود.

لازم است در آنچه در صد ساله اخیر انجام شده تفکر کرد. یکی از مواردی که ما سود و زیان خود را تشخیص ندادیم این بود که نه در آنچه داشتیم و از دست دادیم، یعنی «دین»، خوب تفکر کردیم، و نه در آنچه به استقبالش رفتیم و پذیرفتیم به خوبی تأمل نمودیم و به ذات و جوهر فرهنگ غربی آگاهی یافتیم. از شوق میوه، درخت را و ریشه را از یاد بردیم. این است که می بینید کسانی به غرب رو کردند که کم و بیش از گذشته خویش بریده بودند و از بد حادثه افرادی در کسوت برنامه ریزان دولت رضاخانی حاملان فرهنگ غرب شدند، و با عنوان تجددگرایی همه چیز ملت را بر باد دادند که نه خود اهل تفکر و توحید بودند و نه برای آن ارزشی قائل شدند، غافل از این که هرگاه تفکر جایش را به ظاهرسازی و ظاهر بینی بدهد چیزی نمی گذرد که همه ملت به ورطه هلاکت می افتند، و نتیجه بی تفکری آن شد که همه از دم فتوی دادند بیائید مقلد بشویم. باز عرض می کنم آن ها نه از گذشته ی توحیدی و فرهنگ توحیدی ما خبر داشتند و نه در باره ی غرب درست فکر کردند، پنداشتند با نفی گذشته راه آینده هموار می شود و چون چشمشان بر روی گذشته و آینده بسته بود هر

## راز ماندگاری

اجازه دهید در این آخرین کلمات دوباره تأکید کنم که برای شناخت تاریخی خود اولین کار این است که به تعریفی که غرب برای ما و ملت های مسلمان کرده است بدبین شویم، خود را آن طور که در سده های گذشته بودیم و زندگی کردیم بشناسیم، نه آن طور که شرق شناسان غربی به ما می گویند. زیرا غرب به تمام اقوام و ملل، صورت غربی داده و ارزش های غربی را جایگزین ارزش های ملت ها کرده، راز ماندگاری ما توحید و نظر به حاکمیت حکم خداوند بود. اگر امامان غایب بود با انتظار حاکمیت عدل، آلوده به ظلم نشدیم و تاریخ خود را زنده نگه داشتیم و زندگی کردیم. در صدساله ی اخیر این نهایت انحطاطی است که گریبان گیر ملت مسلمان شده است که سرمایه بزرگ زندگی قرآنی را با سادگی هر چه تمام تر در مقابل زندگی غربی قربانی کرد. می گویند فلان قوم دارای تمدنی پیشرفته بوده است! چون تمدنش مثل غربی هاست و یا فلان قوم پیشرفته نبوده! چون مثل غربی ها زندگی نمی کردند. یعنی عملاً این ها شرق را از شخصیت خود خارج کرده اند و با لباس غربی می خواهند براندازش کنند. غربی که اومانيسم یا اصالت بشر، و نه اصالت حق را در منظر خود دارد، آمده است ملتی را ارزیابی کند که مبنای تفکرش وحی و دیانت بوده. حالا در نظر بگیریید با آن مبنا و ملاک وقتی بخواهند دین را

ارزیابی کنند چه قضاوتی صورت خواهد گرفت و ما متعلق به چه زمانی خواهیم شد. زمانی که مسلم غرب آن را نمی پسندد، هر چند خدا آن را پسندیده باشد و فطرت ها با انس با آن، زندگی را به خوبی گذرانده باشند.

امیدوارم توانسته باشم روشن کنم با راه و رسم غربی نمی توان از غرب زدگی خلاص شد بلکه باید به قرآنی تمسک پیدا کرد که به ما می گوید: «لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ»؛ (۱) یهود و نصاری را دوست و سرپرست خود نگیرید. قرآن راه و رسمی به ما می دهد تا از ظلمات دوران به خوبی به در آئیم.

لازم است آثار سوء فاصله گرفتن بشر از دین برای بشر روشن شود تا ببیند غرب در کجای تاریخ است و به کجا ختم می شود. آیا وقت آن نشده است که جوانان ما از خود پرسند چرا در دوره جدید که بشر از وابستگی به شریعت آزاد شد وابستگی های من در آوری و تشریفات و همی برای خود ساخت؟ آیا آزاد شدن از قید شریعت آغاز همه اسارت ها و به خود وابستگی ها نشد؟ راستی چرا در صد سال اخیر با قبله قراردادن غرب، هرچه پیشرفت پرست شدیم، معبود کم تر رو نشان داد و عقب تر ماندیم؟ آیا به این علت نیست که کلاً راه و روشمان غلط بوده؟

چیرگی غرب با سایر چیرگی ها در طول تاریخ فرق دارد و این چنین استیلا هرگز سابقه نداشته است، تمدن غربی در عین چپاول گری نظامی و سیاسی و اقتصادی، تفکر اقوام گذشته را به بازی گرفته و آن را به هیچ و پوچ بدل کرده و انسان ها را بی ریشه می نمایاند، تا خود را ریشه فرهنگ ها

ص: ۱۹۰

قلمداد کند. اول تفکر را از ملت ها گرفته و بعد فرهنگ خود را تحمیل کرده است. برای مقابله با آن یک راه بیشتر نیست و آن برگشت به تفکر توحیدی است. زیرا هیچ قومی تا تفکر خود را از دست ندهد زیر دست نمی شود و تفکر صحیح تفکری است که دین راهنمایش باشد و نه هوس، و اگر ملّتی تقلید را جای تفکر گذاشت دیگر امیدی به بقای مستقل آن ملت نباید داشت. وقتی اندیشه نباشد جرأت اظهار نظرِ خلاف آراء همگانی از بین می رود، و اگر موجی کلیت جامعه را در بر گرفت ستونی که مقاومت کند و مردم را از انحراف باز ایستاند نخواهد ماند و حق بی رنگ می شود و هوس به میدان زندگی قهرمانی می کند.

ای کاش می دانستیم همه ی تاریخ ما به صد ساله اخیر محدود نیست. تاریخ ما با توحید جان گرفته و با توحید و اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله می تواند همه موانع را پشت سر گذارد و به طلوع امانت پشت پرده الهی نزدیک گردد.

صد هزاران

دام ودانه است ای خدا

ما

چو مرغان حریص بی نوا

دم بدم

پابسته ی دام نُویم

هر

یکی گر باز و سیمرغی شویم

می رهانی

هر دمی ما را و باز

سوی

دامی می رویم ای بی نیاز

گر

هزاران دام باشد در قدم

چون

تو با مائی نباشد هیچ غم

خدایا: به لطف خودت، خودت را بر ما بشناسان تا آن چنان شیفته محبت تو گردیم که شیفتگی های دروغین نتواند ما را  
برباید.

ص: ۱۹۱

خدایا: این انقلاب عزیز را برای ما مبارک و پایدار قرار بده و ما را شایسته خدمت‌گزاری به آن بگردان و کسانی که در جهت حفظ و حراست آن تلاش می‌کنند را در پناه خودت موفق و مؤید بدار.

سؤال: با توجه به سخنان جنابعالی و با پذیرفتن این که در فرهنگ غربی تکنولوژی به مثابه هدف است و نه وسیله و ابزار، و با توجه به این که هر تکنولوژی فرهنگ خود را به همراه دارد، ما در حال حاضر به عنوان راه‌حلی عملی چه باید بکنیم؟

جواب: عنایت داشته باشید که برای گذار از یک فرهنگ باید حکیمانه عمل نمود و نه شتاب زده. همچنان که در مباحث گذشته عرض شد ما در عین این که توصیه می‌کنیم باید از غرب عبور کرد، ولی در حال حاضر پشت کردن به تکنولوژی را یک نحوه توقف و ارتجاع می‌دانیم. پس اولاً؛ باید افق خود را در نظام اجتماعی خود مشخص کنیم. ثانیاً؛ با رویکرد به افقی توحیدی جهت گذار از فرهنگ غربی و تکنولوژی آن برنامه‌ریزی نماییم تا آرام آرام با جایگزینی تکنولوژی مناسب بتوان از غرب عبور کرد و گرنه یا مایوس می‌شویم و فکر می‌کنیم زندگی با فرهنگ غربی به سرنوشت ما گره خورده است، و یا خود را در جهان منزوی می‌کنیم و از آن افقی که باید مردم جهان را از طریق انقلاب اسلامی، بدان دعوت کنیم باز می‌مانیم. امروزه باید تکنولوژی موجود را به عنوان یک ضرورت بپذیریم تا بتوان در برابر سیطره جویی فرهنگ غربی پایدار بمانیم و از هستی خود پاسداری کنیم ولی مسلم روح ایمانی ما از ورود به چنین فضایی که همه همت خود را در عالم ماده مصرف می‌کند

کراهت دارد. خواهش بنده این است که ابتدا با فهم تئوریک موضوع سعی بفرمایید عمیقاً موضوع را بررسی کنید تا در عمل تصمیمات عجولانه نگیرید. بنا به فرمایش مقام معظم رهبری: «این هنوز آغاز راه است. ملت‌های مسلمان هنوز گردنه‌های دشواری بر سر راه دارند. عبور از این گردنه‌ها نیز جز با ایمان و اخلاص، جز با امید و جهاد، جز با بصیرت و صبر، میسر نخواهد گشت. با یأس و منفی‌بافی، با بی‌تفاوتی و بی‌همتی، با بی‌صبری و شتابزدگی، با بدگمانی به صدق وعده‌ی الهی، این راه طی نخواهد شد» (۱).

پس از مطالعه این کتاب و کتاب «علل تزلزل تمدن غرب»، توصیه می‌شود کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهم» را همراه با شرح آن مطالعه فرمایید و سپس به مباحث «تمدن زایی شیعه» پردازید. در آن جا سعی شده سؤالات زیادی که عموماً در دوره‌ی گذار برای هرکسی جواب داده شود، تا روحیه آماده‌گری جهت عبور از مدرنیته به نحو شایسته پدید آید، از این به بعد روح و روان شما منتظر گشایشی است که خداوند در مقابل شما می‌گشاید و در آن حال می‌توانید بهترین تصمیم را گرفته و بهترین انتخاب را گزینش کنید. در کتاب «علل تزلزل تمدن غرب» عالمی را در جلو خود می‌یابید که عالم آزاد از روح اکنون زده مدرنیته است، و می‌توان احساس کرد که مباحث نقد مدرنیته ما را به چه چیز می‌خواند.

«والسلام علیکم ورحمہ اللہ وبرکاتہ»

ص: ۱۹۳

قرآن

نهج البلاغه

تفسیر شریف المیزان؛ علامه طباطبائی «رحمه الله علیه»

اسفار اربعه؛ صدر المتألهین

فصوص الحکم؛ محی الدین بن عربی

بحار الأنوار؛ محمد تقی مجلسی

مثنوی معنوی؛ محمد بلخی

دیدار فرهی و فتوحاتِ آخرالزمان؛ گفتارهای استاد فرید؛ جمع آوری دکتر مددپور

مبانی اندیشه های اجتماعی غرب؛ دکتر محمد مددپور

نگاهی دوباره به مبادی حکمت اُنسی، عباس معارف

تاریخ مشروطه؛ احمد کسروی

سلسله مباحث دکتر رضا داوری در مجله فرهنگ

عصر اُتوپی؛ دکتر رضا داوری

شمه ای از تاریخ غربزدگی ما؛ دکتر رضا داوری

فلسفه و بحران غرب، (مجموعه ی مقالات)؛ دکتر رضا داوری

توسعه و مبانی تمدن غرب؛ شهید مرتضی آوینی

آئینه جادو جلد اول؛ شهید مرتضی آوینی

فردایی دیگر؛ سید مرتضی آوینی



بحران دنیای متجدد؛ رنه گنون

سیطره کمیت و علائم آخر الزمان؛ رنه گنون

از سید ضیاء تا بختیار؛ مسعود بهنود

تاریخ سیاسی معاصر ایران؛ سیدجلال الدین مدنی

سیر تحول تفکر، فرهنگ و ادب، تمدن؛ اسماعیل شفیعی سروستانی

استراتژی انتظار؛ اسماعیل شفیعی سروستانی

تفرج صنع؛ عبدالکریم سروش

آراء و عقاید دکتر فردید، مفردات فریدی؛ سید موسی دیباج

انسان و طبیعت؛ سید حسین نصر

دام های توسعه؛ پروفیسور ویلیام چیتیک

ص: ۱۹۵

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

• علل تزلزل تمدن غرب

• آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین

• جوان و انتخاب بزرگ

• ده نکته از معرفت النفس

• ماه رجب ، ماه یگانه شدن با خدا

• کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد ۱ و ۲)

• زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام

• فرزندانم این چنین باید بود (شرح نامه ۳۱ نهج البلاغه)

• مبانی معرفتی مهدویت

• مقام ليله القدری فاطمه علیها السلام

• از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)

• جایگاه رزق انسان در هستی

• زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان

• فرهنگ مدرنیته و توهم

• دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی

• معاد؛ بازگشت به جدی ترین زندگی

• بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام

• جایگاه و معنی واسطه فیض

• هدف حیات زمینی آدم

· صلوات بر پیامبر عامل قدسی شدن روح

· آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود

زن؛ آن گونه که باید باشد

ص: ۱۹۶

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

